

طالبان آخرین میخ را بر تابوت خون آلود موسیقی کوئید
گفتگوی محمد احمدی با دکتر احمد ناصر سرمست، رئیس انستیتوت ملی موسیقی افغانستان
طالبان آزادی بیان را خلاف شریعت اسلامی می داند
گفتگو با صدیق الله توحیدی، رئیس کمیته مصونیت خبرنگاران افغانستان
طالبان و جنایات جنگی و نسل کشی در افغانستان
گفتگوی رضالعلی با علی رضا روحانی، استاد دانشگاه و کارشناس مسایل حقوقی
طالبان یک زن را دوبار بیوه کرد
گفتگو با وحیده فیضی - خبرنگار

شور کلت



پرونده در مورد جنایت و خشونت طالبان در افغانستان

با آثار از:
اسد بودا
مختار وفايي
موسی شفیق
عبدالحمید حمیدی
بی نظیر طاهریان
مختار حسین حیدری
رضالعلی
غلام سخی حالامیس
شمشاد کاظمی
اسحق جويا
عبدالبصیر مصباح
محمد احمدی

بودا، راوی آبادانی و ویرانی
پروسه صلح و مساله عدالت
روایتی وحشت و اختناق طالبان در هزارستان
زنان در افغانستان پس از طالبان
ایستادگی در برابر طالبان
سه هولناکترین روز تابستان:
روایتی از نسل کشی طالبان در مزارشريف
طالبان در برابر زنان: ستمهای گذشته و نگرانی های آینده
طالبان و منافع ملی پاکستان
طالبان و تاراج آثار باستانی بامیان
قتل عام یکاولنگه؛ ریشهها و پرسشها
نجیب و سرنوشته تلخ مصالحه ملی



شور



پرونده در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

سخن نخست

ایستادگی در برابر طالبان



دکتر محمد احمدی

گروه‌های تحت نام طالب، داعش و القاعده که در کشورهای اسلامی فعالیت می‌کنند از جهاد به مثابه ماشین کشتار استفاده می‌کنند. هرچند به باور مذهب حنفی کشتن اهل قبیله جواز ندارد و به باور مذهب شیعی جهاد با کفار حربی و غیر اهل کتاب منوط به موجودیت امام عادل است. عادل گوینا فردی است که دستش به خون و مال کسی آغشته نباشد. ولی امروزه پیروان و دوست داران مذاهب که کشتن اهل قبیله را جواز نمی‌دانند؛ آله دستنی استخبارات کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ جهانی قرار گرفته و از جهاد به مثابه صنعت ویرانگری و تباهی استفاده می‌کنند. کشورهای اسلامی همسایه زیر عنوان جهاد از گرسنگی و فقر مردم و نادانی کودکان استفاده ابزاری می‌کنند و آنان را به جنگ علیه دشمنان شان می‌فرستند تا خون بریزند و ویرانه‌ها را روی هم تلنبار کنند.

پاکستان، امریکا و ایران بیش‌ترین سود سیاسی و اقتصادی را از «جهاد» در افغانستان بردند و با تشکیل گروه‌های سیاسی جهادی این کشور را ویران و به خاک و خون یکسان کردند. اینکه در مذهب حنفی کشتن اهل قبیله جواز ندارد و در مذهب شیعه اعلام جهاد مربوطه به امام عادل است، حرف مفت و فریبی بیش نبوده است. مگر شیخ آصف شیعه نیست که در دوران جهاد فرمان قتل و کشتار مردم بی‌گناه را صادر می‌کرد. ملاعمر، حکمتیار، ربانی و سیاف نمی‌توانستند بگویند که پیرو مذهب حنفی نیستند، ولی فرمان کشتارهای خونین‌را صادر کردند.

آیا جبار تر، قانون شکن‌تر و یاغی‌تر از ملاعمر سراغ دارید که به جامعه آسیب‌ها و خسارات مالی و انسانی رسانده باشد؟ طالبان از نظر حقوق بشردوستانه مرتکب جنایات جنگی و نسل کشی در افغانستان استند. فرمان راکت‌های کور امیر عادل چقدر به شهر کابل آسیب رساند؟ فرمان کشتار دسته جمعی افشار را به جز تحصیل کرده‌اللزهر مصر دیگر کی صادر کرد؟ مجاهدین تحت نام «جهاد» فرمان گورهای دسته جمعی را در افغانستان دادند ولی طرف مقابل آن‌ها نه کفار حربی بودند و نه غیر اهل قبیله. همه مسلمان بودند. بی‌گمان این تعریف بیش‌تر با مفهوم جهاد که امروزه صورت می‌گیرد هم‌خوانی دارد: «جهاد به معنی خون گرفتن و خون دادن، خون بدهند و خون جاری است».

وقتی به جنگ‌ها و فتوحات دنیای اسلام نظر اندازیم، به واقعیت جهاد پی می‌بریم: جهاد یعنی خون خوب‌شدن را بخشیدن و بهای خون خویش‌را گرفتن. این گونه تعریف از جهاد مانیفیست جنگی گروه‌های اسلامی را می‌سازد؛ نوشیدن جام شهادت با شعار جهاد در راه خدا، در واقع نوشیدن پیک خون به‌منظور نابودی طرف مقابل است. گروه‌های جهادی و طالب آنقدر غرق نوشیدن جام شهادت اند که آرزو دارند چندین بار زنده شوند، خون بدهند و خون جاری کنند.

حدیثی که از حضرت محمد در مورد اهمیت جهاد روایت شده نیز با همین تعریف این همان است: خون دادن و خون گرفتن اساس حرکت‌های معطوف به جهاد را شکل می‌دهد: «لُودِدْتُ أُنَى أَقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أَقْتَلُ ثُمَّ أَقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أَقْتَلُ؛ بسیار دوست دارم که در راه خدا شهید شوم، سپس زنده شوم، باز شهید شوم، دوباره زنده شوم، سپس شهید شوم».

دوم: جهاد با مفهوم فرهنگی و اجتماعی که در کشورهای اسلامی بنیادگرا مطرح شده است، قصدی به جز از حذف دگر اندیشان، زنان و بر اندازی نظام کثرت‌گرا را ندارد. در این میان جهادی‌ها و انتحاری‌ها، چونان گلادیاتورها دورهباستان، در صحنه ظاهر می‌شوند و خون می‌ریزند. گلادیاتورها به خاطر نمایش و تفریح برده‌داران و اربابان شان خون می‌ریختند، ولی هریک از آن‌ها ماسک یک نظام بودند. جهادی‌ها، در واقع امر، نیز به نحوی ماسک اند. عقب این ماسک ویرانی، خونریزی و حذف شده‌گی کمین گرفته است. کوتاه سخن، عقب این ماسک ایدئولوژی اسلامیستی خود را پنهان می‌دارد که بایستی آن را به بوته نقد بنیادین نشانند.

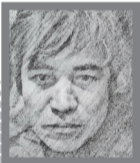
کسانی که امروز با شعار جهاد در کشورهای اسلامی تحت نام داعش، طالب، القاعده و گروه‌های افراطی شیعه جنگ و انتحاری می‌کنند و بدین سان دست به ترور می‌زنند، در واقع امر گلادیاتورها و ماسک‌های یک نظام عقیدتی و قدرت‌های بزرگ‌اند که در میدان نبرد از آن‌ها فقط به مثابه ابزار استفاده می‌شود، کشته می‌شوند و می‌کشند. استخبارات کشورها آن‌ها را آموزش می‌دهند و خرید و فروش می‌شوند. در صحنه‌های نبرد با شعار «الله اکبر» به‌منظور رسیدن حوران باکره بهشتی خون می‌دهند، خون جاری می‌کنند و ویران می‌کنند. از مفهوم «جهاد» به‌عنوان یک صنعت ویرانگر به منظور دست‌یابی به مقاصد موهوم و کورشان استفاده می‌کنند که نتیجه آن چیزی جز کشتار و ویرانگری نیست، مفهوم امروزی جهاد در واقع امری به قتل، کشتار و خون‌ریزی است. اهداف جهاد: گروه‌های که تحت عنوان مجاهد با شعار «جهاد» جنگ می‌کنند تا اکنون هدف نهایی جز قتل، کشتار و حذف دگر اندیشان را نداشته‌اند. جهاد خرد ستیز است و هر گونه منطق رادر در دنیای معاصر از پا در می‌آورد. جهاد در دو مرحله قابل بررسی است.

مرحله تئوریک و نظری:

خاستگاه اصلی جهاد صحرا و دشت است که جهان را به کافر و مومن تقسیم می‌کند. جهاد بانفکر کثرت‌گرا که ریشه در عقل دارد و یکی از عناصر مهم عصر جدید است، بیگانه و دشمن است. مجاهدین و اسلام‌یست‌های دو آتشه آشکارا خواهان حذف فزیک‌ی دگر اندیشان‌اند. برتضادها و شکاف‌های اصلی اجتماعی خاک می‌پاشند و تضادهای دینی و مذهبی را تشدید می‌کنند. تحت عنوان «جهاد اصغر» در زندگی و حوزه خصوصی مردم دخالت می‌کنند، جهاد



شور



دکتر اسد بودا

خصوصی‌سازی بیش از حد اقتصاد جهانی و سلطه‌ی بی‌چون و چرای بازار بر سرنوشت انسان امروز، اگر نگوییم برای کل مردم جهان، به یقین برای کشورهای در حال توسعه فاجعه‌بار بوده است. در کنار دیگر صنعت‌های فرهنگی جهان، از قبیل صنعت توریسم، حقوق زن و حقوق بشر، می‌توان از «صنعت ترور» یاد کرد. توریسم نوعی صنعت و فعالیت اقتصادی است که در چارچوب اقتصاد غیررسمی سرمایه و پول به‌دست می‌آورد. ناکارآمدی فعالیت‌های حقوق بشری، حقوق زن و حقوق اقلیت‌ها را نیز می‌توان بر همین مبنا توضیح داد. تمامی این فعالیت‌ها، به شمول «صنعت مرکز‌زای ترور» از منطق بازار پیرو می‌کنند. در آمد ناشی از صنعت ترور و تولید تروریسم، برای دولت پاکستان، به مراتب بالاتر از در آمدی است که برخی کشورهای منطقه از راه «صنعت تروریسم» به دست می‌آورند. پرسش عینی و انضمامی از تروریسم و آدم‌کشی، پرسش از فعالیت اقتصادی-تولیدی آن از یک‌سو و بازارهای مصرف آن از سوی دیگر است. کالای ترور در یک کارخانه‌ی بسیار پیچیده‌ی جهانی-منطقه‌ای تولید و در بازارهای جهانی مصرف می‌شود. جنگندگان بازار ترور کم‌ترین نفع را می‌برند و درست همانند کارگران کارخانه در برابر مزد بسیار ناچیز می‌کشند و کشته می‌شوند. کارگزاران اصلی این صنعت دولت‌ها و متولی آن نظام‌های امنیتی هستند. هیچ‌کدام از دولت‌های منطقه بیرون از این فعالیت نیستند. هر دولتی، از دولت افغانستان گرفته تا قدرت‌های جهانی-منطقه‌ای، به تناسب قدرت و امکانات خود در این فعالیت اقتصادی سهمیم است و در عرضه و تقاضای ترور دست دارد. مردم افغانستان مصرف‌گر مطلق‌اند و صنعت ترور در بالاترین کیفیت خود در آن‌ها عینیت یافته و به بازار عرضه می‌شوند. داعش و بوکوحرام در تلاش‌اند، کیفیت بالاتری از این صنعت به نمایش بگذارند. در پشت تمامی فعالیت‌ها، از فعالیت‌های محلی در ولایت غور، تا فعالیت‌های بزرگ و جهانی، دولت‌ها و شرکت‌های خصوصی ایستاده‌اند که کنترل تولید کالاهای مادی و فرهنگی و تعیین جایگاه این کالا در نظم بازار را در اختیار دارند.

به زمین جاری کردند.

پیماد جهاد و مشروعیت جهاد:

جهاد خونین و ویرانگر است؛ نظم و ثبات را بر هم می‌زند. درسایه نا امنی و انارشی هرکاری نا ممکنی ممکن می‌شود: قتل، کشتار، چور و چپاول به سطح یک امر عادی ارتقا می‌یابد و مبدل به فرهنگ روزمره می‌شود. زیر ساخت‌های اجتماعی از بین می‌روند؛ علم، دانش و هنر زیر خرابه‌های جنگ و ترور دفن می‌شوند. دگر اندیشان و هواداران نظام مردم سالاری در زندان‌ها می‌پوسند و جان می‌دهند. به سخن دیگر، جهاد به عنوان یک صنعت ویرانگر تمام لایه‌های زندگی اجتماعی را تخریب و ویران می‌کند.

در گفتگوهای صلح می‌بینیم که احزاب جهادی هیچ مشکلی با طالبان ندارند و به همدیگر مشروعیت سیاسی نیز می‌دهند. رفتن گروه‌های جهادی در نشست «مسکو» چیزی جز اعتبار و مشروعیت بخشی به یک گروه تروریستی نبود. گروه که مرتکب نسل کشی و جنایات جنگی در افغانستان استند. اکنون در گفتگوهای طالبان و گروه‌های جهادی به خاطر رسیدن به قدرت تلاش دارند که مشروعیت نظام سیاسی افغانستان‌را زیر سوال ببرند که گوینا این نظام فاسد و دست نشانده‌ی غربی‌ها استند. در حالیکه مجاهدین و طالبان دست پرورده غربی‌ها بودند. اکنون شهروندان، رسانه‌ها و جامعه مدنی بایستی با ابزارهای مدرن مثل حقوق بشر، حقوق زنان، قانون اساسی و آزادی بیان در برابر طالبان ایستادگی کنند و مشروعیت طالبان را در سطح ملی و بین الملل زیر سوال ببرند. تا به وسیله‌ی آن‌ها مشروعیت جهادی‌ها و اسلام‌یست‌ها و طالبان در افکار عمومی نیز منقر و از بین بروند.

اصغر تعرض آشکارا به حوزه خصوصی آدم‌هاست؛ زنان را مجبور به محجبه بودن می‌کنند، برای مردان ریش‌دراز تعریف می‌کنند، کتاب‌های به اصطلاح کفری را می‌سوزانند تا همه را مجاهد و مسلمان بسازند. اگر در برابر آنها مقاومت صورت گیرد، از هیچ گونه خشونت‌ی پرهیز نمی‌کنند. در وهله نخست قربانیان جهادی‌ها و اسلام‌یست‌ها خود مسلمان‌ها هستند.

در حوزه عمل:

مجاهدین در حوزه عمل همواره تحت عنوان جهاددر پی غضب قدرت بوده‌اند. ولی اکثرا مدعی‌اند که مجاهد واقعی برای خدا جهاد می‌کند. واقعا نمی‌دانیم مجاهد فی سبیل‌الله کیست؟ کدام گروه برحق است و کدام گروه باطل؟ بگذریم از اینکه گروه‌های شیعی و سنی در کشورهای خاور میانه مانند سوریه، عراق، الجزایر و در سایر کشورهای اسلامی باهم می‌جنگند، اما در افغانستان نیز تا چشم به هم زنی فقط مجاهد به چشم می‌خورد.

ملا عمر و ربانی به تمام معنی مجاهد بودند، اما سیاف، خلیلی و حکمتیار از آن‌ها مجاهدتر و تمام شان با جهاد مقدس برای تاسیس امارت و حکومت اسلامی خون ریختند و گورهای دسته جمعی زیبایی ثبت تاریخ کردند و از همدیگر قربانی گرفتند و قربانی دادند. احزاب مطرح جهادی مانند حزب اسلامی و جمعیت اسلامی در دفاع از جهاد خون‌های زیادی جاری کردند، اما هدف نهایی آنها رسیدن به قدرت بود. به خاطر رسیدن به قدرت از هیچ گونه ویرانی، تباهی و قتل عام دریغ نوزیدند. امروزه جهاد مبدل به کدی برای کشتار، خون‌ریزی و ویرانی برای گروه‌های تروریستی اسلامیستی مبدل شده است. گروه طالب شهرهای تاریخی افغانستان را ویران کردند و خون هزاران انسان بی‌گناه را به نام «جهاد»

شور

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

سه هولناک‌ترین روز تابستان؛

روایتی از نسل‌کشی طالبان

در مزارشریف



کج مختار وفاپی

در یک ظهر تابستان سال ۱۳۷۷، برای فرار از گرمای طاقت‌فرسا، با بچه‌های روستا در جوی آب کنار حویلی‌مان مَـضروف آب‌بازی بودیم. روستا از صمیمت و آرامش لبریز بود. برخی زیر سایه‌های درختان به قصه‌پردازی مصروف بودند و برخی در مزارع‌شان بیل می‌زدند. هوا گرم بود و پرنده‌ها نیز در سایه‌ی برگ‌های درختان در آرامش آب و دانه جستجو می‌کردند. حوالی چاشت بود که صدای تیراندازی از اطراف روستا به گوش ما رسید.

صدای تفنگ صدای آشنا بود و بی‌خیال به آب‌بازی‌مان ادامه دادیم. لحظه‌یی بعد مادرم سراسیمه رسید، مرا از آب بیرون کشید و با شتاب داخل حویلی رفتیم. هنوز نمی‌دانستم چرا چشم‌ها نگران‌اند و روستا در سکوت وحشتناکی که قبلاً ندیده بودم فرو رفته بود. زنان همسایه که به خانهٔ ما آمده بودند وحشت از چشم‌های نگران و صورت‌شان می‌بارید. اما من به آب‌بازی فکر می‌کردم و این‌که چرا پس از شنیدن صدای شلیک‌های پیهم، مادرم مرا به خانه آورد و دوستانم پراکنده شدند. قبلاً صدای شلیک‌های مسلسل را در عروسی‌ها و برنامه‌های تفریحی مردان روستا دیده بودم و هیچ ترس و وحشتی در پی نداشت، اما این‌بار، با شنیدن صدای هر شلیک، زنان صلوات و دعا می‌فرستادند تا گلوله‌ی به مردان‌شان اصابت نکرده باشد.

تابستان‌ها، روستای ما تبدیل به جنگلی می‌شد که جاهای زیادی برای پنهان شدن داشت. مزارع بلند و گسترده‌ی جواری، درختانی پر از شاخه و برگ، باغ‌های تاریک و پیچیده و خانه‌های گلی و به هم چسپیده روستا را تبدیل به جزیره‌ی کرده بود که حتی جنگجوهای طالب وقتی مردان روستا را جستجو می‌کردند از ترس این‌که از داخل مزارع روی‌شان شلیک نشود، درخت‌ها و مزارع را به صورت مسلسل زیر آتش می‌گرفتند.

مادر نگران پدرم بود. می‌گفت او در مزرعه آبیاری می‌کرد، نکند طالبان او را با خود برده‌اند!

من نمی‌دانستم طالبان کیستند و از ما چه می‌خواهند؟ مادرم با زنان همسایه از نگرانی‌های‌شان می‌گفتند و دعا می‌کردند که طالبان مردان روستا را به قتل نرسانیده و به خانواده‌ها آزار نرسانند.

حین دعای مادرم، ناگهان مرد خشمگینی با ریشی انبوه و چوبی در دست وارد حویلی شد. به تعقیبش مردان مسلحی که راکت و پیکا به شانه‌های‌شان بودند نیز وارد حویلی شدند. همه از ترس می‌لرزیدند. زنان همه به زمین می‌نگریستند تا مبادا چشم‌شان به چشم‌های آن جلادان چوب‌به‌دست خشمگین بیافتند.

پرسیدند: مردهای‌تان کجاستند؟ همه در سکوت بودند… سوال بی‌پاسخ ماند. مرد چوب‌به‌دست نزدیک‌تر آمد و برای بار دوم پرسید: مردهای‌تان کجاستند؟ مادرم با صدای لرزان و شکننده پاسخ داد: بازار رفته اند… آن مرد، فریاد زد: شما دروغ می‌گویید، در بازار هیچ‌کس نیست، آن‌هایی که بودند را دستگیر کردیم. و با خشم به افرادش دستور داد همه‌جا را بازرسی کنند.

تا چند روز از پدرم خبری نبود. همه نگران بودیم، نگران اینکه پدرم به جرم‌های نکرده‌اش تیرباران شده باشد.

پدرم دو روز بعد، در نیمه‌های شب به خانه رسید و برایم از طالبان، وحشت، قتل، خون و چرابی کشتارها توضیح داد. من شش سال سن داشتم و هنوز گفته‌های پدرم را به یاد دارم که به تکرار می‌گفت: همین‌که شنیدم طالبان به روستا نزدیک شدند، به طرف کوه‌ها فرار کردم، چون طالبان دنبال شیعه‌ها و هزاره‌ها می‌گشتند. پدرم گفت: بیچاره هزاره‌ها به جرم هیچ قتل عام می‌شوند، خدا رحم کند.

ما جان سالم بدر بردیم و بعدها روایت‌های دردناکی از قتل عام هزاره‌ها در چمتال، قزل‌آباد و دیگر نقاط شهر مزارشریف در ۱۷ اسد همان سال شنیدم که نهاد‌های مدافع حقوق‌بشر در جهان، آن را نسل‌کشی و جنایت بشری خواندند. هرچند طالبان با تسلط بر مزارشریف، مردانی از اقوام ازبیک و تاجیک را نیز اعدام کردند، اما کشتار هزاره‌ها به دلیل این‌که یک‌سال قبل، علیه این گروه مقاومت کرده و مزار را از سقوط نجات داده بودند، بصورت هدفمند و به عنوان یک انتقام اجرا شد.

سه روز قتل عام، در پی فتوای ملا منان

اکنون در کنار مردی نشست‌ام که شاهد به‌رگباربستن ۶۲ تن از آشنایان، دوستان و همسایه‌هایش در روز ۱۷ اسد، در روستای خَلْجی ولسوالی چمتال ولایت بلخ بوده و با ساعت‌ها زیستن در میان اجساد غرقه‌به‌خون و گذراندن ۴۷ روز در زندان مرگ‌آفرین طالبان در جوزجان، جان سالم به‌در برده است.
داکتر ویس ارزگانی از باشندگان اصلی چمتال و از جمله خوشبخت‌هایی

است که از دم تیغ قتل عام طالبان در روستای شان جان سالم به‌در برده است. او به گفتهٔ خودش با وجودی که یادآوری از ۱۷ اسد برایش آزاردهنده است، حاضر شد برایم از آن روزها، دیده‌ها و شنیده‌هایش صحبت کند.

ارزگانی می‌گوید، هنوز ولایت بلخ آرامی بود و حرفی از آمدنِ طالبان روی زبان‌ها نبود. گرمای مزارشریف باعث شد تا برای تفریح به روستای شان در ولسوالی چمتال

برود.

او می‌افزاید که مردم روستا حوالی ساعت ۱۱ از طریق «رادیو شریعت» آگاه شدند که خطوط مجاهدین در مزار شکست خورده و طالبان این شهر را تصرف کرده‌اند. چون مردمان ولسوالی چمتال مسلح نبودند، گمان نمی‌رفت که طالبان با مردمان بی‌گناه و غیرجنگجو کاری داشته باشند. به همین سبب، هیچ‌کس برای فرار تلاش نکردند و همه منتظر اتفاقات بعدی بودند.

او به یاد می‌آورد که طالبان با ورود به روستاهای هزاره‌نشین ولسوالی چمتال، چگونه وحشیانه ده‌ها مرد جوان و مسن را با دست‌های بسته جلوِ چشم همگان به گلوله بستند. او از نخستین‌باری که چشمش به موجوداتی به نام طالب افتاد چنین می‌گوید:

با خانواده نشسته بودیم که دروازهٔ حویلی‌مان یکباره با لگد محکمی باز شد و چندین تن از طالبان در حالی که راکت و پیکا در شانه داشتند، با دشنام‌دادن به قوم هزاره و بزرگان مذهبی، دوستانم را بستند و با لت‌وکوب مرا بیرون کشیدند.

او می‌گوید که طالبان پس از چندین ساعت بازرسی خانه‌ها و بازداشت مردمان روستا، نزدیک به صد تن را با دستان بسته در یک محل در روستای خَلْجی جمع کردند و به‌جز از چندتا نوجوان و مرد مسن همه را جلو چشم‌ان‌مان به رگبار بستند.

او می‌افزاید که بنابر آمار منتشرشده و شاهدان رویداد، طالبان در روز نخست ورودشان به چمتال (۱۷ اسد) در دو محل مردم را جمع کرده و قتل عام کردند. یک گروه ۶۲ را نفری را در روستای خَلْجی و یک گروه دیگر که آماری از آن در دست نیست را در روستای پالوزاولی به رگبار بستند. ویس ارزگانی می‌گوید که در میان کشته‌شده‌هایی که با چشم‌هایم دیدم، چهار کاکا، پسر عمه، دو نواسهٔ عمه و شماری دیگری از بستگانم نیز بودند.

بر اساس آمار منتشرشده، طالبان در جریان ۱۷، ۱۸ و ۱۹ اسد، تنها در ولسوالی چمتال ۳۶۰ تن را کشته و صدها خانه را به تاراج بردند. طالبان با عقده‌هایی مذهبی و در پی کفرخواندن هزاره‌ها توسط ملاعمر، یکی از هولناک‌ترین صحنه‌های قتل عام و جنایات ضد بشری را در مزارشریف خلق کردند که نمونهٔ آن را فقط می‌توان در کشتارهای جمعی رواندا، بوسنی و ارامنه می‌توان مشاهده کرد.

کارتۀ زراعت، سیدآباد، دشت شور، یلمرب، علی چوپان، حاجت‌روا، قزل‌آباد و سایر نواحی هزاره‌نشین در شهر مزارشریف و روستاهای خَلْجی و پالوزاولی ولسوالی چمتال، از جمله مناطقی‌اند که بیشترین قتل عام‌ها را در جریان سه وحشتناک‌ترین روزهای حاکمیت طالبان در مزارشریف شاهد بودند.

ملا منان نیازی والی طالبان در بلخ، ضمن این‌که شیعه‌ها کافر اعلام کرده بود، به جنگجویانش دستور داده بود که سه روز فرصت دارند تا انتقام‌شان را از هزاره‌ها بگیرند. جنگجویان این گروه، در روزهای بعد از کشتار که همه مردان هزاره یا از شهر فرار کرده و یا پنهان شده بودند، برای یافتن یک مرد هزاره که به اعدام مناسب باشد، جایزه تعیین کرده بودند.

در روز نخست تصرف ولسوالی چمتال توسط طالبان، پس از چندین ساعت قتل عام و به رگبار بستن گروه‌های بازداشت‌شدهٔ مردمی، صدها تن دیگر با لت‌وکوب شدید به زندان‌ها فرستاده شدند. پس از بازداشت‌های گسترده، زندان‌های ولایت بلخ، دیگر ظرفیتِ پذیرایی زندانیان را نداشتند. در روز دوم قتل عام، موترهای کانیتینری سرپسته برای انتقال زندانیان به ولایت جوزجان اقدام کردند. از شدت گرمای تابستان، گرسنگی، تشنگی و نبود هوای آزاد در داخل کانتینیرها، ده‌ها تن در مسیر مزارشریف-جوزجان، جان باختند. در این میان شخصی که روایتگرِ این تلخ‌کامی است، می‌گوید که موتر حاملِ ما دارای تریپال بود و با شکاف کردنِ تریپال و واردشدن هوا، از مرگ نجات یافتیم.

از او می‌پرسم که آیا طالبانی که به روستاهای چمتال هجوم بردند، محلی بودند یا از دیگر شهرها؟

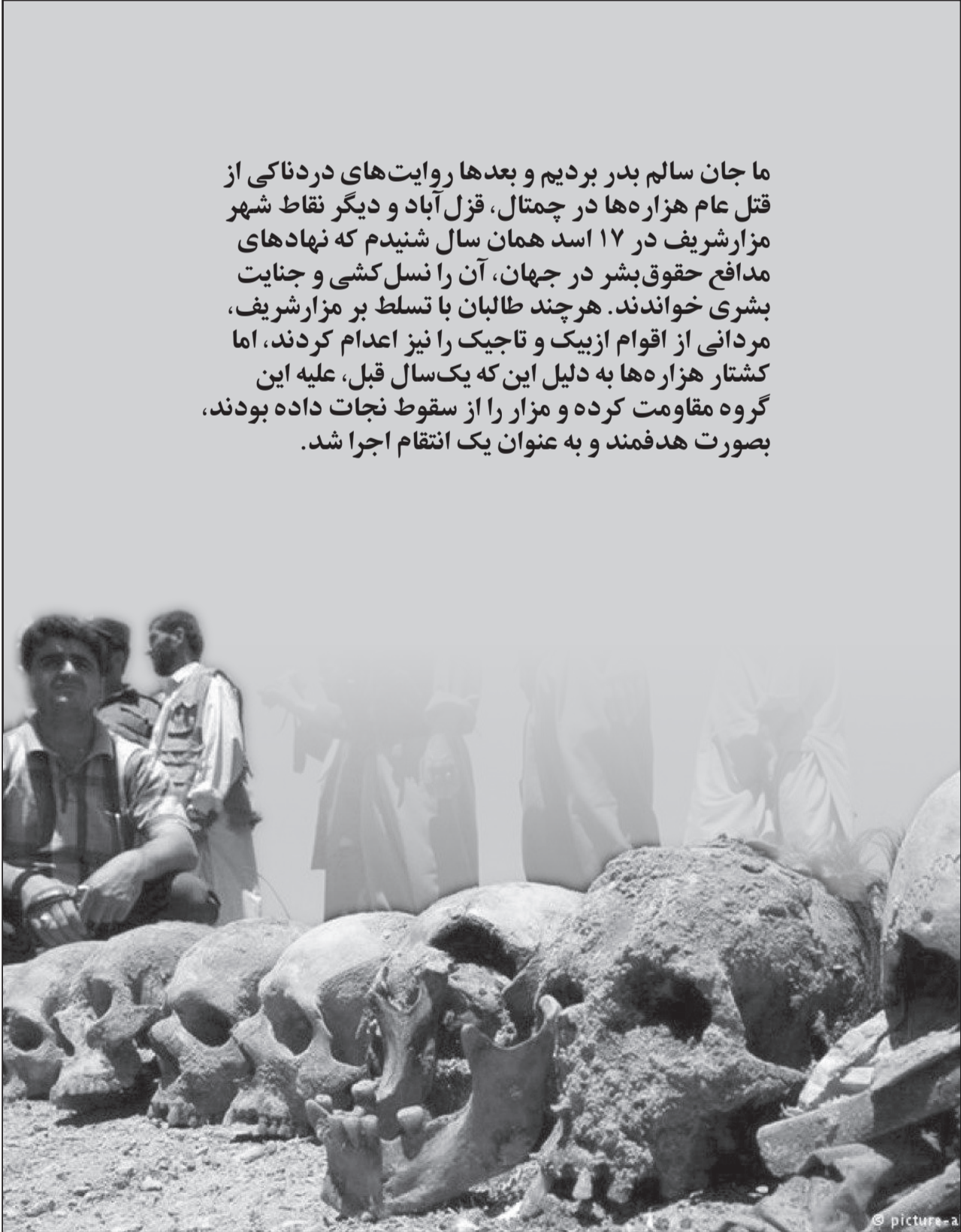
او چیزی به یاد ندارد، چون در آن‌زمان جوان ۱۷ ساله‌یی بوده است که بیشترین سال‌های عمرش را در شهر مزارشریف و به‌دور از هم‌روستایی‌هایش سپری کرده بود. آن‌سوتر از ما، مردی مسنی از باشندگان چمتال نشسته است که خودش را اسید امیر مشهور به «شکراؤ» معرفی می‌کند. او می‌گوید که شاهد همهٔ رویدادها و جنایات طالبان در چمتال بوده است. او ادامه می‌دهد: من شاهد بودم، ملا غوث‌الدین، ملا روزی دین، ملا نصرالدین و ملا تاج‌محمد از پشتون‌های ولسوالی چمتال بودند که فرماندهی جنگجویان چمتال را به عهده داشتند و دستور قتل و تاراج روستاهای هزاره‌نشین را در این ولسوالی صادر کرده بودند.

این پیرمرد که او را طالبان به خاطر مسن بودن و به قول خودش «بیکاره‌بودن» و پربودن اتاق زندانیان رها کرده و از مرگ نجات یافته است، می‌گوید: سه روز تمام قتل عام شدیم، خانه‌های ما را چور کردند. حتی یک ترازوی قصابی داشتم که در خانه پنهان کرده بودم، همان را نیز بردند.

این شاهد می‌گوید که، پس از تخلیه‌شدن روستاهای هزاره‌نشین در جریان سه روز قتل عام، برخی از جنازه‌ها را به‌طور پراکنده در گوشه و کنار روستا بدون مراسم جنازه و با حضور مردان باقی‌مانده از قتل عام دفن شدند.

او می‌گوید که در دو محل قتل عام، طالبان پس از به رگبار بستن مردم، جنازه‌ها را به‌شکل دسته‌جمعی زیر خاک کرده و روی جنازه‌ها موتر دواندند که تاهنوز آن جنازه‌ها، به‌طور رسمی، با نماز جنازه و حضور بستگان دفن و کفن نشدند. چون دیگر تفکیک آن‌ها از همدیگر ناممکن شده بود.

آقای «شکراؤ» به یاد دارد که: طالبان در جریان سه روز، در ولسوالی چمتال یک‌سره قتل عام کردند و خون هزاره‌ها را نوشیدند. او پس از گفتنِ روایت کشتار اقوام و همسایه‌هایش، با آه بلند و با تکان دادن سر، با خودش آرام می‌گوید: خداوند همه را از شر طالبان نجات دهد.



ما جان سالم بدر بردیم و بعدها روایت‌های دردناکی از قتل عام هزاره‌ها در چمتال، قزل‌آباد و دیگر نقاط شهر مزارشریف در ۱۷ اسد همان سال شنیدم که نهادهای مدافع حقوق‌بشر در جهان، آن را نسل‌کشی و جنایت بشری خواندند. هر چند طالبان با تسلط بر مزارشریف، مردانی از اقوام ازبیک و تاجیک را نیز اعدام کردند، اما کشتار هزاره‌ها به دلیل این‌که یک‌سال قبل، علیه این گروه مقاومت کرده و مزار را از سقوط نجات داده بودند، بصورت هدفمند و به عنوان یک انتقام اجرا شد.

شور

۷

پرونده در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

او یک سلسله برنامه‌های زنده را نشر می‌کردند. آوازخوانان خرابات آهنگ‌های کلاسیک و نیمه کلاسیک را اجرا می‌کردند و آرکست شماره دوم قطعات و سازهایی اروپایی را اجرا می‌کردند. بعدها موسیقی ایرانی و هندی نیز جزء نشرات رادیو کابل شد. این برنامه‌ها ادامه داشت تا این‌که دست‌اندرکاران رادیو افغانستان تصمیم گرفتند که یک نوع موسیقی‌ای راه بیندازند که برای کتله‌های وسیع مردم شنیدنی باشد. استاد غلام‌حسین وظیفه گرفت که موسیقی پاپ را که امروز اکثر آوازخوانان ما استفاده می‌کنند و آن ترکیبی از موسیقی محلی افغانستان و ساختار غزل هندوستانی است، به وجود آورد. این موسیقی امروز پایه و اساس موسیقی شهری ما را تشکیل می‌دهد؛ اما وقتی روی موسیقی افغانستان صحبت می‌کنیم، لازم است که این نکته گفته شود. ما در کشورمان در گذشته دونوع موسیقی داشتیم؛ یکی موسیقی فولکلور بود که سینه‌به‌سینه انتقال می‌یافت و دیگری موسیقی سنتی و کلاسیک بود که یک دوره جزء فرهنگ بزرگ آسیای میانه بود و به نام موسیقی خراسانی یاد می‌شد و هنوز هم به همان نام یاد می‌شود. علاوه براین، موسیقی کلاسیک هندوستان در پهلوی موسیقی افغانستانی راه یافت و موسیقی شهری به وجود آمد. امروز نیز سه نوع موسیقی داریم؛ یکی موسیقی پاپ یا شهری (اروپایی) است که با تأسیس رادیو کابل و به کوشش استاد غلام‌حسین به وجود آمد؛ موسیقی فولکلور داریم و موسیقی کلاسیک داریم. نوع سوم موسیقی افغانستان در شرایط معاصر افغانستان و در دوصد سال آخر، رابطه‌ی مستقیم با خراباتی‌ها دارد.

اگر دوران ظاهر و داوود را بررسی کنیم، در دوران ظاهر شاه به قطعیت می‌گوییم که همین سه نوع موسیقی وجود داشت. موسیقی کلاسیک هندوستانی که با خراباتی‌ها رابطه داشت و امروز بنیاد موسیقی کلاسیک و نیمه کلاسیک ما را تشکیل می‌دهد، موسیقی فولکلور و بعد از آن هم موسیقی پاپ و اروپایی به وجود آمد. این سه نوع موسیقی جزء نشرات رادیو افغانستان بودند. برنامه‌های آموزش موسیقی تا ۱۹۷۴م وجود نداشت. مکتب موسیقی‌ای که در چوکات اردو تشکیل شده بود، در آن‌جا استادان ترکی تدریس می‌کردند. آن‌ها بعد از این‌که یک دوره فارغ دادند، به خاطر تمام شدن قراردادهای شان از کشور رفتند. تا این‌که هسته‌آهسته سرمست، ننگیالی و فرخ افندی مسؤولیت تدریس را گرفتند و برای اردو نوازنده تربیه می‌کردند؛ اما در خارج از اردو تا دهه‌ی ۱۹۶۰ برنامه‌هایی به جز خراباتی که یک تعداد مردم به خرابات می‌رفتند و موسیقی را فرا می‌گرفتند، دیگر برنامه‌های آموزشی موسیقی وجود نداشت. تا این‌که کورس‌های موسیقی اتریشی‌ها در کابل ایجاد شدند و اتریشی‌ها مدت چهار سال در افغانستان بودند و مقدر زیادی از آلات موسیقی را با خود آوردند. بعد از رفتن اتریشی‌ها بازم کم‌کم گلیم موسیقی جمع می‌شد؛ ولی به همت کسانی مثل غلام‌نبی وهاب که از کارمندان مکتب موسیقی اتریشی‌ها بود این چراغ خاموش نمی‌شود. او بعد از رفتن آن‌ها خود را به آب و آتش زد و بربنیاد هرچه از اتریشی‌ها باقی مانده بود، مکتب مسلکی موسیقی را در اسال ۱۹۷۴ افتتاح کرد. من نیز فارغ‌التحصیل همان دوره هستم.

شما از حلقه‌های موسیقی خرابات یاد کردید، در مورد حلقه‌های موسیقی خرابات بیش‌تر صحبت کنید. خراباتی‌ها کی‌ها بودند و چه کارهایی در عرصه‌ی موسیقی افغانستان انجام دادند؟ موسیقی در بین خرابات تا مدتی نه چندان دور به صورت سینه‌به‌سینه از خانواده‌ها نسل‌به‌نسل انتقال می‌کرد. کسانی که موسیقی را از هندوستان آورده بودند، در گام نخست برای خانواده‌های خود تدریس می‌کردند؛ زیرا آن‌ها آماده‌ی پذیرش و اجرا بودند. هسته‌آهسته هنرمندان محلی نیز به خرابات راه پیدا کردند و با استادان بزرگ موسیقی خرابات رابطه برقرار کردند و جزء خراباتی‌ها شدند و موسیقی را آموختند و اجرا کردند. در اواخر که موفق و جایگاه موسیقی در افغانستان بهبود یافت، یک تعداد کسانی دیگر نیز در این حلقه راه پیدا کردند. به گونه‌ی نمونه، می‌توان از «خیال» که موسیقی را از «صابر» آموخت و نینواز که مدتی زیر نظر هاشم کارکرده



دوران طالبان ادامه‌ی سیاست‌هایی بود که دیگر برای فرهنگ جایگاهی نمانده بود؛ ولی طالبان متوجه فرهنگ و هنر افغانستان بودند نه به خاطر که رشد و گسترش بدهند، بلکه به خاطری که آخرین میخ را در تابوت خون‌آلود فرهنگ، هنر و موسیقی این کشور کوبیده باشند. این دوران است که هنر به صورت کل و موسیقی به صورت خاص رسماً در انزوا می‌رود و به زور کیل منع می‌شود.

جناب سرمست، نهایت سپاس‌گزاریم که برای ما فرصت فراهم کردید تا با شما گفت‌وگویی در زمینه‌ی موسیقی داشته باشیم. چیزی که ما امروز در افغانستان به عنوان هنر موسیقی داریم، بدون شک تلاش شما و نسل شما بوده است. پیش از این‌که به فعالیت‌های شما در ساحت موسیقی در افغانستان صحبت کنیم، می‌خواهم بحث را کلی‌تر و تاریخی‌تر شروع کنیم و آن این‌که موسیقی افغانستان چقدر قدامت تاریخی دارد و در گذشته به کدام سبک و فرم نواخته می‌شده است؟ سؤال بسیار کلی و زمان‌گیر است. اگر هدف تاریخ معاصر باشد، یک بحث است؛ اما اگر قرار باشد به تاریخ موسیقی در افغانستان برگردیم که چه زمانی شروع شد، بحث دیگری است. افغانستان در طول تاریخ نام‌های مختلف داشته است؛ مثل خراسان و آریانا که باید به این دوره‌ها برگردیم. جغرافیایی که ما امروز به نام افغانستان یاد می‌کنیم، با مهاجرت آریایی‌ها از شمال به طرف مناطق امروزی افغانستان و جابه‌جا شدن شان در این مناطق رابطه‌ی ناگسستگی دارد و تاریخ موسیقی افغانستان نیز به همین دوره برمی‌گردد. می‌توانم بگویم که سنگ‌بنای جغرافیایی افغانستان با موسیقی گذاشته شده است. برای این‌که در فرهنگ و تمدن ویدایی و فرهنگ و تمدن آریایی‌ها سرودهای مذهبی و آوازخوانی و موسیقی بخشی از مراسم مذهبی و اجتماعی شان را شکل می‌دادند و همین سرودها تا به امروز انتقال یافته‌اند. این مسائل را در کتاب‌های ویدایی می‌بینیم. هم‌چنان یکی از ابتدایی‌ترین شیوه‌های نوپیش‌های موسیقی در کتاب ریگ‌ویدا وجود دارد. بنابراین، شیوه‌های موسیقی و سرودخوانی‌ای سرزمینی به نام افغانستان - که در گذشته به نام آریانا و خراسان یاد می‌شد - با آریایی‌ها رابطه دارد.

موسیقی‌ای که شما از آن یاد کردید، تنها سرود بوده یا با ساز نیز همگام بوده است؟ اسناد کافی در کتاب سماویدا وجود دارد و در آن از یک تعداد آلات موسیقی نام می‌برد؛ ولی اکنون مشکل است که بگوییم کدام نوع آله‌ی موسیقی کاربرد داشته است. تار کمانچه‌ای بوده، میرزایی بوده و سرودهایی که امروز برهن‌های هندی در مراسم مذهبی شان اجرا می‌کنند، این‌که صداها به کدام سو حرکت کنند؛ بالا، پایین و یا در جای خود باقی بمانند. در گذشته سه نوع صدا وجود داشت که امروز همین سه نوع موسیقی بین برهن‌های هندوستان رواج دارند و در مراسم شان اجرا می‌شوند. وقتی در زمان کوشانی‌ها افغانستان به مرکز بودایی تبدیل شد، در آن زمان دو نوع موسیقی کاربرد داشت؛ یکی در مراسم مذهبی و دیگری در مراسم غیرمذهبی اجرا می‌شد. بعد هم در دوره‌ی هخامنشی‌ها و دوره‌های دیگر ما تغییرات بسیار کلی و بنیادی را در ساختار، تئوری و فلسفه‌ی موسیقی می‌بینیم. یکی از قدیمی‌ترین سیستم موسیقی «پرده» است و به تعقیب آن در مورد موزیسن افسانه‌ای که از مرو نشست می‌کند و در دربار ساسانی‌ها می‌رود و سیستم موسیقی که تا به امروز می‌گویند و محققین معتقدند که پایه و اساس موسیقی امروز ایران و یک تعداد زیاد کشورهای عربی و آسیای میانه را تشکیل می‌دهد. «باربد» را داریم که او هم یک سیستم را به وجود آورده بود و از سه بخش تشکیل شده بود؛ سرود خسروانی‌ها بود، الحان بود و دستارها بود. باز هم روابط این‌ها معلوم نیست که این سه کتگوری سیستم‌های آوازی در چه رابطه‌ای باهم قرار داشته‌اند.

خوب، موسیقی در افغانستان چگونه رشد کرد، پیچیده شد و در کدام زمان با موسیقی اروپا و غرب درهم آمیخت؟ افغانستان تا اواخر قرن هجدهم موسیقی مشترک داشت که همین موسیقی در آسیای میانه، ایران و حتا تا قسمت‌های ترکیه رواج داشت؛ اما زمانی که مرزهای جغرافیایی شکل گرفتند و روابط گذشته قطع شدند، در افغانستان چه پادشاهان ترک‌نژاد بودند و چه فارسی‌نژاد، پیش از این‌که مغول‌ها به وجود بیایند، به طرف ایران و آسیای میانه نگاه می‌کردند و فرهنگ ما مشترک بود؛ ولی زمانی که ابدالی‌ها روی کار آمدند، علاقمندی‌ها تغییر کردند و منابع الهام نیز تغییر یافت. سبک موسیقی دربار به وجود آمد که هسته‌آهسته مرکز توجه پاده‌شاهان هندوستان شد. از دربار پاده‌شاهان مغول الهام گرفتند و دربار پادشاهان افغانی نیز به همان سبک و رسوم ساخته شد. همان‌طوری که در دربار مغول‌ها موسیقی هندی، آسیای میانه - که در کتاب‌ها به نام موسیقی فارسی هم نام برده شده است - و موسیقی محلی بود، در افغانستان نیز در دربار شاهان اسناد کافی وجود دارد که حداقل سه نوع موسیقی وجود داشت؛ یکی موسیقی محلی پشتون‌ها بود، دیگری موسیقی خراسانی (ایران، افغانستان و آسیای میانه) بود و به تعقیب آن‌ها هنرمندان هندوستان به افغانستان آورده شدند و این به دوران تیمور شاه فرزند احمد شاه بابا برمی‌گردد. وقتی تیمور شاه پادشاه شد و پایتخت را به کابل انتقال داد، یک تعداد هنرمندان و رقاصان را از هندوستان به کابل دعوت کرد که اکثرشان زن بودند. در مرحله‌ی بعدی تشکیل اردوی ملی و به وجود آوردن رادیو. به این شکل، هسته‌آهسته اساسات موسیقی اروپایی داخل کشور شد و آمدن سازهای اروپایی و سیستم نوپیش و تئوری موسیقی اروپایی رابطه‌ی مستقیم با ایجاد اردوی افغانستان دارد که اردو براساس معیارهای اردوی انگلستان جور شد و در تمام اردوهای انگلستان حضور دسته‌های سازهای بادی یک بخش آن را تشکیل می‌داد. به همان ترتیب، در بین وزارت دفاع افغانستان مکتب موسیقی به وجود آمد. تعدادی از دانش‌آموزان را از دارالیتیم‌های مختلف جلب‌وجذب کردند و تحت نظر استادان ترکی آموزش موسیقی دادند. وظیفه‌ی عمده‌ی آن‌ها عضویت در دسته‌های سازهای بادی برای اجرای قطعات و برای اجرای حضور در قطعات نظامی بود. به همین ترتیب سازهایی اروپایی وارد افغانستان و هنر موسیقی افغانستان شد. تعدادی از همین نوازنده‌هایی که کار می‌کردند، با اردو قطع رابطه کردند و آمدند به رادیوی ملی افغانستان جذب شدند، در آن‌جا آرکست شماره دوم که اولین آرکست سازهایی اروپایی در افغانستان است، ایجاد شد.

ارزش‌های جدید در زمان امان‌الله خان در افغانستان به وجود آمدند. وضعیت موسیقی در زمان حکومت امان‌الله خان چگونه بود و تا چه اندازه موسیقی افغانی تحت تأثیر موسیقی اروپایی بود و این تأثیرپذیری چقدر در رشد موسیقی افغانستان نقش داشت؟ آوردن موسیقی اروپایی نیز به دوره‌ی امان‌الله خان بر می‌گردد. اولین مکتب موسیقی در چوکات مکتب صنایع ظریفه در زمان امان‌الله ایجاد شد؛ یعنی در مکتب ظریفه یکی از دیپارتمنت‌ها دیپارتمنت موسیقی بود. در زمان امان‌الله خان موسیقی جزء نصاب درسی نیز شد و در مکتب حبیبیه استادان مثل غلام‌حسین، چاچا محمود و کسانی دیگری موسیقی تدریس می‌کردند. یکی از دلایل قیام ملا عبدالله که به نام ملای لنگ در تاریخ مشهور است، نیز مسأله‌ی موسیقی بود. یکی از خواست‌های وی در مذاکرات با حکومت، برداشتن موسیقی از نصاب درسی مکاتب و بسته کردن دروازه‌ی مکتب موسیقی در هنرها بود. وقتی قدرت از امان‌الله خان گرفته شد، موسیقی نیز از نصاب درسی برداشته شد و مکتب موسیقی نیز بسته شد. مدتی صدای موسیقی خاموش شد؛ ولی در آخر دهه‌ی ۱۹۳۰ و اوایل ۱۹۴۰ و با روی کار آمدن نادر شاه دوباره دیپارتمنت موسیقی در مکتب حریبه تأسیس شد. از شاگردان این مکتب موسیقی می‌توان از ننگیالی، استاد سرمست، اسماعیل اعظمی، ناله، حکیم درمنواز و کسانی دیگر یاد کرد. بعد از باترک اردو به رادیو آمدند و به نام آرکست شماره دوم جذب شدند.

وضع موسیقی در دهه‌ی دموکراسی و پادشاهی ظاهر شاه چگونه بود و آیا جمهوری داوود خان موسیقی را به رسمیت می‌شناخت؟ در این دوره رادیو وجود داشت و زمینه‌ی پخش و نشر موسیقی را برای دیگران فراهم می‌کرد. تمام برنامه‌ها به صورت زنده نشر می‌شدند و خصوصاً وقتی که رادیو کابل ایجاد شد، آوازخوانان به صورت زنده می‌خواندند. کلاسیک و نیمه کلاسیک‌خوانانی بودند که در رادیو کابل به صورت زنده اجرا می‌کردند؛ در این عرصه می‌توان از استاد قاسم، استاد غلام‌حسین با نوازنده‌های شان در رادیو کابل به صورت زنده اجرا می‌کردند. وقتی آرکست شماره دوم زیر نظر استاد فرخ افندی که خودش یک ترکی بود، به وجود آمد، زیر نظر

شور

کلیفت



پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

زنان در افغانستان پس از طالبان



کیم بی نظیر طاهریان

۱-هر مقطع تاریخی که زنان افغانستان در جایگاه بهتری قرار گرفته‌اند، خواب از چشمان گروه‌های افراطی و مذهبی نیز پریده‌اند. وقتی امان‌الله خان قدرت را در دست گرفت اصلاحات جدی و گسترده در حوزه‌های مختلف از جمله در زندگی زنان به وجود آورد. امان‌الله خان چند زنی را برای کارمندان دولتی منع کرد، به زنان اجازه داد که حجاب را کنار بگذارند، ازدواج زیرسن را ممنوع و نقش ملاها را در امور خانواده کمزنگ و به مراجع دولتی سپرد. جامعه و گروه‌های مذهبی و افراطی آزادی زنان را تحمل نتوانستند و علیه حکومت امانی دست به شورش زدند. ملای لنگ و بچه سقاو به نوگرایی امان‌الله خان نقطهٔ پایان گذاشت و باگرفتن قدرت بار دیگر زنان را در سیاه چال ظلمت و تاریکی انداخت. علمای تحت رهبری بچه سقاو قانون شرع را در مورد زنان مطرح و آزادی زنان را گرفتند، دروازهٔ مکاتب دخترانه را بستند و زنان را در خانه زندانی کردند. در واقع پایه‌های خشونت علیه زنان را در افغانستان ملای لنگ اساس گذاشت و الگویی برای کسانی شد که مخالف حقوق زنان بودند و هستند.

زنان در زمان ظاهر شاه زنت «حرم سرا» بودند نه شکوه سیاست و فرهنگ. ولی در زمان حکومت داوود به زنان حق آموزش و کار داده شد، صدا و سیمای زن از پشت پرده‌های تلویزون شنیده شد، نمایندهٔ حکومت داوود در سازمان ملل متحد یک زن بود، زنان در هوا پیمایی ملی کار می‌کردند و مثل دوره امان‌الله خان حجاب را برداشتند. بعد از داوود دوره چپی‌ها عصر طلایی و بالندگی زنان در افغانستان بود. وقتی حکومت چپی‌ها روی کار آمد حق آموزش زنان را سراسری کرد، حقوق زن و مرد را مساوی اعلان کردند و فروش زنان (گله دختر) را منع و کرد و مثل عصر امانی ملایان را از نظام آموزشی کنار گذشت و تاکید داشتند که زنان باید ارزش‌های جدید را فراگیرند.

اصلاحات حکومت چپی‌ها در مورد زنان نیز باواکنش‌های تند جامعه و گروه‌های افراطی و مذهبی قرار گرفت که سر انجام منجر به شکست حکومت کمونیستی و پیروزی مجاهدین گردید. مخالفت اصلی مجاهدین علیه چپی‌ها نیز آزادی‌های زنان بود؛ تا جایی که «مجاهدین حراست از زنان را در صدر برنامه‌های شان قرار دادند». مشکل اما این بود که احزاب جهادی دیدگاه مختلف در مورد حق زنان داشتند. برخی شان وظیفه اساسی زنان را بچه‌داری و تربیه کودک می‌دانستند و تعدادی زنان را مستحق کار و آموزش و شرکت در مسایل سیاسی نمی‌دانستند.

وقتی طالبان در افغانستان آمد، همه دروازه‌ها به روی زنان بسته شد و حتی پای زنان از رفتن در خیابان نیز جمع گردید. از دیدگاه طالبان وظیفه زنان نشستن در خانه و تولید بیولوژیکی نسل مسلمان است که بایستی زنان نسل اسلام را حفظ و به نسل‌های بعدی انتقال دهند. پیتر ماریسین در کتاب طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان می‌نویسد که خط مش طالبان در مورد زنان سه عنصر اصلی بود: - ممنوعیت اشتغال زنان؛ خانواده‌های که در آمد شان به دست زنا بود، مجبور شدند که اشیای خانهٔ شان را توسط کودکان شان به خیابان‌ها بفروشنند و گدایی کنند. ۲- تعطیل آموزش رسمی زنان؛ باید یک نظام آموزشی قابل قبول بار آید که نسل‌های بعدی از نظر اعتقادی مسلمان بار آیند و از آموزش‌های بی‌گانگان دور بمانند. ۳- پوشیدن برقع و کنترل رفت و آمد زنان در بیرون از خانه که نه باید مردان بیگانه را ببینند.

در کتاب «طالبان؛ جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان» همچنان آمده است که حاکم طالبان در هرات در مصاحبه با خبرنگار صدای جمهوری اسلامی ایران در مورد سیاست شان در قبال زنان چنین گفته است: «همهٔ افغانستان افتخار می‌کنند که ما زنان مان را در خانه نگهداشته‌ایم، شرع مقدس نحوهٔ رفتار همه را مشخص کرده است. منظورم این است که شرع اجازه می‌دهد زن اگر مریض شد پیش پزشک مرد برود. در حقیقت حقوقی را که ما به زنان داده‌ایم هیچ کشوری به آنها نداده است. ما حقوقی را به زنان داده‌ایم که خدا و رسولش تعیین کرده‌اند و آن نشستن روی خانه و رعایت حجاب اسلامی است.»

طالبان تاجایی زنان را در خانه زندانی کرده بودند که حتی در خیابان‌ها گشت و گذار نمی‌توانستند و زنان زیادی به خاطر رفتن در بیرون از خانه توسط گروه امر به معروف و نهی از منکر طالبان شلاق و ذره خوردند. به باور نویسنده این کتاب، طالبان در واقع با ممنوع ساختن کار و آموزش زنان و محدود کردن زنان در خانه می‌خواستند دوران داوود خان و چهار سال حکومت خلق و پرچم را جبران کنند که از نظر طالبان دوران فاسد برای زنان بودند.

۲- زنان در افغانستان پس از سرنگونی طالبان در جایگاه بهتری قرار دارند. قانون اساسی جدید حق زن و مرد را مساوی و برابر در نظر گرفته که در گفتگوهای صلح «خط سرخ» زنان را ماده بیست و دوم قانون اساسی کشور تشکیل می‌دهد. زنان افغان در هفده سال گذشته در سایه قانون، حکومت و دموکراسی به دستاوردهای چشم‌گیری دست یافته‌اند. دموکراسی زمینه را برای زنان فراهم ساخت تا در عرصه‌های سیاسی، دادخواهی، آزادی بیان و فعالیت‌های حقوق بشری جایزه‌های ملی و بین‌المللی را کسب کرده و الههٔ آواز و موسیقی افغانستان شوند. بنابر این حکومت افغانستان باید این ارزش‌ها و دستاوردهای که زنان در هفده سال گذشته کسب و کمایی کردند، در گفتگوهای صلح جدی بگیرند و از آن‌ها حراست، حمایت و پاسداری کنند.

طالبان یک زن را دوبار بیوه کرد

گفتگو با وحیده فیضی -خبرنگار



نخست در مورد خود و فعالیت‌های خبرنگاری تان صحبت کنید. وحیده فیضی هستم، پیشینه ده‌سال کار در عرصه خبرنگاری دارم و فعلا سه سال می‌شود که در کمیته مصوونیت خبرنگاران افغان، مسوولیت بخش زنان خبرنگار را دارم. در کمیته بیش‌تر در بخش‌های مصوونیت و تساوی جندر، روان درمانی و مشاوریت‌های حقوقی در مجموع به رسانه‌ها و خبرنگاران کار می‌کنم. ولی در زمان که فعالیت‌های خبرنگاری داشتم، سوزه‌های اجتماعی را کار می‌کرد، در ضمن دوست داشتم در مورد مشکلات و دستاوردهای زنان افغان کار کنم، چون زنان خیلی نیازمند استند و صدای یک زن را یک زن می‌تواند خوب بشنود. ولی وحیده را که وحیده فیضی ساخت و جایزه گرفت تهیه گزارش از یک جوان معتاد و انجینر بود که سه سال در پارک شهرنو همراهی سگ‌ها زندگی می‌کرد. گزارش متفاوت‌تری ساخته بودم و توجه همه را جلب کرد. اما با سیاست و سیاستمداران کمتر سرو کار داشتم.

به عنوان خبرنگار که در جامعه کار و فعالیت کردید و حوزه کاری تان را بیش‌تر زنان را در برگرفته است. می‌توانید بگویید که زنان افغانستان باچه نوع خشونت‌های اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کردند؟ فکر می‌کنم زنان و دختران که تازه از حق و حقوق شان آگاه می‌شوند؛ مثل تحصیل، کار و یا موارد دیگر بیش‌تر با خشونت‌های خانوادگی مواجه می‌شوند و خشونت نیز از همین جا شروع می‌شود. چرا که ما نمی‌توانیم بیشتر بگوییم که چگونه حق خود را بگیریم. به همین دلیل است که سبب تشنج و یا خشونت خانوادگی می‌شوند و زنان قربانی اصلی چنین خشونت‌ها هستند. مثلاً اگر وحیده بخواهد از یک خانواده‌ی خیلی سنتی سربلند کند و به رسانه کار کند، بدون شک با خشونت‌های متفاوتی رو به‌رو می‌شود. شاید این بخش خیلی کوچک خشونت‌ها باشد. اما خشونت‌های دیگری هم داشتیم. مثلاً به خاطر نه پختن نان ما یک زن را میان آتش تندر دیده بودیم که می‌سوخت، زنی را دیدم که به دلیل بیرون رفتن بدون اجازه شوهرش سوختانده شده بود، زنی را شاهد بودم بدون اینکه به خسور و خسور مادرش بگوید که من خانه مادرم دوشب می‌باشم به اندازه‌ی لت‌وکوب شده بود که تمام بدن‌اش سبز شده بود، زنان خبرنگار را در ولایات می‌شناسم، بدون اینکه اعضای خانواده شان خبر شوند در رسانه‌ها کار می‌کردند. ولی گزارش‌هایی هم دارم که زنان به بهترین جایزه‌های جهانی‌را رسیده‌اند.

خشونت دیگری که از زنان افغان قربانی‌های زیادی گرفته و می‌گیرد جنگ و طالبان است. شما چقدر گزارش از جنگ و خشونت طالبان علیه زنان افغان تهیه کردید؟ دقیق بیاد دارم، روی زندگی یک خانمی گزارش ساخته بودم که در جنگ‌های طالبان و تنظیمی و حزبی دوبار بیوه شده بود و فاصله بیوه‌گی‌اش پنج الی شش سالی را در بر نمی‌گرفت. دوبار ازدواج کرده بود و در هر دو مورد شوهرش در جنگ طالبان علیه حکومت کشته شده بود. حالا وقتی گوش یک زن بریده می‌شود، محکمه صحرایی می‌شود، دره و سنگسار زده می‌شود و یا به جرم صحبت در تیلیفون شلاق می‌خورد... تمام این‌ها در مناطق رخ داده که حکومت تسلط نداشته و طالبان حضور داشته‌اند.

به دستاوردهای زنان افغانستان نیز اشاره کردید و اگر مشخصاً بگویید که زنان افغان در عرصه آزادی بیان و رسانه‌ها چقدر رشد کرده است؟ در طی هفده سال گذشته رسانه‌ها رشد چشم‌گیری داشته و حضور زنان پررنگ بوده است. زنان خبرنگار در کانفرانس ملی و بین‌المللی اشتراک کردند و جایزه گرفتند، زنان زحماتی زیادی در بخش اطلاع‌رسانی و آزادی بیان کشیده و قربانی نیز داده‌اند. زنان در هرات با مشکلات زیاد از مرکز به یک ولسوالی می‌رود و گزارش تهیه می‌کنند، در ننگرهار با وجودیکه داعش و طالب رسانه‌ها را تهدید می‌کنند، زنان کار می‌کنند و از رسانه‌ها صدای حق‌خواهی شان را بلند می‌کنند. فعلاً رسانه‌هایی داریم که مختص برای زنان کار می‌کنند، رسانه‌هایی داریم که زنان در راس آن‌ها قراردارد. ما امروز شاهد آن نیستیم که یک دختر یک رسانه را به خاطر تهدید و آمدن طالبان ترک کرده باشند و هیچ نیروی هم نیست که زنان افغان را به گذشته‌های تاریک برگردانند.

گفتگوهای صلح با طالبان جریان دارد و نیز می‌دانیم که سیاست طالبان در قبال زنان سختگیرانه و مطابق با شریعت اسلامی که آنها می‌خواهند می‌باشند. بازگشت مجدد طالبان چقدر برای زنان افغان و خصوصاً خبرنگران نگران کننده است؟ طرف‌های که با طالبان گفتگو می‌کنند، برای زنان جای جایگاه تاثیرگذاری نداده‌اند، و ما نگران هستیم. هرچند حکومت به شکل رسمی با طالبان وارد گفتگو نشده است. بدون شک طالبان گروهی هستند که زن و آزادی زنان را نمی‌پذیرند و آمدن دوباره طالبان واقعاً جای نگرانی است. ولی امیدواریم که حکومت از ماده بیست و دو قانون اساسی که آزادی‌ها و حقوق زنان در آنجا آمده است دفاع کند.

هنوز زنان تبدیل به یک جریان مشخص و قوی نشدند که حکومت شامل پروسه صلح بسازند تاخ خواست زنان از یک آدرس واحد مطرح شوند، صداهای پراکنده به جایی می‌رسند؟ متفاوت فکر می‌کنم و زنان نه باید به یک جریان مشخص تبدیل شوند. زن باید با ظرفیت و توانایی که دارد برایش موقف داده شده و شامل گفتگوهای صلح شود. افغانستان زنان مبارز زیادی داشته و دارد، نه باید اصرار کنیم که وحیده و زینب جمع شوند یک جریان بسازند تا زنان شامل گفتگوهای صلح شوند و صدای شان را بلند کنند.

پیام یک بانوی خبرنگار به کسانی که گفتگوهای صلح را پیش می‌برند چیست؟ ما خواهان این هستیم که آتش جنگ خاموش شود، اما خاکستر جنگ نه باید سرنام زنان ریخته شود. هرگز این را قبول نمی‌کنیم که قربانی صلح ما زنان باشیم. هیچ کسی دوست ندارد که در وطن‌اش جنگ و خون ریزی باشد ولی هرگز قبول نمی‌کنیم که دستاورد زنان نادیده گرفته شود.

دقیق بیاد دارم، روی زندگی یک خانمی گزارش ساخته بودم که در جنگ‌های طالبان و تنظیمی و حزبی دوبار بیوه شده بود و فاصله بیوه‌گی‌اش پنج الی شش سالی را در بر نمی‌گرفت. دوبار ازدواج کرده بود و در هر دو مورد شوهرش در جنگ طالبان علیه حکومت کشته شده بود. حالا وقتی گوش یک زن بریده می‌شود، محکمه صحرایی می‌شود، دره و سنگسار زده می‌شود و یا به جرم صحبت در تیلیفون شلاق می‌خورد... تمام این‌ها در مناطق رخ داده که حکومت تسلط نداشته و طالبان حضور داشته‌اند.

شور

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان



ګڼ مختار حسين حيدري

در ماه‌های اخیر بعد از جدی‌تر شدن پروسه صلح و افزایش احتمال مصالحه حکومت افغانستان با گروه طالبان و با توجه به خاطرات تلخی نقض گسترده حقوق بشری زنان از سوی طالبان که در حافظه جمعی مردم افغانستان باقی‌مانده است، این پرسش که آیا بعد از موفقیت پروسه صلح، دنیماوردهای ۱۸ سال اخیر افغانستان در حوزه حقوق زنان نابود خواهد شد یا خیر، ذهن بسیاری از شهروندان افغانستان به‌خصوص نسل جوان و تحصیل‌کرده را مشغول ساخته است. پاسخ مثبت یا منفی به این پرسش، ازجمله به تغییر یا عدم‌تغییر نگاه طالبان به جایگاه زنان بستگی دارد. در این نوشتار بعد از بیان دو نکته مقدماتی، بر اساس نشانه‌های جدید از رفتار و گفتار طالبان به این پرسش پاسخ داده خواهد شد.

یک: نمی‌توان این واقعیت تلخ را انکار کرد که تبعیض جنسیتی و نگاه تحقیرآمیز به زنان مخصوص طالبان نبوده و کم‌وبیش و با شدت و ضعف در همه مناطق و در میان همه اقوام افغانستان وجود دارد. در این نگاه، زنان ضعیفه، فاقد هویت و جنس دوم به شمار می‌روند و رسالت اصلی آنان ارضای نیازهای جنسی و عاطفی مردان و خانه‌داری است. اگر در اشعار، داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها و ادبیات فولکلوریک این سرزمین نگاه شود، زنان به‌عنوان موجودات مفلوک، ناقص‌العقل، مکار و فاقد هویت کامل انسانی، تصویر می‌شود. سیطره نگاه کم‌بینانه، رسومات ناصواب اجتماعی را در پی داشته و تبعیض جنسیتی در ابعاد مختلف زندگی خانوادگی و اجتماعی مردم رسوخ کرده است. غیرت ورزی افراطی که از همین باورهای ناصواب درباره هویت زنان ناشی می‌شود، موجب شده که ابزار هویت و بلکه هرگونه ابزار وجود زنان، شرم آلود تلقی شده، تحصیل و هرگونه حضور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زنان به‌عنوان ضد ارزش و منافی غیرت تحریم گردد. خشونت‌های دل خراش و رو به افزایش علیه زنان، معلول همین انحطاط فرهنگی و حاکمیت سنت‌های غیرانسانی بر مقدرات مردم است. مردان پرورش‌یافته در فضای تبعیض جنسیتی، به خود حق می‌دهند که هرگونه رفتار خشن با زنان انجام دهند. بدتر از همه این‌که سنت‌ها چنان برای مردم حجتیت دارد که افراد خشن، بی‌اعتنا به دستورات شرعی و مقررات قانونی، به رفتارهای ضد انسانی خود افتخار می‌کنند. در اثر عمق و گستردگی این نگرش، زنان قربانی خشونت، این مصیبت‌ها را سرنوشت محتوم خود تلقی کرده، سوختن و ساختن را از مقدرات خود به‌حساب می‌آورند.

دو: بدون شک دوران حاکمیت طالبان، دوره ظهور اوج این نگاه تحقیرآمیز بود. به گفته احمد رشید نویسنده پاکستانی، طالبان جوانی که در مدارس مشغول تحصیل بودند، زندگی خشن و یکنواختی داشته و هرگز مصاحبت یک زن را احساس نکرده بودند. به نظر ملاحایی که به آنان درس می‌دادند، زن موجودی زائد و فریبنده بوده و باعث دوری انسان از خداوند می‌شود. درنتیجه طالبان در مورد زنان سیاست سخت‌گیرانه‌ای در پیش گرفتند. مهم‌ترین اقدامات طالبان که علیه زنان انجام‌شده عبارت بود از: ممنوعیت آموزش زنان، ممنوعیت از حضور در مجامع عمومی، محرومیت از خدمات صحنی، ممنوعیت از کار در خارج از خانه و اجرائی مجازات خشن و قرون‌وسطایی. از سیاست‌های اصلی طالبان در افغانستان، مانع‌ت زنان از تحصیل، آن‌هم با توجیهات دینی بود. در زمان حاکمیت طالبان، اگر کسی اعم از مدیران مکاتب، معلمان یا متعلمان، از اوامر آنان سرپیچی می‌کرد، حداقل مجازات شلاق و زندان در انتظارش بود و چه‌بسا محکوم به مرگ نیز می‌شد. در امان ماندن زنان از تهاجم فرهنگی، دلیل ادعایی

طالبان در برابر زنان؛

ستم‌های گذشته و نگرانی‌های آینده

طالبان در وضع این محدودیت و ممنوعیت بود. ملا عمر رهبر طالبان در برابر فشارهای شدید بین‌المللی در مورد تضییع حقوق زنان، موضع خصمانه گرفته و اعلام کرد که دست‌یابی زنان به آموزش در مراکز تحصیلی به معنای اعمال سیاست کفر و ترویج بی‌عفتی و فحشا است. طالبان هرگز به زنان اجازه‌ی تحصیل و اشتغال در سازمان‌های دولتی و غیردولتی را نخواهد داد. در حکومت طالبان حتی از حضور زنان در مجامع عمومی، نیز با جدیت و قساوت تمام جلوگیری می‌شد. اداره امربه‌معروف و نهی از منکر طالبان، قیودات شدیدی بر بیرون رفتن زنان از منزل وضع کرده بود، به‌گونه‌ای که رفتن زن مریض به نزد داکتر مرد بدون محارم ممنوع بود، رانندگان تاکسی‌ها، اجازه نداشتند زنانی بدون برقع را سوار کنند، هر مردی اگر با خانمی بیرون می‌رفت باید اسنادی که محرمیت زن و مرد را ثابت می‌کرد با خود می‌داشت. برقع، پوشش سنتی زنان روستاهای پشتون نشین افغانستان بود که طالبان همه زنان را مجبور به پوشیدن آن کرد. طبق ماده چهارم اساسنامه وزارت امربه‌معروف، هر زنی که با روی برهنه، بی‌حجاب یا هم بدون چادری از خانه بیرون شود، زن تهدید شده و شوهرش به‌قدر لازم مجازات می‌شود. اگر چنین زنی در وسایل نقلیه باشد، راننده از یک الی پنج روز حبس می‌شود. زنی که توسط خیاط لباس می‌دوزد و در دکان دیده شود، زن را تهدید و خیاط را الی ده یوم حبس نماید. زن نمی‌تواند به حمام‌های شهر برود. سوم: در نظام سیاسی برآمده از توافق‌نامه بُن و مبتنی بر قانون اساسی کنونی، زنان دستاوردهای ارزشمندی به دست آورده‌اند. اکنون با جدی‌تر شدن پروسه صلح، برخی نگران از دست رفتن این ارزش‌ها شده و با نگرانی می‌پرسند در صورت برگشت طالبان در قالب بخشی از دولت افغانستان، آنان چه سیاستی را در قبال زنان در پیش خواهند گرفت؟ و آیا نگاه آنان به زنان همان نگاه زمان حاکمیتشان است یا تغییر کرده است؟ با توجه به برخی از نشانه‌های که از گفتار و رفتار نمایندگان طالبان به‌خصوص در کنفرانس مسکو مشاهده شد، به نظر می‌رسد که برخی از تغییرات در رویکرد طالبان نسبت به زنان را نمی‌توان نادیده گرفت. به‌عنوان مثال، آنان با خبرنگاران زن مصاحبه کرده‌اند، حتی با خبرنگاران زن روسی دست داده‌اند کم‌وبیش از حمایت از حقوق زنان سخن گفته‌اند، به‌صورت مشخص رفتن به مکتب و دانشگاه و محل کار را معاون رئیس‌جمهور شدن زنان را مجاز دانسته‌اند. یکی از سخنگویان این گروه، ممنوعیت زنان از تحصیل و کار را در زمان حاکمیت این گروه را با نبود امکانات کافی مرتبط دانسته و بیان داشته است که در وضعیت کنونی امکانات لازم فراهم است و بنابراین تحصیل و کار زنان، مجاز خواهد بود.

چهارم: اما دقت بیشتر در مورد نشانه‌های جدید آشکار می‌کند که تغییر نگاه طالبان سطحنی و ظاهری است و به دلیل مبنایی فکری جزم‌گرایانه و بنیادگرایانه آنان، در صورت مشارکت مؤثر آنان در قدرت سیاسی، دستاوردهای جدید در خصوص زنان با چالش‌هایی جدی مواجه خواهد شد. نمایندگان طالبان، قانون اساسی کنونی را تحمیل‌شده غربی‌ها خوانده و اعلام کرده‌اند حقوق و آزادی‌های زنان را صرفاً در محدوده شریعت اسلام و ارزش‌های افغانستانی می‌پذیرند. با تفسیر اغلب بنیادگرایانه از شریعت که بر فضای محافل دینی حاکم است و با فرهنگ مردسالار افغانستان، معلوم است که در این قالب و با رعایت این شرط، چیزی زیادی از دستاوردهای حقوقی بشری زنان باقی نخواهد ماند. ممکن است طالبان این بار با اصل تحصیل زنان یا کار زنان مخالفت نکنند، اما در دولتی که طالبان بخش قابل‌توجهی از قدرت سیاسی را در اختیار داشته باشند، بعید است زنان بتوانند مشارکت معنادار در عرصه عمومی داشته و حقوق بشری خود را بر مبنای برابر در همه عرصه‌های اجتماعی مطالبه کنند. پنجم: با توجه به اینکه تغیر نگاه طالبان به زنان نه بنیادین و مبنایی بلکه ظاهری و سطحی و احتمالاً تاکتیکی است، باید نگران دستاوردهای ارزشمند ۱۸ ساله اخیر درزمینه‌ی حقوق برابر زنان و آزادی‌های مدنی بود. در چنین شرایط وظیفه نسل جوان و تحصیل‌کرده امروزی به‌خصوص زنان جوان و تحصیل‌کرده است که نگذارند این دستاوردهای ارزشمند قربانی شوند. طالبان نیز اگر واقعاً قصد توقف خونریزی و اراده جدی برای پیوستن به مردم افغانستان و دولت برآمده از رأی و نظر آنان را دارد، باید واقعیت‌های حضور نسل جدید و مطالبات متفاوت آنان را درک کرده و همگام با دنیای جدید و کشورهای متمدن، ارزش‌های حقوق بشری جهان‌شمول در خصوص زنان را بپذیرد.



در طی هفده سال که گذشت، خبرنگاران حکومتی و یا غیر حکومتی به خاطر تهیه گزارش در ساحة طالبان رفته توانستند؟ اکنون ارتباط رسانه‌ها با طالبان چه گونه‌اند؟ طالبان ادعا می‌کنند که حدود ۷۰ درصد خاک افغانستان را بدست دارند، اگر ۷۰ درصد را در دست نداشته باشند و ما ۴۰ و ۵۰ درصد حساب کنیم، در تمام این مناطق یک خبرنگار غیر حکومتی و حکومتی فعالیت و کار کرده نمی‌توانند؛ معنی‌اش این است که مناطق تحت سیطره‌ی طالبان مانند یک زندان سیاسی برای مردم است و هیچ کس حق ندارد در مورد این گروه اظهار نظر کند، صداهای مردم انعکاس پیدا کند. آن‌ها اجازه نمی‌دهند که خبرنگاران وارد مناطق شان شوند. افزون بر اینکه به مناطق شان اجازه ندادند که خبرنگار ما وارد شوند، تا جایی که توانستند خبرنگاران را تهدید کردند و کشتند. از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۱۸ بیش از صد خبرنگار را در افغانستان از دست دادیم که از این میان ۱۲ خبرنگار خارجی استند و باقی همه افغانی استند.

در دو سه سال اخیر و بعد از ۲۰۱۴ آهسته آهسته حضور و نفوذ گروه تازه ظهور کرده به نام داعش در شرق افغانستان؛ میزان خطر علیه خبرنگاران را بیش‌تر کرده است. این گروه که به باور ما هیچ داعشی سوری و عراقی نیست، جز اطراف طالبانی که ظاهراً اسم عوض کردند و پرچم شان عوض شده‌اند؛ این‌ها بسیار بی‌رحم‌تر از طالبان در مورد خبرنگاران عمل کردند. در ننگرهار حمله کردند، مسوولیت حمله به رادیو تلویزون شمشاد را به عهده گرفتند و در ننگرهار خبرنگاران را تهدید به مرگ کردند. اما در سایر مناطق که طالبان حضور دارند با وجود که علاقه‌دارند اعلامیه شان را از طریق رسانه‌هایی افغانستان منتشر کنند ولی تاهنوز موارد که نشان بدهند طالبان اصل آزادی بیان و چرخش معلومات را پذیرفته باشند وجود ندارد.

در ساحات که گروه‌های تروریستی فعالیت می‌کنند، گاهی یک خبرنگار مبنی بر یک ضمانت و تعهد دو جانبه اعزام می‌گردد. با طالبان چنین کاری صورت گرفته؟ رسانه‌های داخلی هیچ‌گاهی جرات نکردند که در مناطق طالبان خبرنگاران شان را اعزام کنند. اما خبرنگاران خارجی به همراهی برخی خبرنگاران داخلی با هماهنگی‌های که داشتند این کار را انجام دادند که خطرات جدی به وجود آورد. مثلاً اجمل نقشبندی در هلمند با یک خبرنگار خارجی وارد مناطق طالبان شدند که توسط طالبان بازداشت شدند. ولی خبرنگار خارجی در بدل رهایی شش تن اسرای طالب آزاد شدند. اما اجمل را سربریدند. همچنان سلطان منادی یکی از خبرنگاران افغانی که با یک خبرنگار خارجی همکاری داشت، در قندوز توسط طالبان اسیر شدند و در جریان جنگ خبرنگار خارجی را آزاد کردند ولی سلطان منادی به شهادت رساند. در هلمند بسیار به صورت هدفمندانه یک خبرنگار پژواک توسط طالبان کشته و شهید شد و مسوولیت‌اش را نیز گرفت. در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ که وضعیت در قنده‌هار نا آرام‌تر شد تا آخرین مورد که جنرال رازق کشته شد همراهی او یک تصویر بردار تلویزون ملی نیز شهید شد. همیشه خبرنگاران مورد تهدید طالبان قرارداشته و در منطق تحت امر نا‌ها بسیار کم خبرنگاران خارجی رفتند و آن‌هایی که رفتند برخی شان با مشکلات جدی مواجه شدند. یک مورد خبرنگار بی بی سی رفت که برگشت و دو سه مورد دیگر. تهیه گزارش از پشت جبهه جنگ طالبان برای خبرنگاران یک مشکل کلان و خطرناک بوده است. ولی در کل رسانه‌های داخلی هیچ‌گاه جرات رفتن به ساحة طالبان را نتوانستند.
در صفحه بعدی <==>

مناطق تحت سیطره‌ی طالبان مانند یک زندان سیاسی برای مردم است و هیچ کس حق ندارد در مورد این گروه اظهار نظر کند، صداهای مردم انعکاس پیدا کند. آن‌ها اجازه نمی‌دهند که خبرنگاران وارد مناطق شان شوند. افزون بر اینکه به مناطق شان اجازه ندادند که خبرنگار ما وارد شوند، تا جایی که توانستند خبرنگاران را تهدید کردند و کشتند. از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۱۸ بیش از صد خبرنگار را در افغانستان از دست دادیم که از این میان ۱۲ خبرنگار خارجی استند و باقی همه افغانی استند.

شور

کلمت

۱۱

پرونده در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

به پندار من، الگوی طالبان قبل از این که، ابوبکر و عمر و محمد باشد، امیر عبدالرحمن و احمدخان ابدالی بوده است. زیرا پروژه‌ی کشتار مردم هزاره که با قدرت‌گیری احمدخان ابدالی در قندهار پایه‌گذاری گردید و با امیر عبدالرحمن به اوج رسید، در گروه طالبان نیز ادامه یافت. طالبان در حمله‌ی شان به هزارستان؛ مردم ملکی، زنان و کودکان را قتل عام کردند و مرتکب جنایت علیه بشریت شدند. از همه مهم‌تر، تخریب آثار تاریخی و گنجینه‌های فرهنگی بامیان و سایر نقاط هزارستان نشان داد، که گروه طالبان نه در جست و جوی تطبیق شریعت اسلامی، بلکه در صدد عملی سازی قانون پشتون والی است.

انفجار دو تندیس شکوه مندِ صلصال و شهنامه، بیش از این که مبنای مذهبی داشته باشد، بیانگر دشمنی قومی طالبان با مردم هزاره است. طالبان، پروژه‌های را که فاتحان عرب به هدف نابودسازی هویت انسانِ خراسانی پی گرفته بودند، به آخر رسانیدند و به حیات نیمه جان دو شهکار دست بشر نقطه‌ی پایان گذاشتند.

و وجود داشته است. مکان‌های که از آن در شهنامه‌ی فردوسی نام برده شده، بیش از هر جای دیگر در بامیان و هزارستان قابل ردیابی است. غار فریدون در لادوی شیدان. شهر ضحاک در ناحیه شش پل بامیان. دماوند در ولسوالی شبر. و همین طور ده‌ها مکان دیگر در نقاط مختلف هزارستان. بامیان یکی از مهم‌ترین سایت‌های باستانی، نه تنها در افغانستان؛ بل که در تمام آسیا است.

در دوران مجاهدین و عصر حاکمیت آقای خلیلی نیز متأسفانه بخش‌های زیادی از مناطق باستانی بامیان مورد حفاری قرار گرفت و آثار فرهنگی این ولایت قاچاق گردید. از همه مهم‌تر، ضربه‌های زیادی به دو تندیس تاریخی پدید آمد و آن‌ها از آسیب در امان نماند. هیچ چیز مانع از آن نمی‌شد که مجاهدین به خاطر تفریح یا ثواب به سوی مجسمه‌ها فیر نکنند. در دوران پسا طالبان امید می‌رفت، که دولت افغانستان تدابیر جدی‌تر در امر حفاظت از میراث‌های فرهنگی کشور و مخصوصاً آثار تاریخی بامیان اتخاذ نماید. اما آن چه پس از سال‌ها، قابل درک است، این می‌باشد که؛ نه تنها دولت مرکزی مصمم به حفاظت از این میراث‌ها نیست. بلکه مقام‌های حکومتی با ایجاد گروه‌های مافیایی و قاچاق آثار عتیقه در صدد فروش داشته‌های باستانی بامیان و بیرون بردن آن به خارج از کشور نیز اند. تکان دهنده‌ترین اتفاق در دهه‌های اخیر اما تخریب تپه‌ی الماس و کشیدن سرک از آن جا توسط حکومت محلی بامیان است. این رخداد نشان می‌دهد، که در ادامه پروژه‌ی تاریخی تخریب و قاچاق پدیده‌های عتیقه بامیان، حکومت محلی این ولایت نیز سهم هرچند اندک اش(۱) را ادا نموده تا از قافله عقب نمانند. در سوی دیگر، عطا محمد نور، والی پیشین بلخ، نیز با اجیر ساختن جوانان تاجیک تبار بامیان و حمایت از نیروهای زمین خوار در پی نابودی و قاچاق آثار باستانی بامیان است. هرچند، رسانه‌ی اشپیگل آلمانی، چند سال قبل از دست داشتن آقای نور در امر قاچاق مواد مخدر برده برداشته بود. اما حمایت بی‌پیشینه عطا از مافیای زمین و دامن زدن به اختلافات قومی تاجیک و هزاره در بامیان، نشان می‌دهد که ایشان علاوه بر قاچاق مواد مخدر در فروش و قاچاق آثار عتیقه نیز دست دارد. در اخیر قابل ذکر است که نیروهای زمین خوار که توسط والی پیشین بلخ حمایت قاطع و همه جانبه می‌شوند، در جست و جوی خانه سازی در ساحات سرخ هستند و هر از گاهی با کندن کاری محل، ضربه‌ی بر پیکر ساحات سرخ این ولایت می‌زنند.



کنند. ولی در کابل رسانه‌ها و شهروندان از رییس جمهور انقادهای شدید الحن می‌کنند. حالا آمدن طالبان بستگی به این دارد که چگونه وارد نظام می‌شود، آیا رهبری نظام را بدست می‌گیرد؟ یا شریک نظام کنونی می‌شوند یا به شکل ایتلافی وارد حکومت می‌شوند و یا زمام افغانستان به یک گروه بی طرف سپرده می‌شود به یک گروه بی طرفی که تا انتخابات برگزار گردد. روشن نشده اما به کار ما ارتباط دارد. اما در صورتی که طالبان به شکل فرا قانونی وارد کشور شوند، هرگز به ما اجازه کار نخواهند داد و به رسانه محدودیت وضع خواهند کرد.

طالبان و تاراج آثار باستانی بامیان

کج غلام سخی حلامیس



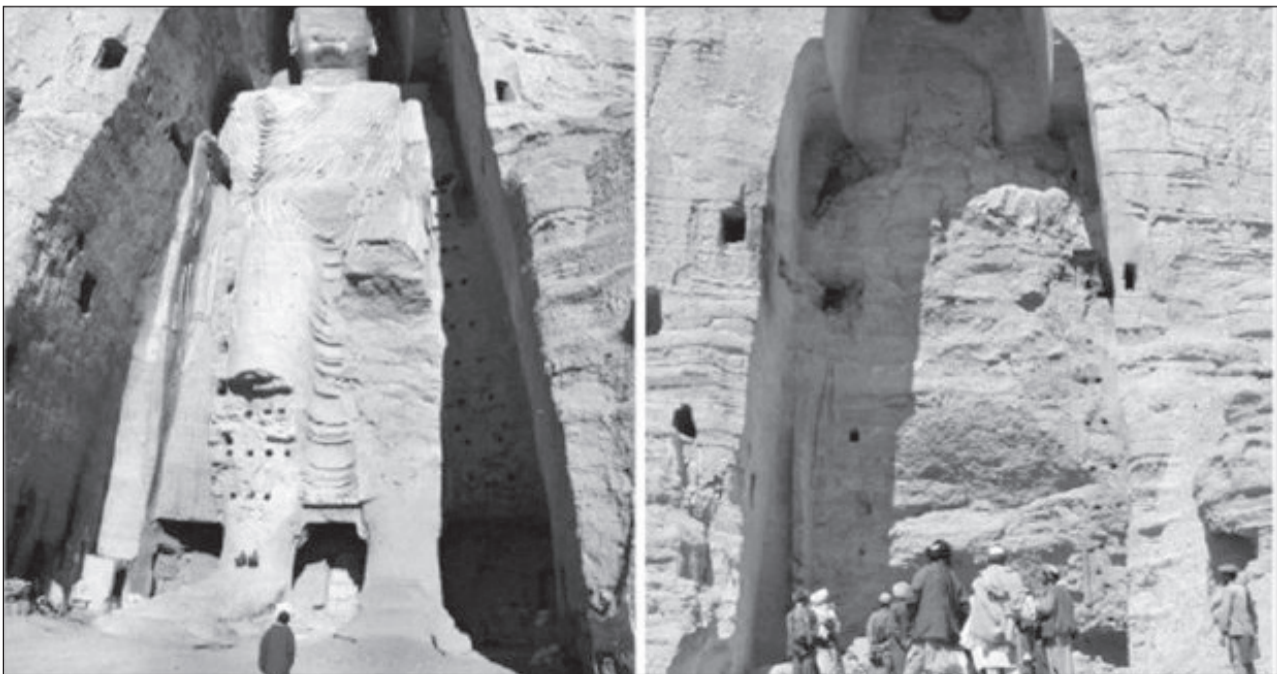
طالبان به مثابه‌ی یک جنبش دینی و بر مبنای خوانش سلفی و رادیکال از اسلام در حدود دو دهه و نیم گذشته و به صورت دقیق‌تر در پاییز سال ۱۳۷۳ ش در مناطق جنوب و شرق افغانستان پدیدار گشت. به صورت مشخص، اسپین بولدک ولایت قندهار را می‌توان خاستگاه طالبان دانست. این گروه ادعای برپای امارت اسلامی را داشت و می‌خواست بر اساس معیارهای دینی، حکومت تشکیل دهد. ولی آن چه پس از به قدرت رسیدن این جناح سیاسی و مذهبی در عملکردها و برنامه‌های آن‌ها آشکار گردید، حکایت از ظهور نوعی فاشیسم اسلامی بر مبنای باورهای نژادی و قومی داشت. در واقع گروه طالبان بیش از شعارهای دینی به سیاست تصفیه نژادی و قومی دل بسته‌گی داشته‌اند. پس از این که طالبان در سپتامبر سال ۱۹۹۶ کابل را تصرف کردند و سپس در حمله‌ی آن‌ها به بامیان و هزارستان، ماهیت حقیقی این گروه افشا شد و این که «هزاره کشی» و تصفیه اقلیت‌های قومی و مذهبی؛ در صدر برنامه‌های گروه طالبان قرار دارد و بیش‌تر از دستورات اسلامی به عصبیت قومی و پشتونی وفاداراند.

به پندار من، الگوی طالبان قبل از این که، ابوبکر و عمر و محمد باشد، امیر عبدالرحمن و احمدخان ابدالی بوده است. زیرا پروژه‌ی کشتار مردم هزاره که با قدرت‌گیری احمدخان ابدالی در قندهار پایه‌گذاری گردید و با امیر عبدالرحمن به اوج رسید، در گروه طالبان نیز ادامه یافت. طالبان در حمله‌ی شان به هزارستان؛ مردم ملکی، زنان و کودکان را قتل عام کردند و مرتکب جنایت علیه بشریت شدند. از همه مهم‌تر، تخریب آثار تاریخی و گنجینه‌های فرهنگی بامیان و سایر نقاط هزارستان نشان داد، که گروه طالبان نه در جست و جوی تطبیق شریعت اسلامی، بلکه در صدد عملی سازی قانون پشتون والی است. انفجار دو تندیس شکوه مندِ صلصال و شهنامه، بیش از این که مبنای مذهبی داشته باشد، بیانگر دشمنی قومی طالبان با مردم هزاره است. طالبان، پروژه‌ای را که فاتحان عرب به هدف نابودسازی هویت انسانِ خراسانی پی گرفته بودند، به آخر رسانیدند و به حیات نیمه جان دو شهکار دست بشر نقطه‌ی پایان گذاشتند.

در کتاب الفهرست ابن ندیم آمده است، که در اواخر قرن اول هجری و در زمان حجاج بن یوسف سقفی؛ اعراب مسلمان بامیان را تصرف کردند و خزاین طلا ی بت‌ها را به تاراج برده و صورت دو تندیس را خراشیدند. اما ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی در کتاب زین الاخبار بدین باور است، که یعقوب لیث صفاری نخستین سردار مسلمان بود، که در سال ۲۵۶ هجری، بامیان را تسخیر نمود و به آیین بودا در این شهر خاتمه بخشید. از این گذشته، حاکمان مسلمان در زمان‌های مختلف به دو تندیس دست برد زدند و طلا و جواهرات آن را به تاراج بردند. میر غلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» می‌نویسد: «مجمسه‌ی ۵۳ متری که از بزرگترین مجسمه‌های جهان است هدف تفر و گله‌های توپ نادرشاه افشار (در قرن هژدهم) قرار گرفت و لهندا پاهای خود را از دست داد. همچنین در قرن نوزدهم ملکه امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان، حین عبور از بامیان تشخیص کرد که این صنم برهنه، مکشوف العورت است پس امر کرد تا حصه‌ی سفلی بدن آنرا به توپ بستند.» (غبار، ۱۳۴۶: ۲۱۲). لشکریان ایلجاری امیر عبدالرحمن نیز هنگام تصرف ملک هزاره، سهم خود را در امر تخریب صلصال و شهنامه ادا کردند، تا این که در سال ۲۰۰۱م (۱۳۸۱ ه. ش) این پیکره‌ها به دست گروه طالبان، از بنیاد تخریب شد. نابودی دو مجسمه بودا در واقع حمله به تمدن خراسان و در بهترین حالت تبدیل شدن رویای رنگین نویسندگان هزاره ستیز و انجمن تاریخ به واقعیت بود. کاری که حیبی، کهزاد، غبار و سایر محققین با جعل و تحریف گذشته تاریخی بامیان انجام دادند، طالبان در دنیای واقعی بدان جامه عمل پوشانیدند.

طالبان با انفجار صلصال و شهنامه؛ دو بت سنگی را در دل کوه‌های بامیان به رگبار نیستند، هزاران سال تاریخ و مدنیت انسان هزاره را در وادی بامیان نابود کردند. کاری که حیبی در کتاب‌هایش با جعل و تحریف و کهزاد با فروکاست دو تندیس به آیین بودا انجام دادند. بامیان، یک تمدن است. یک دره‌ی کوچک و کویر بی آب و علف نیست. خاطرات ده‌ها نسل در لابلای خاک‌های این شهر تلبنار شده است. زادگاه دو تمدن میترایی و گریکو-بودیک است. این شهر یک بار از بنیاد خراب گردید و حتی گریه و پرنده‌های آن نیز قربانی شد. شهر جدید بر فراز شهر قدیمی ساخته شده است. بنا بر ادبیات شفاهی و افسانه‌های رایج در میان مردم بامیان؛ ضحاک تازی این شهر را بنا نهاد و هزار سال بر آن پادشاهی کرد. مرحوم آریانپور باور داشت؛ که بامیان پایتخت سلسله‌ی اساطیری پیشدادی‌ها بوده و قبل از بلخ آباد شده است. بلخ روزگاری بخشی از بامیان بوده و نام «بلخ بامی» نیز به معنای «بلخ بامیان» است. به این معنا که بلخ یکی از شهرهای بامیان بوده است.

اگر به حرف و حدیث‌های تاریخ نگاران افغانی باور نکنیم؛ بامیان صدها سال قبل از این که دین بودایی در خراسان تکثیر گردد؛ شهر آباد و پر جنب و جوش بوده



ذات طالبانيسم، ذاتي مخالف هنر و فرهنگ و فعالیت زنان است

گفتگوی هفته نامه جاده ابریشم با صحرا کریمی نویسنده و کارگردان فیلم



خانم دکتر تشرکی می‌کنم که به ما فرصت گفتگو دادید. می‌دانیم که شما تحصلات خود را در عرصه سینما در خارج از کشور به پایان رساندید. تا کدام سطح در بخش سینما درس خواندید، تا اکنون چند فیلم ساختید، در کدام بخش‌ها نقش ایفا کردید و داستان‌های فیلم شما بیشتر کدام موضوعات تاریخی و اجتماعی را در بر می‌گیرد؟ به مدت ده سال به طور مسلکی و تخصصی در رشته کارگردانی فیلم داستانی و مستند در دانشکده فیلم پراگ جمهوری چک و دانشکده فیلم جمهوری اسواکی درس خواندم. دارای دو مدرک لیسانس در رشته کارگردانی فیلم مستند و کارگردانی فیلم داستانی هستم، دوره ماستری را در رشته کارگردانی فیلم داستانی گذراندم و مدرک دکترا را در رشته کارگردانی فیلم داستانی با گرایش به نشانه شناسی و زیبایی شناسی در سینما به دست آوردم. بیش از سی فیلم کوتاه، دو فیلم مستند بلند ساختم و در حال حاضر در مراحل پایانی فیلم بلند داستانی‌ام «حوا، مریم، عایشه» قرار دارم. این فیلم را در داخل افغانستان و با بودجه شخصی و حمایت خانواده‌ام ساختم. سال‌هایی که در ایران مهاجر بودیم، در دورانی که محصل رشته ریاضی و فیزیک در دبیرستان بودم در دو فیلم «دختران خورشیده» به کارگردانی مریم شهریار و «خواب سفید» به کارگردانی حمید حبیبی در نقش‌های اصلی تجربه نقش آفرینی را داشتم.

از آنجایی که من تجربه دوبار مهاجرت (ایران و اروپا) را دارم، مساله هویت انسانی یکی از دغدغه‌های اصلی است. او از اینکه زن هستم و در جغرافیایی به نام افغانستان، با تمام تعریف‌ها و محدودیت‌ها و چالش‌هایی که برای زنان وجود دارد، زندگی می‌کنم؛ بنابراین زنان و روایت‌های زنانه نیز بخش دیگری از دغدغه‌های اصلی من است. در دوران محصلی و دانشجویی بیشتر روی موضوعات مهاجرت و انسان مهاجر تمرکز کرده بودم و فیلم‌های کوتاه زیادی در این مورد ساختم؛ که یکی از مهمترین آن‌ها نسیمه، خاطرات روزانه یک دختر مهاجر، بود که جایزه بهترین فیلم داستانی نیمه بلند را از آکادمی فیلم اسلواکیا، از آن خود کرد.، وقتی تصمیم گرفتم در افغانستان فیلم بسازم، تمرکز روی داستان زنان سرزیمن است؛ اما نه از زاویه‌ای تکراری و کلیشه‌ای؛ بلکه تاکید من روی روایت‌هایی است که روی سه مساله جبر و اختیار؛ خیر و شر؛ هویت و زنانگی حرف‌های زیادی برای گفتن دارند. حالا این روایت‌ها و داستان در هر قالب روایی و ژانر سینمایی می‌تواند نمود کند. فیلم جدید من «حوا، مریم، عایشه» روایت سه زنی است که با مساله اختیار و جبر و هویت زنانه شان در افغانستان روبرو هستند.

در مورد فیلم دختران خورشید صحبت کنید و نیز بگویید نقش شما در این فیلم چه بوده؟ پدرم همیشه می‌گفت تو به دلیل علاقه‌ی بسیار به ساخت و ساز و وسواس و نوعی کمالگرایی‌ات و با توجه به ریشه‌ات که ریاضی و فیزیک است، مهندس خوبی خواهی شد. من هم فکر می‌کردم که در دانشگاه رشته مهندسی را خواهم خواند. اما تقدیر گویی سرنوشت کاملن متفاوتی را رقم زده بود برایم. من با خواهر بزرگترم زهرا همیشه لجبازی می‌کردم و به حرفهایش گوش نمی‌دادم. این عدم تمکین از خواهر بزرگتر منجر به تنبیه‌هایی می‌شد که مرا وادار می‌کرد از خانه بگریزم و بروم خانه کاکاییم. آن روز هم یکی از روزهای گریز از خانه بود که وقتی در حیاط خانه را باز کردم با خانم زیبایی که در داخل ماشین نشسته بود پر خوردم. او مریم شهریار، کارگردان ایرانی بود که به تازه‌گی از آمریکا برگشته بود و اولین فیلم سینمایی‌اش را در ایران می‌ساخت. در جستجوی دختری از افغانستان بود که در فیلم‌اش بازی کند. این دیدار اتفاقی که در نتیجه گریز من از تنبیه خواهر بود، موجب شد که وارد دنیای سینما شوم. وقتی خانم شهریار از خواهرم راجع به من پرسید خواهرم با اینکه خیلی عصبانی بود از دستم اما خیلی با افتخار در مورد من پاسخ داد: خواهرم با استعداد است و از انتخابش شیمان نمی‌شود. ورود من به سینما، ورود به دنیایی کاملن جدید بود. دنیایی که هر چه بهتر با آن آشنا شدم بیشتر به آن دل بستم. دنیایی که هر چه در آن بیشتر فروزتم، کنکاوی و علاقه‌ام هم بیشتر و بیشتر شد. بجز فیلم «دختران خورشید» در یک فیلم سینمایی دیگرایرانی – خواب سفید- هم ایفای نقش کردم و جز اولین دختران افغانی بودم در ایران که وارد سینمای حرفه‌ای آن کشور شده بودم. اما بعد از این دو فیلم خواستم سازنده فیلم باشم تا پیش برنده‌ی نقشی.

تجربه ایفای نقش در فیلم «دختران خورشید» تجربی به یاد ماندنی و نابی بود. و فیلم خودش هم فیلمی متفاوت با داستانی متفاوت بود که من خیلی خوشحالم که در آن یکی از نقش‌های اصلی را بازی کردم. بازی در فیلم یک تجربه بود، اما بودن در کنار عوامل فیلم، آشنایی با دنیای فیلم سازی و کلی رفتار و آمد با قشر هنرمند و فیلم ساز تجربه منحصر به فرد دیگری بود.

درست است که من دختر درس خوان و کتاب خونی نبودم و از درصد کنکاوی و کسب درآمد دستمزد نبودم، اما تمام اینها محدود به یک محدوده‌ی خاصی در بین مهاجران افغانستانی جنوب شهر تهران می‌شد. در بین چند نفر دوست و آشنا و قایبل و مهندسی‌های ایرانی و دیگر هیچ. اما بازی در فیلم «دختران خورشیده» و آشنایی با دنیایی بزرگتر از دنیای مدرسه و کوچ‌های مهاجرت و چند فامیل دور و نزدیک، باعث شد تا خواسته‌هایم از زندگی و خودم هم بزرگتر شود. دیگر نمی‌خواستم فقط یک شاگرد درس خوان نامدار در یک مکتب دخترانه منتقله‌ای مهاجر

● **سال سوم** ● شماره **۱۳۲** ● **شنبه ۱۷ حمل ۱۳۹۸**

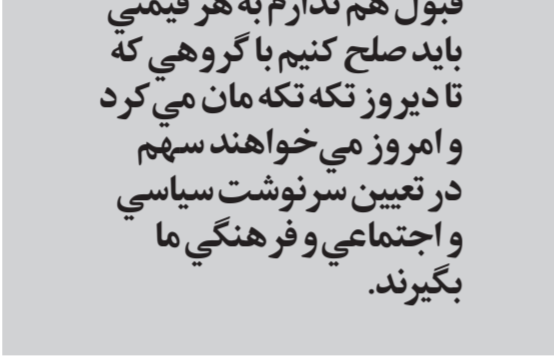
● **۶ اپریل ۲۰۱۹** ● قیمت: **۲۰۰ افغانی**



پروندهٔ در مورد جنایت و

خوشونت طالبان

در افغانستان



سینمای افغانستان مخصوصن با فیلم سازانی جوان و با استعدادی که بسیاری شان در خارج

در افغانستان تحصیل کرده‌اند، در مسیر خوبی قرار دارد و امیدوارم همین گونه ادامه پیدا کند و ما بتوانیم در ژانرها و سبک‌های مختلف اثرهای با ارزش سینمایی خلق کنیم؛ و سینمای افغانستان را از کهنگی و خاک زده‌گی نجات دهیم.

در افغانستان دو فیلم مستند «بلند»زنان افغان پشت فرمان رانندگی» و «برلیکا» را ساختم. همچنین سه فیلم کوتاه مستند نیز ساختم که فیلم « فرشتگان» یکی از فیلم‌های کوتاهی بوده است که شخص خوشحالم آن را ساختم؛م چون تاثیرش زن‌ها در محدوده فیلم ساختن نبوده؛ بلکه با ساختن این فیلم توانستم کمک ارزشمندی به دیده شدن ولایت دایکندی و مشکلات زنان در عرصه امکانات صحنی و ولادتی کنم.

فیلم مستند «زنان افغان پشت فرمان رانندگی» اولین تجربه فیلم سازی من در داخل خاک افغانستان بود. با تمرکز روی زندگی چند زن که می‌خوانند رانندگی یاد بگیرند و تمرکز خاص روی زندگی زنی تاکسی را، سعی کردم به موضوع محدودیت زنان در یک جامعه سنتی و در عین پس از جنگ بپردازم. فیلم در جشنواره‌های مختلف فیلم در سراسر دنیا شرکت کرد و نزدیک به ۲۵ جایزه را از آن خود کرد. از شبکه تلویزیونی «آرته» فرانسه چندین بار نشو شد و همچنین از شبکه «بی بی سی». این فیلم همچنین در سال ۲۰۱۰ به عنوان بهترین فیلم مستند سینمای اسلواکی انتخاب شد.

در سال گذشته ساخت فیلم بلند داستانی‌ام «حوا، مریم، عایشه» را آغاز کردم که اکنون در مراحل پایانی فیلم قرار داریم و فیلم برای نمایش و شرکت در جشنواره‌های بین المللی آماده است.

تفاوت ما و دیگران مثلا کشور همسایه ما ایران چقدر است؟ اگر جواب شما این باشد که ما در بخش سینما از دیگران عقب ماندیم چالش‌ها و مشکلات سینما در افغانستان چه بوده است؟

به نظر من مقایسه مهاجرت سینمای افغانستان با سینمای کشورهای همسایه مثلن ایران کار درستی نیست. چرا اوضاع سیاسی، اقتصاد و فرهنگی یک کشور می‌تواند تاثیر مهمی در سینمای یک کشور دارد. از موضوع گرفته تا ساخت و پخش و نشر و رابطه با مخاطب. سینمای افغانستان با چالش‌ها، مشکلات، کج فهمی های بسیاری روبرو است که بخشี طولانی و کاملن جداگانه را می‌طلبد. فقط می‌توانم بگویم که برای داشتن سینمایی ارزشمند سال‌ها زحمت و تلاش نیاز است و مبارزه با فهم عامی و منفی که در مورد سینما در افغانستان وجود دارد.

نگاه جامعه افغانی در مورد سینما و خصوصا سینماگران زن چگونه‌اند؟ شما در ساختن فیلم با مشکلات اجتماعی و مذهبی در افغانستان بر می‌خورید؟ دید عام مردم در افغانستان در مورد سینما منفی است و همراه با قضاوت کاملن فرهنگ سنتزانه و حضور زن در سینما حالا چه عنوان بازیگر و چه کارگردان یک امر قابل قبول و جا افتاده در بین عموم مردم نیست. و این بر می‌گردد به درصدهم اجتماعی از فرهنگ و هنر و سینما به طور خاص. این فهم و درک از درصده خیلی پایینی برخوردار است به دلایل مختلف موجه و غیر موجه.

در من خانواده‌ام همیشه حامی‌ام بوده‌اند. حتی اگر موافق با حرفه‌ی من نبوده‌اند، اما سنگ هم پیش پای من نینداخته‌اند. و این برای من خیلی ارزشمند است و اینکه دیگران چه نظر و قضاوتی دارند هیجوقت تاثیر مهمی نبوده است. «حزران دل زن» به فیلم «گرگ و میش» شهریانو سادات. «نمادان» به رئیس جمهور. روزا سادات. «حزران دل زن» به قضاوت دیگران می‌سپردم. هرگز نباید فیلم ساز می‌شدم و فقط دلم را خوش می‌کردم به همان شغل‌های کلاسیک که محبوب است و ما یاد از پدر

نهایت در یک اداره‌ای کار می‌کردم و زندگی کارمندی را قبول می‌کردم. اما راه سخت فیلم سازی در جامعه افغانستان را انتخاب کردم چون حرف‌های زیادی برای گفتن دارم که می‌خواهم از طریق قسه‌ها و داستان‌هایی که به تصویر می‌کشم. آن‌ها را با مخاطبین بسیاری در میان بگذارم. حرف‌هایی که می‌دانم بسیاری می‌خوانند با صدای بلند بزنند اما امکان و یا فرصت هرگونه ارزیاز از آن‌ها گرفته شده است. و این این یک رسالت است. رسالت هنری برای منی که هنرمند و فیلم‌ساز هستم.

و بعد اینکه من یک زن هستم، تحصیل کرده، فیلم ساز، مستقل و بدور هستم از هر گونه باج دهی سیاسی، فردی، زنانه و حتی فرهنگی. و در افغانستان زندگی می‌کنم که کوهی از چالش‌های عجیب و غریب که همیشه مقابل من بوده است و فد علم می‌کند. منتها حرفه‌ی فیلم‌سازی انتخاب شخصی من بوده است. کسی مرا وادار نکرده است که فیلمساز شوم. بنابراین تمام مشکلات، چالش‌ها و حتی محدودیت‌هایی که در افغانستان برای یک زن فیلمساز وجود دارد را قبول کرده‌ام. بدون ترسی با آن‌ها روبرو می‌شوم و مبارزه می‌کنم. بعد اینکه مگر زندگی بدون مبارزه ارزشی دارد؟ خیلی از زنان شاید در آرزوی زندگی راحت باشند، مثلن ازدواج کنند، در خانه بمانند و مادرچند فرزند شوند و به هرچه که شوهرانشان بگویند و هرآنچه آن‌ها انتخاب کنند راضی باشند و بسیار هم احساس خوشبختی کنند(که این نوع روش زندگی هم می‌تواند برای اکثریت به اتفاق جامعه قابل قبول باشد). منتها من اینگونه زندگی کردن و در کنج خانه نشستن و منتظر اینکه کسی خرج مرا بدهد را نمی‌پسندم. من از کودکی شاهد این بودم که پدر و مادرم در کنار هم نان آور خانواده مان بودند. و همیشه زنان زندگی من زنانی توانا، مستقل و دارای درایت و صلاحیت بوده‌اند. مادر بزرگم، مادرم، خاله‌ام و خواهرم. باورمندم که یک زن توانایی این را دارد که در عرصه‌های مختلف در اجتماع فعالیت کند، در آمد شخصی داشته باشد و از لحاظ مالی مستقل باشد. استقلال مالی یک زن برای من ارزشی بی‌نهایت دارد. و برای رسیدن به این ارزش‌هاهی باید سرسختانه مبارزه کرد و در راه رسیدن به آن با تمام چالش‌های ممکن روبرو شد و آن‌ها را از سر راه برداشت. من کاملن مخالف هستم با این برداشت اشتباه جامعه مردسالار که می‌گویند زن اگر بیرون از خانه کار کند، نمی‌تواند مادر و یا همسر لایق و یا تواناییی باشد. اینها همه توهم مات ذهنی جامعه‌ای سنتی است. برای من هم فیلم ساختن انهم در افغانستان همیشه پر از چالش‌های بزرگی بوده است اما هرگز دل زده نشده‌ام. هر چالش نو برای من، انگیزه‌ی جدیدی برای مبارزه است. بین دوستانم و آشنایان معروفم که زن قوی هستم و به سادگی میدان تیرد را رها نمی‌کنم.

بخورد حکومت‌ها در افغانستان با سینما چگونه بوده و وضعیت سینمای افغانستان در دوران مجاهدین و طالبان چگونه بوده است؟ آیا آن‌ها سینما و سینماگران زن را برسیتمی می‌شناختند؟ بخورد حکومت‌ها با هنر و فرهنگ به طور عموم و سینما به طور خاص برخوردی بی تفاوت و گراانه و سطحی بوده است. به همین خاطر است که هرگز برنامه مشخص و جدی در عرصه هنر و سینما در برنامه‌های دولتی وجود نداشته است. در دوران جنگ‌های داخلی مجاهدین و طالبان تمام سرزمین مردم ما تاثیر پذیر از اوضاع وخیم جنگ و ویرانی بوده‌اند که سینما و هنر افغانستان نیز مستثنی نبوده است. ویرانی در جنگ در همه جا ویرانی می‌آورد. بیشتر فیلم سازان با استعداد ما در آن دوران مهاجر شدند و با فیلم سازی خداحافظی کردند؛ اگر یکی دو فیلمی هم که در سال‌های جهاد ساخته شده؛ بیشتر تبلیغاتی و سفارشی بوده است. در دوران طالبان، با به آتش کشیدن نوارهای فیلم آرشبو افغان فیلم، طالبان به صراحت مخالفت خودشان را با سینما و فیلم ساختن اعلان کردند. و در این میان زنان فیلم ساز کلن هیچ جایگاهی در داشتن تعریفی هم نمی‌تواند برای این گروه از فیلم سازان داشت. زنان در دوران مجاهدین و طالبان به طور سیستماتیک و سنتی کاملن از عرصه فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و هنری حذف شدند.

بعد از شکل گیری حکومت جدید به رهبری کرزی دیدگاه اکثر مجاهدین در مورد هنر موسیقی و سینما تغییر کرد به گونه که از تلویزون‌های اکثر مجاهدین فیلم‌های سینمایی نشر می‌گردد، فکر می‌کنید که دیدگاه طالبان در مورد هنر موسیقی و سینما و خصوصا سینماگران زن تغییر کرده باشد؟ به نظر من ما همه با دیدگاه طالبان در مورد زنان، فرهنگ، موسیقی و سینما کاملن آشنایی داریم. حتی تصور اینکه دیدگاه آنها تغییر کرده باشد یک توهم فریبنده است. ذات طالبانیسم ذاتی مخالف هنر و فرهنگ و فعالیت زنان است. و تغییر این ذات کاری بس دشوار است و مبارزه چندین نسل را می‌طلبد.

شما نیز می‌دانید که گفتگوهای صلح با طالبان جریان دارد. احتمال دارد که طالبان بار دیگر در افغانستان بایند. نگرنی شما به عنوان یک سینماگر زن و فعال حقوق زن از برگشت طالبان در افغانستان چیست؟ آیا برگشت طالبان فعالیت‌های هنری، سیاسی و اجتماعی زنان را محدود نمی‌کند؟ نگرانی من این است که هرچه تا امروز در عرصه هنر و سینما رشته کرده‌ایم، بنبه شود. نگرانی من این است که به سادگی تمام دست آورد هایمان را که نتیجه قربانی دادن‌های بسیار بوده؛ دو دستی به یک مشت انسان جاهل تقدیم کنیم و دلمان خوش باشد که صلحی در راه خواهد بود. من مخالف صلح و پایان جنگ نیستم؛ اما قبول هم ندارم به هر قیمتی باید صلح کنیم با گروهی که تا دیروز تکه تکه ما می‌کرد و امروز می‌خوانند سهم در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ما بگیرند.

پیام شما به عنوان یک زن هنرمند به کسانی که گفتگوهای صلح را پیش می‌برد چیست؟ صلح بدون حضور جوانان و زنان که قشرهای مهمی از جامعه هستند امکان پذیر نیست. و جامعه‌ای که روی فرهنگ ی هنر خود سرمایه گذاری نکند، هرگز به فهم درستی از صلح نخواهد رسید.



۱۶

شور

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی ● ۱۷ حمل ۱۳۹۸

خبریه کمک کنند.

پروسه صلح و مساله عدالت



دکه عبدالحکیم حمیدی

خانواده «رایمن» دومین خانواده ثروتمند در آلمان که

ارزش دارایی‌هایش به میلیاردها دالر می‌رسد، برای زدودن

شُرمساری ناشی از همکاری با نازی‌ها از چهره خانواده

خُود، حاضر شده است ۱۱ میلیون دالر را به سازمان‌های

خیریه کمک کنند.

«روزنامه آلمانی بیلد در گزارشی جنجالی، با ارائه اسناد و مدارکی تازه از همکاری آلبرت رایمن و پسرش با نازی‌ها در جریان جنگ دوم جهانی پرده برداشت. آن‌ها از اسرای جنگی روسی و فرانسوی در کارخانه‌های خود در شرایطی غیر انسانی استفاده می‌کردند و پشتیبان برنامه‌های ویرانگر و نژادپرستانه آدولف هیتلر بودند.» (دویچه وله/۱۳۹۸)

فرار از تاریخی سیاه و دردناک که همواره گرد شرمساری را بر روی چهره انسان می‌یابد، امری است در منطق و وجدان بیدار انسان‌ها که حتی بعد از سال‌های سال از زیر خاکستر زبانه می‌کشد؛ آلبرت رایمن و فرزندش در جنایات نازی‌ها در جنگ جهانی دوم سهمیم بوده‌اند و همین امر باعث شرمسازی خانواده رایمن شده است. این خانواده برای اینکه نشان دهد که دیگر چنین رفتار و اندیشه‌ای در ذهن شان وجود ندارد، این مبلغ را در اختیار سازمان‌های خیریه قرار می‌دهد تا در امور اجتماعی و آموزشی به مصرف رسانند.

حافظه جمعی دنیا، جنایات نازی‌ها را فراموش نکرد؛ نه تنها نازی‌ها و جنایات گسترده آنان در جنگ جهانی دوم، روح انسانی را جریحه‌دار کرد و کرامت انسانی را خدشه‌دار ساخت بلکه انسان‌ها را واداشت تا به گذشته‌های دور و نزدیک و جنایات انجام شده در دوره‌های تاریخی، نیز به صورت جدی‌تر نگاه کنند و ببیندشند.

موجی از بررسی‌های تاریخی در قالب «کمسیون حقیقت» آغاز شد و این موج از استرالیا، آمریکا، کانادا و ایرلند شمالی، برزیل و گواتمالا گرفته تا کشورهای چون اندونزی، هندوراس، آفریقای جنوبی و روسیه را در نورید. به طور مثال نهادی موسوم به «مموریال» در سال ۱۹۸۷ در روسیه شکل گرفت. هدف از این نهاد روشن کردن خالیکاه‌های تاریخی تحریف و سانسور، تصفیه‌ها و حفظ بناهای(که زمانی به عنوان اردوگاه‌های کار فعالیت می‌کرده و میلیون‌ها انسان در آن مکان جان‌های شان را از دست داده‌اند) دولت‌های گذشته شوروی خوانده شده است که عموما نیز به دوره‌ای خاص از تاریخ این کشور یعنی دوره زعامت استالین متمرکز می‌شد. نماینده مموریال در جولای ۲۰۰۴ در کنفرانسی در شهر فرانکفورت آلمان اعلام کرد که تا کنون این نهاد توانسته است نام‌های ۱۳۴۵۷۵۶ قربانی را گردآوری کند که در دوره‌ای از تصفیه‌های استالینی قربانی شده بودند. این نهاد باور دارد که این تعداد ممکن است یک هشتم کل قربانیان آن دوره باشد.

اما در افغانستان گروه طالبان، با تکیه و توسل به دساتیر اسلامی و سنت خلفا، از سال ۱۹۹۴ که در منطقه اسپین بودک قندهار پی ریزی گردید تا سال ۲۰۰۱ میلادی که توسط نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده آمریکا سرنگون گردیدند، با نام «امارت اسلامی افغانستان» در افغانستان حاکمیت داشتند. در این دوره از حاکمیت طالبان، جنایات گسترده‌ای در قلمرو تحت حاکمیت ایشان به وقوع پیوست. به طور نمونه می‌توان از قتل عام گسترده مردم هزاره در بین سال‌های ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۱ میلادی نام برد که در گزارش منتشر شده دیده بان حقوق بشر در سال ۲۰۰۱ نیز بدان اشاره شده است. این قتل عام‌ها که با عنوان «کشتار جمعی» یاد می‌گردد در واقع به صورت هدفمند و هوشمندانه جامعه هزاره را هدف قرار داده بود.

در گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر در مورد کشتار جمعی مردم هزاره در یکاونگ (جنوری ۲۰۰۱) می‌خوانیم:

«طالبان پس از انجام عملیات‌های جستجو در سراسر شهر و روستاهای اطراف، حدود ۳۰۰ مرد بالغ غیر نظامی را دستگیر کردند که در میان آنان کارکنان سازمان‌های بشردوستانه نیز وجود داشت. سپس این مردان را در مراکز تجمع عمومی ولسوالی و چندین ناحیه اطراف به ضرب گلوله کشتند.» (دیده بان حق بشر/ ۲۰۰۱)

گروه طالبان حتی بعد از سرنگونی از قدرت، دست از کشتار و قتل عام غیر نظامیان برنداشت و هزار چندگاهی با حملات مستقیم و غیر مستقیم، جمعیت وسیعی از غیرنظامیان را هدف قرار می‌داد.

به طور نمونه می‌توان به گزارش یوناما در این مورد استناد کرد که حکایت از کشتار گسترده غیر نظامیان دارد:

«گزارش‌ها می‌گویند که در سال ۲۰۱۴ تعداد تلفات غیر نظامیان ۱۰۵۴۸، در سال ۲۰۱۵ این تعداد ۱۱۰۰۲ همچنین در سال ۲۰۱۶ تلفات ۱۱۵۰۰ و در سال ۲۰۱۷ نیز تلفات غیر نظامیان ۱۰۴۵۳ نفر بوده است… همچنین در ۹ ماه



اول سال ۲۰۱۸ میلادی نیز این تلفات ۸۰۵۰ را شامل می‌گردد.» (یوناما)

به عبارت ساده‌تر اینکه در طول چهار سال، به تعداد چهل هزار انسان در درگیری‌های مسلحانه در افغانستان کشته شده‌اند که بخش اعظمی از مسئولیت این کشتارها متوجه گروه‌هایی چون طالبان می‌گردد.

حال در چنین وضعیتی که جنایات گسترده و نقض حقوق بشری در افغانستان کاملا روشن و واضح است، چگونه می‌توان با گروه‌هایی مانند طالبان، صلح کرد؟ اگر قرار باشد تا صلی پایدار در افغانستان تامین گردد، سرنوشت قربانیان و کسانی که جان‌های‌شان را در طول این جنگ‌ها از دست داده‌اند چه می‌شود؟ آیا صلح می‌تواند عدالت را نیز تامین کند؟ یا اینکه می‌توان عدالت را قربانی صلح کرد؟ آیا صلی که با قربانی کردن عدالت به دست می‌آید و در نتیجه این صلح جنایتکاران جنگی از بازخواست و رسیدگی و محاکمه معاف می‌شوند، می‌توان به پایداری چنین صلی امیدوار بود؟

از جایگاه اخلاقی، نشست، گفتگو و مذاکره با گروه‌های تروریستی مانند طالبان هیچ گونه منطق و توجیه اخلاقی ندارد، خصوصا با گروه‌هایی مانند طالبان و شبکه تروریستی حقانی، داعش و… که جز به انتحار، کشتار، قتل عام و برپادی سرزمین مان نمی‌اندیشند و احترامی هم به ارزش‌های جهان‌شمول حقوق بشر قائل نیستند. بنابراین گفتگو و نشست با چنین افراد و اشخاص و گروه‌هایی که بنا به ماده‌های ۷ و ۸ اساسنامه رُم متهم به ارتکاب «جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی» و حتی در برخی موارد نیز با در نظرداشت ماده ۶ همین اساسنامه متهم به «نسل کشی» هستند، هیچ گونه منطق و توجیه عقلانی ندارد.

اما با در نظر داشت این واقعیت که صلح در افغانستان و تامین امنیت و ثبات یک خواست جمعی شهروندان کشور است، رفتن به سوی صلح پایدار به منظور تامین امنیت و در نتیجه بازسازی و توسعه و بهبود و رونق اقتصادی یک امر لازمی است. بنابراین می‌توان از این گفتگوها استقبال نمود مشروط بر اینکه اولاً در چارچوب قوانین بین المللی و مطابق با استانداردها و هنجارها و نورم‌های بین المللی استوار گردند و دوم اینکه تامین امنیت سرتاسری و بهبود و رونق اقتصادی را در پی داشته باشند.

در خصوص هنجارها و نورم‌های بین المللی برای استقرار صلح در کشور، منطق و عقل حکم می‌کند که این گفتگوها و مذاکرات و تامین صلح بر اساس رویکردهای مهم و اساسی‌ای که مرکز بین المللی عدالت انتقالی در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده، انجام گیرند:

۱- پیگرد و رسیدگی قانونی: تمامی افرادی که مسئول خشونت‌ها و نقض گسترده حقوق بشری بوده وهستند باید تحت پیگرد و تعقیب قانونی و رسیدگی قضایی قرار گیرند.

۲- تاسیس کمیسیون حقیقت: این کمیسیون وظیفه دارد تا رسیدگی‌های اولیه را انجام داده و از دوره‌های مهم و کلیدی نقض و سوء استفاده‌ها جدا گزارش ارایه نمایند. این اقدام به منظور درمان دردها و جلوگیری از نقض و سوء استفاده در آینده، مهم و اساسی است.

۳- برنامه‌های باز پرداخت و غرامت دهی: به منظور کمک و بازسازی خسارات مادی و معنوی انجام گرفته در گذشته، این برنامه و ابتکار باید راه اندازی گردد که می‌تواند شامل توزیع غرامت‌های مالی به قربانیان و همچنین عذرخواهی رسمی به منظور ترمیم دردها و آلام معنوی قربانیان باشد.

۴- عدالت جنسیتی: این تلاش‌ها به منظور به چالش کشیدن مصونیت خشونت‌های جنسی انجام می‌گیرند و دسترسی زنان به حقوق عادلانه حقوق بشر را تضمین می‌کنند. از آنجا که گروه طالبان چه در دوره حاکمیت خود و چه در نقاطی که هم اکنون در کنترل و اختیار خود دارد(بیش از ۵۰ درصد خاک کشور) خشونت‌های بی‌سابقه‌ای را در حق زنان مرتکب شده‌اند؛ تعداد زیادی از زنان را از حقوق انسانی شان محروم کرده(حق تحصیل، حق کار و فعالیت و سایر حقوق مدنی سیاسی)؛ در دادگاه‌های صحرایی محاکمه و مجازات نموده و قوانین غیر انسانی‌ای را علیه این قشر انسانی از جامعه مان اعمال کرده‌اند، تامین عدالت جنسیتی امری ضروری و اجتناب ناپذیر است.

خواست و نظر زنان جامعه در مسئله صلح امری حیاتی پنداشته می‌شود. زنان و دختران جامعه باید اطمینان کنند و به آنان تضمین داده شود که دیگر هیچ گروهی تحت هیچ نامی نمی‌تواند حقوق انسانی و حقوق بشری ایشان را نقض کند.

۵- تلاش‌های یادبود: هدف از این تلاش‌ها و برنامه‌ها) موزه‌ها، نامگزاری‌ها و یادبوها و…(این است که جامعه و خصوصا نسل آینده، قربانیان و دردها و زجرهای آنان را به یاد و خاطر داشته باشند و نیز آگاهی و فهم جمعی را در مورد سوء استفاده‌ها و خشونت‌های گذشته تقویت می‌کنند تا باشد در آینده شاهد تکرار وقایع و حوادث دلخراش انسانی دیگری نباشیم.

به منظور جلوگیری از وقوع دوباره جنایت‌های ضد بشری و تداوم آن، باید این جنایات و عاملین آن به حافظه جمعی جامعه سپرده شوند. خشونت‌ها و جنایت‌های گروه‌هایی مانند طالبان نباید به آسانی و در پشت پرده‌ای به نام صلح – با تمام مزایا و منافع آن- پوت و پنهان بماند. مرتکبین این جنابات ضد بشری باید برای کسب عفو عمومی از قربانیان رسما معذرت خواهی کنند.

بر اساس معاهده‌های جهانی، این حق مردم است که شاهد محاکمه و مجازات جنایت کارانی باشند که حقوق بشری شان را نقض کرده و با زندگی و جان و مال مردم رفتاری غیر انسانی داشته‌اند.

صلح اگر با در نظرداشت این فاکتورهای مهم تامین گردد، صلی است مورد حمایت مردم و طبیعتا پایدارتر. اما صلی که قرار است با قربانی کردن عدالت، نادیده گرفتن قربانیان، فراموش کردن جنایات انجام شده، مصونیت از رسیدگی و تصویب قوانین عفو و بخشش بدون در نظر گرفتن عقبه تاریخی افراد و اشخاص و مرتکبین جنایات جنگی تامین گردد، نه تنها صلح واقعی و پایدار نیست بلکه به نوعی یک مسامحه و مصلحت اندیشی است که به مانند کلوخ روی آب می‌ماند.

در مورد صلح با طالبان در افغانستان، نکته‌ای که این فرآیند و پروسه را از فرآیندهای نظیر آن در دیگر کشورها کمی متفاوت می‌سازد این است که اولاً این فرآیند بیشتر رنگ و بوی قومی دارد و ظاهرا گرایش‌های قومی و زبانی در آن بیشتر از هر فاکتوری قوی‌تر می‌باشند. به عبارت دیگر اینکه هم نیروهای تندرو، شورشی و تروریستی مانند طالبان از یک قوم هستند و هم کسانی که در میز مذاکره با آنان در حال چانه زنی می‌باشند، به دلیل وابستگی و کشش‌های قومی و زبانی چندان مشتاق و متمایل نیستند که بخواهند برای رسیدن به صلی پایدار و عادلانه در کشور، به دنبال تامین «عدالت» نیز باشند. این مساله به طور حتم می‌تواند روی فرآیند صلح تاثیر منفی گذاشته، نه تن‌ها به صلح پایدار منجر نمی‌گردد بلکه عدالت را نیز به راحتی قربانی می‌سازد.

دوم اینکه طرف مردم افغانستان در این پروسه، نه یک دولت دیکتاتور بلکه یک گروه شورشی است که با روی آوردن به درگیری‌های مسلحانه، ترور، قتل عام و انتحار و کشتار نظامیان و غیرنظامیان بیشتر به یک گروه تروریستی سازمان یافته شباهت دارد. آنان هیچ پایبندی و تعهدی به معاهدات و پیمان‌های بین المللی ندارند و برایشان چنین مسائلی ارزشی هم ندارند.

نکته سوم اینکه دولت افغانستان که انتظار می‌رود تا مسئولیت گفتگوهای صلح را بر عهده بگیرد، نه تنها در متن گفتگوها نیست، بلکه هر روز بیشتر به حاشیه سپرده می‌شود. از طرفی دیگر، به نظر می‌رسد که دولت افغانستان با در نظرداشت همان تعلقات قومی‌ای که نسبت به گروه تروریستی طالبان دارد، تمایلی برای تامین عدالت نیز ندارد. حداقل دو چهره تاثیر گزار در یکی دو دهه اخیر در سیاست افغانستان یعنی حامد کرزی و محمد اشرف غنی احمدزی، بارها کوشش کرده‌اند تا به جای تروریست خواندن طالبان آنان را به عنوان برادران ناراضی و مخالفین سیاسی قلمداد کرده تا بدین طریق از تامین عدالت خود داری کنند.

مسئله مهم دیگر این است که این گفتگوها بدون حضور مردم و در غیاب رسانه‌ها صورت می‌گیرد؛ مردم و خصوصا قربانیان از محتوای گفتگوها و چند و چون آن هیچ گونه اطلاعی ندارند و جز آنچه چند اعلامیه نامفهوم و متناقض هیچ چیزی دیگری برای افکار عمومی از این گفتگوها به نشر نمی‌رسد. این کار شاید به دلایل سیاسی انجام می‌گیرد و یا هم شاید به دلایل امنیتی؛ اما به هر صورت تصمیم گیرندگان نهایی باید مردم و خصوصا قربانیان باشند.

با وجود همه این مسائل، نکته پایانی اینکه همانگونه که خانواده رایمن بعد از گذشت چندین دهه هنوز از عملکرد آلبرت رایمن و پسرش در همکاری با نازی‌ها شرمسار هستند، بالاخره روزی فرا خواهد رسید که شرمساری چندین دهه جنایت و قتل و کشتار دسته جمعی مردم، دامان بازماندگان جنایت کاران جنگی و حامیان ایشان را خواهد گرفت. مردم با توسل و تکیه بر «حق حقیقت» از حوادث گذشته با خبر خواهند شد؛ زوایای پنهان کشتارهای جمعی و قتل عام‌ها روزی آشکار خواهد شد و امیدوارم که کمیسیون‌های حقیقت تشکیل گردیده تا زوایای تاریک جنایات انجام شده را روشن ساخته؛ عامل و عاملین جنایات را به مردم معرفی کرده و حق کشی‌ها و ظلم‌ها را برملا سازد.

در افغانستان گروه طالبان، با تکیه

و توسل به دساتیر اسلامی و سنت

خلفا، از سال ۱۹۹۴ که در منطقه

اسپین بودک قندهار پی ریزی

گردید تا سال ۲۰۰۱ میلادی که

توسط نیروهای ائتلاف به رهبری

ایالات متحده آمریکا سرنگون

گردیدند، با نام «امارت اسلامی

افغانستان» در افغانستان حاکمیت

داشتند. در این دوره از حاکمیت

طالبان، جنایات گسترده‌ای در قلمرو

تحت حاکمیت ایشان به وقوع

پیوست. به طور نمونه می‌توان از

قتل عام گسترده مردم هزاره در بین

سال‌های ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۱ میلادی

نام برد که در گزارش منتشر شده

دیده بان حقوق بشر در سال ۲۰۰۱

نیز بدان اشاره شده است. این قتل

عام‌ها که با عنوان «کشتار جمعی»

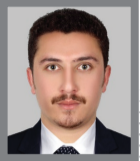
یاد می‌گردد در واقع به صورت

هدفمند و هوشمندانه جامعه هزاره

را هدف قرار داده بود.

^[1] در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی ● ۱۷ حمل ۱۳۹۸

طالبان و منافع ملکی پاکستان



پیشکش شمشاد عزیز کاظمی

پیش گفتار

این مقاله تنها پیرامون طالبان و دولت پاکستان، و چگونگی جنگ این‌ها در افغانستان بحث می‌کند. در مبحث نخست این مقاله، اشاره کوتاه در باره ریشه‌های و ایدئولوژی طالبان مطرح شده است. در مبحث دوم به نقش و اهداف طالبان برای پیوستن به صلح و دو دسته‌گی شدن این گروه پیرامون صلح آشپاره شده است. در قسمت آخر این مقاله، نیاز و ضرورت دولت پاکستان به گروه طالبان و تداوم جنگ در افغانستان و همچنان، به چرایی علاقه مندی و منافع پاکستان در ادامه جنگ در افغانستان؟ پرداخته شده است.

طالب کیست و طالبانیزم چیست؟

طالب از کلمه طلب یا طلبه گرفته شده است، در اصطلاح امروز، طالب به نیروهای آخوندی و روحانیون شبه نظامی گفته می‌شود، که مخالف دولت افغانستان بوده است. جمع از این گروه را طالبان می‌گویند. اکثریت اعضای این گروه را از قوم پشتون‌های ناراضی و متعصب و افراطگرایان قومی و مذهبی تشکیل می‌دهد. این گروه در ۱۰ اکتبر سال ۱۹۹۴م. در قندهار به سرکردگی «ملا محمد عمر» با پشتوانه و حمایت سازمان استخبارات نظامی پاکستان یا I.S.I تأسیس شد. در طول جنگ‌های داخلی و تنظیمی در افغانستان که مردم افغانستان از جنگ و ناامنی خسته شده بودند، این گروه با شعارهای دروغین که خود را «تحریک اسلامی طالبای کرام» خطاب کردند، وارد کابل شدند و قدرت سیاسی را در دست گرفتند و مردم افغانستان که خسته از جنگ بودند، با شعار های ربا کارانه طالبان از این گروه استقبال کردند. دیری نگذشت که این گروه دست به قتل‌های زنجیری زدند، و یک بار دیگر جنایات مجاهدین و جنگ‌های داخلی و تنظیمی را این‌ها تکرار کردند. این گروه نه تنها دست به قتل‌های سیاسی و قومی-مذهبی زدند، بلکه جنایات فرهنگی و تمدنی نیز در کارنامه خود دارند؛ انفجار مجسمه بودا در بمیابن بهترین مثال است، که سازمان یونسکو آن را بزرگترین آثار تمدنی جهان توصیف کرده است.

اما، در خصوص ایدئولوژی طالبان می‌توان گفت که متأثر از چندین مکتب فکری است، که جنبه‌های افراطگرایی و بنیادگرایی دارد. طالبانیزم دارای باورها و عقاید دگماتیزم و نهلیزم مذهبی و قومی می‌باشد، که فلسفه و ماهیت این ایدئولوژی در برگرفته از مکتب «دیوبندیزم» و «وهابیزم» که هر دو در دین اسلام است، می‌باشد. تحقیقات و پژوهش‌ها نشان داد که طالبانیزم یا ایدئولوژی این گروه، نه تنها از این دو مکتب (دیوبندی و وهابیت) تأثیر پذیر بوده است، عملکرد طالبان بیشتر جنبه قومی و قبیله‌ای داشته است تا دیوبندی یا وهابیت، این‌ها با رفتارها و باورهای تاریخی شان، نشان دادند که به شدت رفتارهای فاشیزم هم دارند، که در ادبیات سیاسی مروج در افغانستان به آن «پشتونیزم» می‌گویند. این رفتارهای پشتونیزم طالبان نه تنها برای دیگر اقوام در افغانستان ضرر و مشکل آفرین بوده، بلکه از قوم خود مردم پشتون هم قربانی گرفته است. امروز نتیجه همین رفتارهای پشتونیستی و یا فاشیستی طالبان بوده است، که به هزارها نوجوان و جوانان شان در حالت بیسوادی و بی سرنوشتی به سر می‌برند. بعد از حادثه یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱م، آمریکا برای سرنگونی امارت اسلامی طالبان بالای افغانستان حمله کرد، بعد از مدتی، حکومت جدید تحت نام جمهوری سلامی به رهبری آقای حامد کرزی؛ که از جمله متحدان آمریکا و غرب بود، تأسیس و ایجاد شد. امروز طالبان به عنوان یک بازیگر غیر دولتی و با حمایت و پشتیبانی استخبارات پاکستان در مقابل دولت و شهروندان افغانستان می‌جنگند.

طالبان و فرایند صلح در افغانستان

طالبان در حدود هفده سال در مقابل ما جنگیدند، اما هیچگاهی به روند صلح لیبک نگفتن، با روی کار آمدن حکومت وحدت ملی که در رأس آقای اشرف غنی بود، ابتدا حزب اسلامی حکمتیار به صلح پیوست. اما، با رای زنی‌ها و فشارهای منطقه‌ای و بین المللی، طالبان هم وادار به مذاکرات صلح شدند؛ اما نه با دولت افغانستان، بلکه با دولت آمریکا خواهان مذاکرات صلح شدند. این گروه مذاکره خود را با دولت آمریکا، همواره دو توجیه کردند؛ نخست اینکه، دولت آمریکا باعث براندازی نظام طالبان در افغانستان شد نه دولت افغانستان، دوم اینکه، اینها به این باور هستند که، دولت فعلی افغانستان خود یک دولت پوشالی توسط آمریکا و غرب بوده است. بالاخره با تلاش‌های منطقه و جهان، طالبان وادار به صلح شدند، اما، با پیش شرط‌ها و امتیازات، در ایجا پیرامون صلح در افغانستان، فعلاً طالبان به دو دسته تقسیم می‌شوند که عبارت از:

- طالبان خیر اندیش.
- طالبان شر اندیش.

(۱) طالبان خیر اندیش؛ یعنی آن عده طالبان که خواهان پایان جنگ و پیوستن به پروسه صلح هستند، این دسته از طالبان در واقع به این درک رسیدند که تا چی وقت باید بجنگند و در ادامه جنگ آینده فرزندان خود را سیاه می‌دیدند. این دسته از طالبان خواهان استقرار عدالت اجتماعی، سیاسی و حقوقی هستند، اما در قالب منافع اولیایی مردم، متأسفانه که شبکه‌های استخبارات پاکستان که از نفوذ گسترده در بین تمام گروه‌های طالبان دارند در واقع آن‌ها را تهدید می‌کنند که نباید در خط مقدم صلح قرار گیرند. تا جای من اطلاع دارم اینکه؛ سازمان استخبارات پاکستان به شدت مخالف این بودند که «ملا یعقوب» ۲۲ ساله فرزند ملا محمد عمر رهبر پیشین طالبان در رأس مذاکرات صلح طالبان و همچنان در رأس این گروه قرار گیرد، و چون ملا یعقوب بر اساس عرف خود شان، یعنی بعد از مرگ ملا عمر طبعاً در ارپکه رهبری قرار می‌گرفت، اما دولت پاکستان وی را شخص صادق در راستای تأمین منافع ملی خود در افغانستان نمی‌دید، به همین لحاظ وی را یعنی ملا یعقوب را در کوپته پاکستان، سازمان استخبارات پاکستان (I.S.I) ترور کرد. بعد از ملا یعقوب دومین شخص که خواهان صلح بود، «ملا اختر منصور» بود که در طی یک حمله بی سرنشین آمریکایی‌ها کشته شد، در خصوص کشته شدن ملا منصور هم اسلام آباد دست دارد. بعداً سر و صداهای زیادی بالا گرفت مینا بر اینکه «ملا عبدالغنی برادر» در رأس هیئت مذاکره کننده قرار خواهد گرفت، اگر چی ملا برادر هم از روابط خوبی با سیاستمداران اسلام آباد و استخبارات پاکستان برخوردار نیست. اما این بار I.S.I نمی‌توانست که ملا برادر را ترور کند، مانند ملا یعقوب. به همین خاطر آی.اس.آی پاکستان «شیر محمد عباس استانکزی» را برای مذاکرات انتخاب کرد. در خصوص استانکزی می‌توان گفت که یکی تحصیل کرده‌های نظامی در کشور هندستان بود، در این روزها، روزنامه‌های نیویارک تایمز مدعی شده است، که شیر محمد عباس استانکزی، زلمی خلیل زاد و اشرف غنی احمدزی هر سه تحصیل کرده‌های آمریکا بوده است. بالاخره، استانکزی به حمایت استخبارات پاکستان در رأس هیئت مذاکره کننده قرار گرفت و از جا گرفتن ملا برادر خود داری کرد؛ و ملا برادر را به عنوان رئیس دفتر طالبان در قطر جا دادند و در صورت ضرورت از وی به عنوان مشاور استفاده می‌شود.

(۲) طالبان شر اندیش؛ این دسته از طالبان به شدت خاین و خیانت کار و وابسته به سازمان استخبارات نظامی پاکستان هستند. در این زمینه می‌توان رهبر فعلی فعلی طالبان، «ملا هبیت‌الله آخوندزاده» را گفت که به کمک و حمایت استخبارات پاکستان در رأس رهبری به قدرت رسید. ملا هبیت‌الله آخوندزاده سال‌های متمادی مشغول تبلیغات و جنگ‌های فکری و شستشوی مغزی نوجوانان و جوانان در مدرسه‌های دینی و مذهبی در پاکستان بود، در بعضی وقت‌ها برای این مأموریت‌ها به افغانستان هم سر میزد تا اینکه حالا در خط مقدم رهبری قرار گرفت. این طبقه از طالبان خواستار تأمین منافع پاکستان در افغانستان هستند. چند ماه قبل «شاه محمود قریشی» وزیر خارجه پاکستان در مصاحبه با الجزایر اظهار داشت که جنرال‌های استخبارات نظامی پاکستان، از بهر منافع ملی پاکستان گروه طالبان را حمایت و کمک می‌کردند. اسلام آباد حالا چنان تظاهر می‌کند، که گویا از حمایت شبکه طالبان دست کشیده است، اما در پشت پرده معامله‌های صورت گرفته است، که طالبان در میزمذاکره باید از منافع اسلام آباد حمایت صورت کنند در غیر آن، طالبان که از این امر دولت پاکستان نافرمانی کند، توسط استخبارات پاکستان(I.S.I) یا خانواده‌های شان که در پیشاور، راولپندی و کوپته زندگی می‌کنند به تهدید مواجه می‌شوند، یا مانند ملا یعقوب و سایر آن‌های که به صورت مخفی و یا علنی ترور شدند، به سر نوشت آن‌ها مواجه می‌شوند. طالبان شر اندیش حالا هم هوای امارت دهه‌های ۹۶-۹۹م، را در سر دارند؛ غافل از اینکه نه شهروندان و نه کشورهای منطقه و جهان دیگر چنین نظام را نمی‌خواهند، حتی باداران شان به استثنای پاکستان.

منافع ملی پاکستان در گиро تداوم طالبان و جنگ در افغانستان

امروزه این یک حقیقت انکار ناپذیر است، که دولت‌ها در خارج از قلمرو و فضای خود شان، دنبال منافع خود برای بقا و اهداف شان هستند. این منافع را هند که رقیب

● سال سوم ● شماره ۱۳۲ ● شنبه ۱۷ حمل ۱۳۹۸ ● *جاده پریش*

● ۱۶ اپریل ۲۰۱۹ ● قیمت: ۲۰ افغانی



پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

(ادامه دارد)

پاکستان است هم دنبال می‌کند؛ ایران، روسیه و آمریکا هم دنبال منافع خود هستند، اما نه به این صورت که پاکستان سیاست خود را در قبال افغانستان بازی می‌کند. امروز ما شاهد هستیم، که پاکستان نه تنها در برابر دولت افغانستان، بلکه در برابر شهروندان افغانستان هم یک جنگ تمام عیار را به راه انداخته است. یکی از حقایق که امروز اصلاً روشنفکران، کارشناسان سیاسی و نظامی و مقامات دولت افغانستان به طور علنی نمی‌گویند، که پاکستان یک جنگ چهار ضلعی را در افغانستان به راه انداخته است که عبارت از؛ ۱ جنگ با حکومت افغانستان، ۲جنگ با روشنفکران و نجیگان افغانستان، ۳جنگ استراتژیکی با هند، و ۴جنگ با آمریکا و ناتو، را به صورت پنهانی و یک اندازه علنی، پاکستان در افغانستان به راه انداخته است. که به صورت مختصر به می‌پردازم:

۱- جنگ با حکومت افغانستان؛ این جنگ به صورت آشکار، در طول زمامداری، سردار محمد داوود خان، نورمحمد خان ترکی و داکتر نجیب الله در جریان بوده است. در آخرین مرحله جنگهای داخلی که طالبان کابل را در تصرف آوردند، داکتر نجیب الله رئیس جمهور پیشین افغانستان را به شهادت رساندن. در طول جنگ‌های داخلی، مهمترین عنصر که منافع ملی پاکستان را در افغانستان تأمین می‌شد و از نفوذ هند جلوگیری می‌کرد، حزب اسلامی بود که در رأس آن گلبدین حکمتیار قرار داشت. جنرال اختر عبدالرحمن رئیس سازمان استخبارات نظامی پاکستان، یک جمله استراتژیکی داشت، که در دوره‌های جنگ با شوروی همواره این جمله استراتژیکی خود را در بین رهبران مجاهدین تکرار می‌کرد و آن جمله این بود که «کابل باید بسوزد» این جمله استراتژیکی همواره از زبان جنرال اختر در کتب‌های مجاهدین در پاکستان شنیده شده است. امروز این معمای استراتژیکی حل شده است، یعنی حزب اسلامی حکمتیار و سایر کسانی که در ویرانی کابل دست داشتند، همان مجریان جمله استراتژیکی جنرال اختر«کابل باید بسوزد» بودند. کابل هم ویران شد و هم سوخت، اردوی قدرتمند که در منطقه بی‌نظیر بود هم منحل شد، و هزارها مهمات جنگی و لوجستیکی حکومت افغانستان به قیمت آهن کهنه بالای پاکستان به فروش رسید. در پهلوی این همه مشکلات و بحران‌های که پاکستان برای افغانستان ایجاد کرد بسنده نبود که با روی کارآمدن نظام جدید، بعد از سرنگونی امارت طالبان، پاکستان در ادامه جنگ در افغانستان هیچ کدام توجیه نداشت چون نه شوروی درافغانستان بود و نه کدام نظام مارکسیستی، که این‌ها علیه حکومت جهاد کنند. لهند، پاکستان همواره در طول ریاست جمهوری حامد کرزی، از سوی مقامات نظامی و ملکی متمم به پشتیبانی از طالبان و سایر گروه‌های تروریستی در افغانستان شده است. امروز چیزی که حقیقت است، این است که پاکستان در افغانستان ثبات و امنیت را نمی‌خواهد؛ چون اسلام آباد خواهان دو نوع حکومت در افغانستان است؛ حکومتی که یا منافع اسلام آباد را تأمین کند یا تهدیدی برای منافع اسلام آباد نباشد و از دوستی با هند دوری کند.

۲- جنگ با روشنفکران و نجیگان افغانستان؛ این جنگ، بیشتر جنبه‌های فکری و ایدئولوژیکی دارد. به این معنا که مدرسه‌های دینی و مذهبی پاکستان، با حمایت استخبارات نظامی(I.S.I). برای شستشوی مغزی جوانان و نوجوانان و جلب و جذب آن‌ها به صفوف گروه‌های تروریستی، تبدیل به کارخانه‌های جنگ فکری بر علیه طبقه روشنفکران و نجیگان افغانستان شده است. متأسفانه امروز کسانی از افغانستان برای فراگیری علم دین به پاکستان می‌روند نه به مصر و اندونزیا، و وقتی دوباره برمی‌گردند، دیگر آن‌ها بنیادگرا و دین‌گرایان افراطی شدند، وقتی که بر سر ممبرهای مسجد بالا می‌شوند؛ یکباره همه را تکفیر کرده یا در افغانستان خواهان جهاد می‌شوند، و یا به پهانه‌های اینکه، ترورز حرام است، یا رفتن به زیارتگاه‌ها حرام است، و یا اینکه انتحاری استشهادی است، همه این‌ها تاکتیک‌های جنگ فکری است که از سوی سازمان‌های استخباراتی منطقه؛ به خصوص استخبارات پاکستان بیشتر در این جنگ‌ها دخیل بوده است. هدف این جنگ‌ها در واقع جلوگیری از توسعه و ترقی جامعه و شهروندان ما است، و طرف مقابل جنگجویان فکری یعنی در برابر بنیادگراها و دگماتیست‌های دینی و مذهبی که از سوی پاکستان تمویل و حمایت می‌شوند، روشنفکران، نجیگان، تکنوکرات‌ها و سکولاریست‌های قرار دارد که از پشتیبانی فکری و ایدئولوژیکی خاصی برخوردار هستند. بیشتر گروه‌ها و افراد تکنوکرات و سکولارها پشتیبانی از سیاست های هند در افغانستان می‌کنند، و این مورد تحمل اسلام قرار نمی‌گیرد.

۳- جنگ استراتژیکی با هند در افغانستان؛ این هم یک حقیقت انکار ناپذیر است، که رقابت‌های استراتژیکی و موازنه قدرت برای پاکستان در جنوب آسیا با هند معنا پیدا می‌کند. اسلام آباد همواره از طریق طالبان، حزب اسلامی حکمتیار، و سایر لابی‌گران و ستون پنجم که در داخل نظام دارد، همیشه در تلاش بوده است که از نفوذ دهلی نو در کابل جلوگیری کند. از طرف دیگر برای جلوگیری از ائتلاف‌های منطقه‌ای همچون ایران، روسیه، هند و آمریکا می‌باشد و پاکستان همواره مانع از این ائتلاف‌ها بر علیه تروریزم و مواد مخدر شده است.

۴- جنگ با آمریکا و ناتو در افغانستان؛ در سال‌های ۱۳۹۰ در کابل بر مرکز سازمان استخبارت آمریکا حمله صورت گرفت و در یک هفته سه حمله بود که عبارت از؛ حمله بر پایگاه نظامیان آمریکایی در ولایت وردک و حمله بر سفارت آمریکا در کابل که بر اهداف آمریکایی در افغانستان صورت گرفته بود. در پس پرده این جنگ‌ها و حملات تروریستی سازمان استخبارات پاکستان دست داشته است، برای اینکه پاکستان، افغانستان را در حالت بحرانی و جنگ نگاه کند و روند صلح را در این کشور آسیب می‌زند و بالای نهادهای آمریکایی حمله می‌کنند و شخصیت‌های تأثیر گذار بر روی مسائل صلح و امنیت را در افغانستان ترور می‌کنند. پاکستان نه تنها از نزدیکی هند با افغانستان رنج می‌برد، حتی مخالف سرسخت روابط دوستانه آمریکا و افغانستان است، به همین لحاظ، مقامات اسلام آباد همواره برای کنگرس و قصر سفید آمریکا دروغ‌های زیادی در راستای مبارزه علیه تروریزم گفته است. پاکستان از یک طرف به پهانه‌های مبارزه با تروریزم و دفاع از مرزهای خود، از طرف دیگر برای گرفتن امنیت عبور کالی‌های نظامی و لوجستیکی ناتو و آمریکایی‌ها از پاکستان به افغانستان به میلیون‌ها دالر را از آن‌ها دریافت می‌کنند، اما در مقابل، این پول‌های هنگفت صرف پرورش تروریزم در افغانستان و پاکستان می‌شود، و در نتیجه‌اش هم خسارت شان به مقامات و نهادهای آمریکایی و ناتو در افغانستان می‌رسد.





پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

جناب استاد تشکر می‌کنم که فرصت گفتگو دادید. افغانستان یکی از کشورهای است که در آن گروه‌های تروریستی مثل طالب و در سال اخیر داعش هر روز آدم می‌کشند و هرازگاهی یک گروه قومی، نژادی و مذهبی خاص را نیز هدف حمله قرار می‌دهند. همچنان افغانستان کشوری است که در تاریخ خود جرایمی نذیر جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی را دارد. ولی ناخوانده، ناگشوده و ناگفته باقی مانده و به آن‌ها رسیدگی نیز نشده است. به عنوان سوال نخست چه تعداد یک گروه انسانی و قومی و نژادی و مذهبی کشته شود که به آن «نسل‌کشی» بگوییم؟ سپس از تلاش شما و همکاران‌تان در نشر حقایق و گزارش‌های تحقیقی خوب و همچنان به اعضای هفته‌نامه «جاده ابریشم» آرزوی موفقیت دارم. موضوع جنایات و از آن میان جنایت‌های خاص مثل جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت، نسل‌کشی و حتی جنایات تجاوز از موضوعات اساسی در بحث‌های سیاسی و حقوقی است. جامعه انسانی همواره عجین بوده با ارتکاب جنایت‌های مختلف و هم‌چنان واکنش مناسبی علیه آن اجتماع انجام داده و این جرایم را جرم‌انگاری کرده و مجازات‌های خاصی برای‌شان تعیین کرده است. اما گونه‌های خاصی از جرایم و جنایات است که امروزه ما به آن‌ها جرایم جهانی اطلاق می‌کنیم. برخی جرایم در حوزه ملی است و برخی دیگر جرایم بین‌المللی یا جرایم جهانی ذکر می‌کنند. در نگاه نخست معنای جرایم جهانی و جنایات جهانی به این معنا است که این جنایات علیه ارزش‌ها یا نقض ارزش‌هایی است که این ارزش‌ها جهانی هستند. به عبارت دیگر مجرمین که جنایت‌های جهانی و جرایم جهانی را انجام می‌دهند در حقیقت علیه ارزش‌هایی اقدام می‌کنند که تمامی وجدان بشری را دچار درد و رنج و آلم می‌کند و به واکنش‌وادر می‌سازد و در حقیقت جریحه‌دار ساختن وجدان عمومی تمام جامعه جهانی است. به‌همین خاطر امروزه واکنش‌ها علیه این‌ها منحصر به ملت خاصی و یا به کشوری خاصی نیست. تقریباً یک اجماع جهانی وجود دارد مبنی بر اینکه اولاً این اعمال زشت و قبیح و جنایت است، دوم این اعمال با هرگونه‌ی که شده باید جلو آن گرفته شود و سوم اینکه با مرتکبین آن باید واکنش مناسب صورت بگیرد و علیه آن‌ها مبارزه شود. اصطلاحاً ما به این‌ها جرایمی می‌گوییم که ماهیت جهانی دارد. از جمله جرایمی که ماهیت جهانی دار یکی بحث جنایت جنگی، نسل‌کشی، نسل‌زدایی یا جنوساید است و همین‌طور جنایت علیه بشریت. خوشبختانه با پیشرفت نظام‌های حقوقی که در سال‌های اخیر روی آن تلاش صورت گرفته تا علیه این جرایم مبارزه شود. البته نحوه‌ی مبارزه و به محاکمه‌کشاندن مرتکبین آن یک سابقه دیرینه‌تر دارد، می‌بینیم که بعد از جنگ جهانی اول و دوم تعداد از افراد و شخصیت‌های که به نحوی در این جرایم و جنایت‌ها دخیل بودند محاکمه شدند. بعد از آن‌هم ما شاهد محاکمات هستیم. به گونه‌ی مثال بر این رقم جنایت لاقول بعد از جنگ جهانی دوم دادگاه نورن‌بورگ و دادگاه توکیو بر این رقم جنایت لاقول شکل گرفت به این جنایات رسیدگی کرد و کشورهای دیگر همین‌طور. محاکم که برای یوگسلاویا سابق کسانی که در جبهه یوگسلاویای سابق نقش داشتند، قضایای روندا و قضایای دیگر... موارد بود که عملاً ما شاهد واکنش علیه این جرایم و جنایات‌ها بودیم. یک تاریخچه راجع به نسل‌کشی، نژادی و واکنش علیه این جنایات به دو شکل بوده است؛ یکی به گونه‌ی عده‌وک یا محاکم موقت که در یک زمان مشخص برای یک موضوع مشخص تشکیل می‌شد؛ مثل محکمه نورن‌بورگ که قضایا را بررسی می‌کرد، به اتمام می‌رسید و محکمه ختم می‌شد. امروزه تلاش‌های جامعه جهانی به جایی رسیده است که ما محاکم بین‌المللی خاص برای این مسأله داریم که حالت دائمی دارد و صلاحیت‌های بسیار مشخصی را دارند. علاوه بر این گونه محاکمات به گونه‌ی مثال «icc» است. یک اصطلاح دیگر که ما در حقوق جزای بین‌الملل داریم خود محاکم داخلی کشورها هم صلاحیت رسیدگی به جرایمی را دارد که ماهیت جهانی دارد. مثلاً کسی در سوریه جرمی را انجام داده که امروز به آن جرایم بین‌المللی می‌گوییم، این نه تنها در محاکم بین‌المللی که در محاکم داخلی مثلاً در محاکمه افغانستان، آلمان و جاهای دیگر قابل رسیدگی است. حتی اگر اتباع ما نه باشد.

تفاوت نسل‌کشی، جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و جنایت تجاوز چیست؟ این سه نوع جنایت و جرایم از نظر مفهوم و مصادق‌باهم دیگر هم‌پوشانی دارد. ولی هر کدام تعریف‌های خاص خود را دارد. و مصادق‌شان هم در اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی مشخص شده است. یک اشاره به این‌ها داشته باشم بعد ببینیم که در قوانین داخلی افغانستان این جرایم چگونه است. ما با چند اصطلاح مواجه هستیم: اولین اصطلاح جرم نسل‌کشی یا به عبارت دقیق‌ترش نسل‌زدایی که عبارت انگلیسی آن هم جنوساید است. امروز ترجمه به نسل‌کشی شده ولی برخی نویسندگان معتقد اند که نسل‌زدایی بهتر است، وقتی شما وارد تعریف و مصادق‌اش می‌شوید، هدف این نیست و در عمل این گونه نیست که حتماً آدم‌ها کشته می‌شود. اما هدف به گونه‌ی است که این نسل از بین می‌رود به همین خاطر نسل‌زدایی از نسل‌کشی بهتر است. نسل‌کشی یا نسل‌زدایی زمانی است که یک سره اقدامات مشخص به منظور تضعیف گروه‌های خاص مذهبی، نژادی، قومی و نذاییر آن به منظور از بین بردن آن صورت می‌گیرد و یا الا اقل تضعیف و ضعیف‌سازی آن‌ها. به همین خاطر ما اصطلاح نسل‌زدایی که می‌گوییم یعنی هدف کلی در درازمدت منجر شود به اینکه نسل و قدرت و توان و شوکت یک گروه قومی، نژادی، مذهبی و نذاییر آن از بین برود. به گونه‌ی مثال اقدامات مشخص و برنامه‌ریزی شده و منسجم که علیه یک گروه خاص صورت می‌گیرد، به صورت قتل اعضای گروه یا وارد کردن صدمه شدید جسمی، روحی، روانی به اعضای یک گروه خاص یا قراردادن یک گروه خاص در وضعیت نامناسب که در درازمدت موجب ضعف و در حقیقت از بین رفتن آن گروه شود. مثل محاصره‌ی اقتصادی و یا اقدامات که به منظور جلوگیری از تولد و تناسل یک گروه مشخص صورت می‌گیرد به گونه‌ی مثال یک حکومت می‌آید یک طیف خاص و یک گروه خاصی از جامعه را در برنامه‌ها و سیاست‌های عقیم‌سازی اجرا می‌کند. هدف این است که در دراز مدت ترکیب و کمیت این گروه به هم بخورد و نهایتاً نسل‌شان نابود شود. موارد دیگر اطفال یک گروه مشخص را به زور می‌گیرند و مدل جدید تربیت می‌کنند و در دامن گروه دیگر می‌اندازند. هدف در همهٔ این‌ها

جنگ طالبان و جنایات

و نسل‌کشی در افغانستان

گفتگوی رضالعلی با

علی رضا روحانی، استاد دانشگاه



از بین بردن یا ضعیف ساختن و ناتوان ساختن یک گروه قومی، مذهبی و نژادی مشخص است. به این‌ها اصطلاحاً می‌گوییم نسل‌کشی یا جنوساید. اما در مقابل ما یک اصطلاحی داریم به نام جرایم ضد بشری یا جرایم علیه بشریت؛ با وجود تاکید‌ی که داشتیم که این‌ها باهم دیگر هم‌پوشانی دارند ولی باهم از نظر تعریف و اهداف حدودی از هم متفاوت است. جرایم علیه بشریت در حقیقت ارتکاب برخی از اعمال به صورت هدفمند و سازمان‌یافته علیه غیر نظامیان است. خصوصاً این بحث در عرصه جنگ زیاد اتفاق می‌افتد. مثلاً به شکل سازمان‌یافته علیه غیر نظامیان یک سره اقدامات صورت می‌گیرد؛ مثل قتل غیر نظامیان، نابود‌سازی و به برده‌گی گرفتن‌شان و اخراج و کوچ اجباری آدم‌ها از سرزمین‌شان، حبس یا ایجاد محرومیت‌های شدید که مخالف آزادی‌های انسانی یک انسان است، شکنجه، تجاوز جنسی، فحشا اجباری، حاملگی اجباری، تعقیب و آزار مداوم یک گروه و ناپدید کردن‌های اجباری که بسیار زیاد رواج است، تبعیض نژادی و سایر اعمال غیر انسانی که عمداً و به گونه‌ی سازمان‌یافته علیه جمعیت غیر نظامی که درجنگ‌ها دخیل نیستند صورت می‌گیرد به آن می‌گویند جنایت علیه بشریت و یا جرایم علیه بشریت.

اصطلاحی دیگر جرایم جنگی است. برای که دقیقاً بفهمیم که جرایم جنگی چیست؟ خوبست به این نکته اشاره کنیم: به رغم اینکه صلح، امنیت و نبود جنگ آرزوی بشری است، اما جنگ به مثابه یک واقعیت تلخ در تاریخ بشر وجود داشته، دارد و خواهد داشت و غیر قابل‌انکار است. به مثابه یک واقعیت تلخ نمی‌شود که وجود جنگ را انکار کرد. به رغم تمام تلاش‌های که صورت گرفته تا جلو جنگ را بگیرد. به طور مثال منشور ملل متحد مهم‌ترین سندی است که توسل به زور برای حل هر نوع اختلاف را ممنوع می‌داند و تمام کشورها را متعهد به آن می‌داند، اما در عمل دیده شده که وقوع جنگ را نتوانسته جلوگیری کند. درست است که صلح یک آرزوی ما باشد، اما جنگ یک واقعیت است. یک بحث دیگر مطرح شده که اگر نمی‌توان جلو جنگ را گرفت، آیا می‌توان رنج و آلم جنگ را کاهش داد. به گونه‌ی مثال شما در قدیم می‌دید که جنگ مساوی بود به نابودی تمام طرف مقابل. کشتن و مجروح و حتی زخمی‌ها را هم می‌کشت، غیر نظامیان هم کشته می‌شد و اطفال و زنان هم به اسارت می‌رفت، همه دشمن حساب می‌شد، به دشمن هیچ رحمی وجود نداشت. اما امروزه قواعد بین‌المللی شکل گرفته که اصطلاحاً به آن قواعد بین‌المللی حقوق بشردوستانه می‌گویند. این قواعد در صد آن است که آلم و رنج جنگ را کاهش دهد. یعنی از چه طریق می‌توان رنج جنگ را کاهش داد؟ اول محدود‌سازی روش‌های جنگ و استفاده از ابزار جنگ. در قواعد فعلی حقوق بشردوستانه برای مناصم مجاز نیست که از هر روش و ابزاری در جنگ استفاده کرد. یعنی اصل محدودیت بر جنگ‌ها حاکم است. دوم قواعد حمایتی درجنگ است. چگونه از زنان، کودکان، غیر نظامیان و تأسیسات عام‌المنفعه محافظت کرد. مجموع آنرا قواعد حمایتی و قواعد محدود‌سازی جنگ می‌گویند که حقوق بین‌المللی بشردوستانه و یا قوانین جنگی؛ این قوانین قوانین برجنگ نیستند قوانین در جنگ هستند. این قوانین نمی‌گویند که جنگ کی خوبست و کی بد است. نمی‌گویند این جنگ درست یا غلط؟ مشروع است و یا غیر مشروع؟ برحق است یا ناحق؟ جنگ بین‌الملل است یا داخلی؟ کاری نداریم. وقتی که جنگ است باید این قوانین رعایت شود. مثلاً اسیران نباید کشته شود، مجروحان جنگی باید مداوا شود، برغیر نظامیان حمله صورت نگیرد، مناطق غیر نظامی نباید مورد حمله قرار گیرد، این را می‌گوییم قواعد حقوق بشردوستانه و یا قواعد حاکم در جنگ. نقض فاحش این قواعد را اصطلاحاً می‌گوییم، جنایت جنگی. نقض فاحش این قواعد در قالب شکنجه، توهین، تحقیر و کشتن اسیران، مجروحان و حمله بر مناطق غیر نظامی و غیره است. پس متوجه شدید که جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی باهم دیگر از نظر مصادق با هم‌پوشانی دارد. اما اهداف که وجود دارد و قواعد و تعریف‌های که وجود دارد، باهم متفاوت است. تمام این موارد به شمول جنایت تجاوز یعنی تجاوز یک دولت علیه دولت دیگر که بعدها تعریف شد و در سندهای اولیه وجود نداشت، تمام این‌ها امروزه جزء جرایم مهم بین‌المللی می‌باشند و به شدت وجدان جامعه جهانی را جریحه دار می‌سازد و تلاش صورت می‌گیرد که مرتکبین این‌ها از مجازات در امان نمانند و محاکمه شوند.

با توجه به تعاریف که از جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی نسل‌کشی ارایه کردید، در افغانستان چنین جنایاتی صورت گرفته‌اند؟ به صورت نمونه قتل عام هزاره‌ها توسط عبدالرحمن خان، قتل عام هزاره‌ها در مزار شریف و ولسوالی بکه‌ولنگ که عامل آن طالبان بودند، این‌ها می‌تواند شامل یکی این‌ها باشد؟ تاریخ افغانستان به خصوص تاریخ معاصر افغانستان صحنه‌های تکانه‌دهنده‌ای از وقوع جرایم و جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت و نسل‌کشی مشهود و غیر قابل‌انکار است. هرچند چنین فجایع در افغانستان به صورت بی‌طرفانه مستند سازی و تحقیق نه شده است. ولی یک اجماع و قضاوت عمومی وجود دارد که چنین قضایا در افغانستان به صورت متنوع، مکرر و متعدد صورت گرفته و غیر قابل‌انکار است.

با توجه به جرایمی که درکشور اتفاق افتاده، آیا رسیدگی به چنین قضایا در قوانین داخلی افغانستان جرم‌انگاری شده است؟ کشورها به طروق مختلف ملزم میشه که نسبت به این گونه قضایا ساکت نماند و واکنش لازم را نشان بدهد و اقدامات مقتضی را به گونه‌های مختلف روی دست گیرد. اما یکی از راه‌های که دولت‌ها مکلف می‌شود این است که اگر احیاناً این قواعد به حد قواعد عرفی بین‌الملل تبدیل شود؛ به این معنی که حتی یک کشور اگر عضو کدام اسناد بین‌المللی نباشد ولی موضوع در عرصه جهانی به یک عرف حاکم تبدیل شود و حتی اگر داخل قوانین داخلی کشورها هم نباشد، بالاخره هر کشوری عضو جامعه جهانی و عضو ملل متحد امروز است، به قوانین عرفی نمی‌تواند پشت پا بزند و او را نادیده بگیرد. به گونه‌ی مثال: ما امروزه یک کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه داریم. دولت‌هایی که می‌رود به این متعهد می‌شود، مکلف است که شکنجه را در کشور خود منع کند. آیا دولت‌هایی که به این کنوانسیون‌ها نمی‌پیوندند، می‌توانند شکنجه را در کشور خود مجاز بدانند و یا آن مبارزه نکنند؟ نخیر. یا به گونه‌ی مثال بردگی و منع بردگی به قوانین آمره و عرفی بین‌الملل تبدیل شده؛ یک کشوری حتی هیچ سندی مبنی بر منع بردگی را در عرصه بین‌المللی امضا نکرده باشد، بازهم نمی‌تواند به دلیل که عضو کدام سند بین‌المللی نیست ببیاید بردگی را در کشور خود ترویج کند و اقدام به بردگی‌گیری کند. بنابراین یک راه‌ش این است، وقتی قواعدی در عرصه بین‌المللی به قواعد آمره و قواعد عرفی تبدیل می‌شود، کشورها به آسانی نمی‌توانند در این مسأله با اغماض و چشم‌پوشی برخورد کند و باید مسوولانه برخورد کند. دوم این که از طریق پیوستن کشورها به اسناد الزامی بین‌المللی که مشخصاً در این زمینه وجود دارد، برای دولت‌ها تعهد ایجاد می‌شود، حتی در داخل قوانین داخلی شان چیزی هم نباشد. به گونه‌ی مثال ما امروزه کنوانسیون‌های مختلف را در ارتباط با حقوق در جنگ یا حقوق بشردوستانه داریم که به صورت مشخص چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۱ جنوا است. این چهار کنوانسیون به ضمیمه پروتکل‌های الحاقی خود تمام مواردی را که در جنگ باید رعایت شود، چه قوانین محدود‌کننده‌ی ابزار و روش‌ها و چه قوانین حمایتی که باید کودکان و نظامیان و مناطق غیر نظامیان حمایت صورت می‌گیرد در این کنوانسیون‌ها است. دولت افغانستان مثل بسیاری از کشورهای دیگر عضو کنوانسیون‌ها است. وقتی که عضو کنوانسیون‌ها باشد، رسماً متعهد به انجام و اجرای آن است. حتی اگر هیچ قوانین داخلی را افغانستان نداشته باشد، وقتی این کنوانسیون‌ها را رسماً در افغانستان تصویب کرده باشد، همانند قوانین تبدیل به قوانین داخلی می‌شود و خود به خود افغانستان به این موضوعات متعهد است.

همین‌طور مسائلی مانند جنایات جنگی، نسل‌کشی و جنایت علیه بشریت و دیگر جنایات اسناد مختلف بین‌المللی وجود دارد که بر دولت‌های مثل افغانستان که عضویت آن را هم دارد لازم‌الاجرا است. به گونه‌ی مثال افغانستان عضویت «icc» را کسب کرده است؛ کسانی که اعضای آن هستند مکلف‌اند موضوعات که در حیطه‌ی جرایم بین‌المللی استند نسبت با آن متعهدانه برخورد کند و تعهدات مشخص که اساسنامه «icc» برای‌شان مشخص ساخته عمل کند. راه سوم که وجود دارد، بیاید آن را در قوانین داخلی خود بکنجاند. از این لحاظ اگر نگاه کنیم، وضعیت افغانستان به گونه‌ی است که شامل هر سه این‌کته‌گوری می‌شود. از یک طرف بسیار از این

شور

۱۷

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

به این قضیا ر ندارد. یک دلیل هم است که بخش از کسانی که در عمل قدرت سیاسی را در حاکمیت خویش و در انحصار خویش دارد، بخشی از آن‌ها به گونه‌ی ممکن است که پای خود شان در قضیا دخیل باشد، به همین خاطر به گونه طبیعی این اراده‌ی سیاسی به این آسانی در افغانستان به وجود نمی‌آید.

شما در جریان هستید که گفتگوهای صلح با طالبان هر چند به صورت مستقیم با دولت افغانستان وجود ندارد، ولی گفتگوها میان طالبان و امریکا وجود دارد. تا چه حد نقش مباحث نسل کشی، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت که طالبان در افغانستان مرتکب در گفتگوهای صلح مطرح است؟ خوب یک سطح شعارها و سیاست‌های اعلامی و تبلیغاتی اطراف قضیه؛ به ویژه ایالات متحده امریکا و دولت افغانستان و نهادهای تاثیرگذار در پروسه‌ی صلح است. در ظاهر این این شعارها داده می‌شود که مباحث حقوق شهروندان، حقوق بشر و از جمله این مسایل و موضوعات مد نظر قرار می‌گیرند و ای‌ها مغفول نگهداشته نمی‌شوند. ولی یک واقعیت در سیاست عملی و سیاست پشت پرده قضایا است. آنچه که دیده می‌شود در روابط، در جنگ در صلح منافع کشورهای دیگر و منافع ملی است. تعریف که این‌ها از منافع ملی دارند بر اساس آن در پروسه‌ی صلح وارد خواهد شد و بر اساس آن در پروسه صلح امتیاز داده و گرفته خواهد شد. من فکر می‌کنم که شاخص‌های دیگر خیلی به صورت جدی در عمل رعایت نخواهد شد. در خوشبینانه‌ترین تحلیل روی کاغذی توافق نامه‌ها نباید، اما ضمانت اجرایی و عملی آن عملا در افغانستان بسیار دشوار است. خیلی به روشنی دیده نمی‌شود که ارده‌ی ایالات متحده و جامعه جهانی برای حمایت حراست از این ارزش‌ها خیلی جدی و روشن باشد، همانطور اراده‌ی خود دولت افغانستان خیلی جدی به نظر نمی‌رسد. اما به رغم آن در سیاست‌های اعلامی لاقبل می‌گویند که این موارد در نظر گرفته می‌شود که من در عمل خیلی مطمین نیستم. غیر از اراده‌ی سیاسی برای چشم پوشی از چنین قضایا بیس و مبنای قانونی در افغانستان جور شده است.

این بیس و مبنای قانونی چیست؟ ما قانونی را بنام قانون عفو عمومی و مصالحه ملی داریم؛ بر مبنای این قانون هر گروه مسلح که در حقیقت بیاید به مصالحه ملی و به دولت بپیوندد و یا در صلح شریک شود، توسط یکی از ماده‌های آن تمام جرایم و جنایات‌اش غیر قابل سوال می‌شود. گرچند در توشیح اش یک استثنا شده و جزء حق فردی ولی در چنین قضایا تا اراده‌ی حاکمیت سیاسی وجود نداشته باشد، برای تحقق عدالت، شهروند عادی نمی‌تواند، پیگر قضایا باشد. بنابراین با آن مبنای حقوقی و با این وضعیت سیاسی و با این اراده‌ی سیاسی با این جرایم و جنایات‌ها به صورت دقیق و به سرعت رسیدگی شود و یا اصلا رسیدگی شود، من خیلی اطمینان ندارم.

خوب اشاره کردید که مسایل مانند نسل کشی و جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت ماهیت جهانی دارد، آیا دولت افغانستان این صلاحیت را دارد که در قوانین عفو عمومی و مصالحه ملی خود از جرایم آن‌ها بگذرد؟
ما وقتی می‌گوییم که ماهیت جهانی دارد به این معنی و با این تفسیر که هم می‌تواند محاکم داخلی کشورها هر کشوری، اگر صلاحیت رسیدگی به جرایم بین المللی را برای خود محفوظ نگهداشته باشد، در قوانین داخلی خود به این رسیدگی کند و هم محاکم بین المللی به ویژه icc که در اساسنامه‌ی شان است و به این جنایات و قضایا رسیدگی می‌کند. از نظر قوانین داخلی، فرض بگیریم که یک جنایت کار جنگی در افغانستان اگر محاکمه نشود، در یک کشور دیگر و آن کشورهایی که در قوانین و محاکم داخلی خود را صلاحیت داده رسیدگی کند و می‌تواند. به گونه‌ی مثال کسی در افغانستان مرتکب شکنجه شده و جنایت علیه بشریت را مرتکب شده، همین آدم در انگلستان، هالند این موارد آدم‌ها را داریم که که در زندان‌های شان استند، در محاکم بین المللی به بلکه در محاکم داخلی کشورها، چرا؟ چون آن محاکم برای خود صلاحیت می‌دهد که همانطور که در جرایم داخلی خود رسیدگی می‌کند، در جرایم بین المللی هم رسیدگی می‌کند. پس این امکانات در رسیدگی به چنین قضایا وجود دارد. دولت افغانستان هم با وجود که این قانون را که ساخته و خود به خود صلاحیت پیدا می‌کند که به جرایم بین المللی رسیدگی کند و حتی مربوط خودش هم نباشد، می‌تواند رسیدگی کند؛ علاوه بر قضایایی که مربوط خودش است. اما به هر صورت دولت افغانستان می‌تواند با همان تخنیک‌های که دارد و اراده سیاسی و مصوبات و مجوزات قوانین داخلی یک مقدار از رسیدگی به این قضایا سر باز برند. اما از نظر حقوق بین الملل و طرف‌های دیگر قضیه به هیچ عنوان قابل قبول نیست و نمی‌تواند یک مستندی بر دولت افغانستان قرار بگیرد. دولت افغانستان دیر و یا زود مکلف است که به این قضایا رسیدگی کند.

اگر دولت افغانستان در گفتگوهای صلح جنایات طالبان را نادیده بگیرد و طالبان شریک قدرت گردد، مسوولیت شهروندان، جامعه مدنی و رسانه‌های کشور چی است؟
نقش جامعه مدنی، رسانه‌ها و شهروندان و میزان تاثیرگذاری شان بر بسیار از موضوعات بستگی دارد. در بعضی از کشورها نقش شهروندان حتی برای ایجاد یک قانون و تغییر یک قانون به رسمیت شناخته شده است. به گونه مثال ما یک اصطلاحی را تحت عنوان ابتکار عام داریم که شهروندان یک کشور یا یک ایلات بر تومار که امضا می‌کند و خواستار تغییر یک قانون شوند و به صورت الزامی آن قانون بررسی شود، تغییر کند یا یک قانون ایجاد شود. بنابراین نقشی که برای یک شهروند در ایجاد و تغییر قوانین در نظر شده و در یک کشوری که این نقش و ابتکار عام برسمیت شناخته نشده، نقش‌های متفاوت است. همچنان رسانه‌ها و مطبوعات می‌توانند افکار عمومی را به سرعت تحت تاثیر قرار دهد و از سوی دیگر سیاستمداران و دولتمداران از افکار عمومی متأثر اند و زود اهمیت می‌دهند. مساله دیگر این است که شهروندان باید نخست در قبال سرنوشت خود آگاهی لازم را داشته باشد و بدانند که این موضوعات قابل رسیدگی است. دوم باید کمک و همکاری کند که در مستند سازی وقایع و در تشکیل دوسیه‌ها و احساس مسوولیت داشته باشد. سوم. دیگر این که تحت هر شرایط تلاش‌های خود را ادامه بدهد و مایوس نشود.

شما شاهد آن هستید که دادستان «icc» از سال گذشته رسماً اعلان کرد که حالا شرایط برای تحقیق روی قضایای افغانستان و رسیدگی به جرایم که در افغانستان اتفاق می‌افتد، آماده است، چون آن‌ها یک سره شرایط‌های شکلی اولیه را ضرورت دارد که باید باشد و ما آماده به آن هستیم که قضایای افغانستان را به صورت جدی رسیدگی و مستند سازی کنیم. نخستین گام در این زمینه آن است که دولت افغانستان باید آمادگی خود را رسماً برای همکاری در آن زمینه اعلان می‌کرد. دوم کمیسیون مشترک را برای همکاری با «icc» باید ایجاد می‌کرد و سوم در عمل این همکاری را نشان می‌داد. از این سه مورد تا هنوز هیچ یک آن‌ها به صورت قاطع و جدی از طرف دولت افغانستان صورت نگرفته است. درست است که این قضیه رارد نکرده، اما سه کار و سه اراده که دولت افغانستان باید انجام می‌داد، انجام نداده است. این نشان می‌دهد که اراده‌ی جدی برای این قضیه وجود ندارد.



قوانین به قواعد آمره بین المللی تبدیل شده و ما مکلف به رعایت هستیم. دوم کشورما عضو کنوانسیون‌های ژنیو و «icc» که ملزم و متعهد است که به این قضایا، مقابله کند، جرم‌انگاری کند و رسیدگی کند. سوم در اثر کوشش‌های که صورت گرفت، خوشبختانه در این سه چهار سال اخیر، همین جرایم وارد کد جزا شد و من در ورود این جرایم به کد جزا نقش اساسی داشتم و برای نخستین بار است که در کد جزاء ما می‌آید و ویرایش نهایی همین متن که مربوط به همین به سه جرم می‌شود موکول به شخص خود بود که من عضو تکمیل کننده‌ی کد جزا بودم. من این را با استفاده از اساسنامه «icc» و سایر اسناد بین المللی که وجود دارد، سعی کردم که ویرایش شود و خوشبختانه در مسوده کد جزا آمد و بعد به شکل قانون در آمد. پس بنا براین افغانستان حتی در قوانین جزایی خود تمام موارد جرایم علیه بشریت، نسل کشی و جرایم جنگی در قوانین ما جرم انگاری شده است. حال هم محاکم افغانستان و هم محاکم بین المللی هردو صلاحیت رسیدگی به این‌ها را دارد.

استاد شما اشاره کردید که نمونه‌های از جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت و نسل کشی را در تاریخ افغانستان داریم و همچنان تاکید کردید که همین موارد در قوانین داخلی افغانستان هم درج شده است. تا هنوز شما شاهد هستید که حکومت افغانستان به چنین جرایم رسیدگی کرده باشد و یا حد اقل پرونده ای را در باره چنین جنایات باز کرده باشد؟
با وجود که بعضی موارد را ذکر کردم، خو بست که یک نکته‌ی دیگر در تحلیل‌ها مورد ارزیابی قرار گیرد، قلمرو قواعد حقوق جزا یا قوانین جزایی است که ساخته می‌شود. افزون از قلمرو مکانی که فعلا سر آن زیاد کار نداریم، در بحث قلمرو زمانی یکی از اساسات حقوق جزا این است که قوانین جزایی به قبل خود بر نمی‌گردد؛ عدم رجعت قوانین و موضوعات گذشته است. بنابراین اگر بی‌خواهیم با استناد صرفا به کد جزا و حتی پیوستن به «icc» جرایم و جنایات را که بعد از متعهد شدن ما به این اسناد مشخص در افغانستان به وقوع پیوسته خیلی راحت می‌توان به دولت مکلفیت ایجاد کرد که باید به آن رسیدگی کند. اما رسیدگی و بررسی جرایمی قبل از او از نظر حقوقی جای بحث دارد که آیا الزامیت خلق می‌شود، نمی‌شود و تحت چه شرایطی خلق می‌شود؟ علل الاصول این الزامیت خلق نمی‌شود. البته این به معنی موجه بودن اعمال گذشتگان و چشم پوشی از اعمال گذشتگان نیست. اما بحث سر میکانیزم رسیدگی یا ابزاری حقوقی الزامیت رسیدگی است. از این لحاظ از نظر تئوریک مشکلات خاص خود را دارد. بخش اعظم از این‌ها قبل از رفتن به این اسنادها و متعهد شدن به این اسنادها اتفاق افتاده است که این مشکلات حقوقی سرچای خود باقی است و بدون راه‌حل هم نیست؛ یعنی می‌توان راه حل‌هایی را جستجو کرد که مبنای حقوقی کافی را هم برای رسیدگی حتی به جرایم که قبلا اتفاق افتاده پیدا کرد. پیدا کردن این مبنای حقوقی را بخش عمده‌ی آن بر می‌گردد به اراده سیاسی. یعنی گاهی شما می‌توانید یک مبنای حقوقی را مبتنی بر اراده سیاسی بوجود آورید. به گونه مثال؛ یک سند بین المللی برای شما ملزم می‌کند که بعد از پیوستن شما باید این موضوعات را رعایت کنید. اما این سند بین المللی برای شما اجازه می‌دهد که داوطلبانه بیایید قبل از این‌را هم شامل این پروسه بسازید. شما یک کشوری هستید که ادعا دارید که بسیار قانون مند هستید، بسیار عدالت‌خواه هستید خود تان می‌توانید تقاضا کنید که نه خیر ما حتی موارد قبل از این را داوطلبانه متعهد می‌شویم که بر رسی کنیم. با این اراده‌ی سیاسی مبنای حقوقی ایجاد می‌شود. چون شما داوطلبانه رفتید قبول کردید و پذیرفتید و بنابراین حالا مکلفیت حقوقی هم دارید؛ این یک اشاره بود. پس راه‌های حقوقی وجود دارد که حتی به جرایم گذشته رسیدگی شود و مجازات گردد و جبران خسارت لازم بود، جبران خسارت شود. اما مشکلات حقوقی و تخنیکی که در قضیه وجود دارد، هرکدام راه‌حل‌های پیدا می‌کند. مثلا کسی که مرده و امروز مجازات نمی‌توانید، اما می‌شود از اموال اش خساره بگیرید، حتی می‌شود که خودشان، خانواده‌ی و وراثن شان اذعان و دلجویی کنند به جنایت که اتفاق افتاده است. راه‌های مختلفی در این قضیه وجود دارد. بنابراین اگر بی‌خواهیم در افغانستان به گذشته مراجعه کنیم، یگان مشکلات حقوقی برای تطبیق آن وجود دار ولی بدون راه حل حقوقی هم نیست.

بر می‌گردیم به حکومت آقای کرزی و اشرف غنی جدید. شما شاهد هستید که طالبان خسارات جانی و مالی زیادی را بالای مردم افغانستان وارد کرد. شما می‌پذیرید که طالبان در طی هفده سال مرتکب جنایت جنگی، نسل کشی و جنایت علیه بشریت شده است؟ به صورت نمونه حملات طالبان در میروز اولنگ، ارزگان خاص، مالمستان، جاغوری و بعضی نقاط دیگر که یک گروه قومی خاص مورد هدف قرار گرفت. وقتی ما سخن از جنایت و رسیدگی به جنایات و اثبات آن را می‌زنیم، پیشاپیش قضاوت نمی‌کنیم که بگوییم صد در صد این قضایا اتفاق افتاده و این حکم‌اش است. اما در این ارتباط و به خصوص اتفاقات که در چند دهه اخیر توسط طالبان انجام یافته، به صورت اجمالی همه براین باور استند که موارد متعددی از نقض‌های فاحش قواعد جنگی، نسل کشی و جنایت علیه بشریت و موارد از این قبیل به صورت متعدد و متکرر در گوشه گوشه‌ی افغانستان و به ویژه در مناطق خاص افغانستان به طالبان منصوب است. این مساله را ضروری می‌سازد که این قضایا بادقت و منصفانه و عادلانه مورد تحقیق قرار بگیرد، تحلیل شود و مستند سازی شود و نهایتا به آن رسیدگی شود.

اشاره کردید که اجماع کلی وجود دارد که طالبان مرتکب جنایات مانند نسل کشی و جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت در افغانستان و به خصوص در مناطق خاصی شده است. از طرف دیگر رسیدگی به چنین جرایمی در قوانین داخلی کشورنیز وارد گردیده. چقدر اراده قوی برای رسیدگی به این قضایا با طالبان وجود دارد؟
هم طالبان و هم گروه‌های دیگری که متهم به چنین جرایم و جنایات استند، چیزی است که قابل انکار نیست. اما در عمل اراده‌ی جدی برای رسیدگی به این قضایا وجود ندارد. شما شاهد آن هستید که دادستان «icc» از سال گذشته رسماً اعلان کرد که حالا شرایط برای تحقیق روی قضایای افغانستان و رسیدگی به جرایم که در افغانستان اتفاق می‌افتد، آماده است، چون آن‌ها یک سره شرایط‌های شکلی اولیه را ضرورت دارد که باید باشد و ما آماده به آن هستیم که قضایای افغانستان را به صورت جدی رسیدگی و مستند سازی کنیم. نخستین گام در این زمینه آن است که دولت افغانستان باید آمادگی خود را رسماً برای همکاری در آن زمینه اعلان می‌کرد. دوم کمیسیون مشترک را برای همکاری با «icc» باید ایجاد می‌کرد و سوم در عمل این همکاری را نشان می‌داد. از این سه مورد تا هنوز هیچ یک آن‌ها به صورت قاطع و جدی از طرف دولت افغانستان صورت نگرفته است. درست است که این قضیه رارد نکرده، اما سه کار و سه اراده که دولت افغانستان باید انجام می‌داد، انجام نداده است. این نشان می‌دهد که اراده‌ی جدی برای این قضیه وجود ندارد. ولی کسانیکه این جنایات را مرتکب شده باید متوجه باشند که رسیدگی به این‌ها تنها منوط به اراده‌ی دولت نیست و حتی اگر آن دولت اراده هم نداشته باشد، روز و روزگاری به این قضایان رسیدگی می‌شود ولو به صورت جزئی‌تر و خفیف تر. به گونه مثال شما می‌دانید که «icc» صلاحیت‌اش ابتدایی نیست، صلاحیت تکمیلی است. یعنی مستقیما به یک قضیه رسیدگی نمی‌کند، باید طی مراحل صورت گیرد و یکی از طی مراحل این است که در محاکم داخلی قضایا رسیدگی شود، اگر رسیدگی صورت نگرفت و اراده‌ی سیاسی برای رسدگی وجود نداشت، یا این رسیدگی عادلانه نبود، توان رسیدگی را نداشت، آنوقت محاکم بین المللی صلاحیت پیدا می‌کند تا همانطور که جنایات کاران جنگ یوگسلاوهای سابق امروزه یا در زندان استند یا حال محاکمه استند یا در جنگل‌ها فراری استند، روزی نوبت سایر جنایات کاران و جنایت کاران افغانستان هم خواهد رسید.

دولت افغانستان برای رسیدگی به جرایم و جنایات طالبان و به خصوص نسل کشی و جنایت جنگی که آن‌ها مرتکب شده توانایی رسیدگی و بررسی را ندارد و با اراده سیاسی ندارد؟
قبل از آنکه روی توان دولت افغانستان صحبت کنیم، اراده‌ی سیاسی ندارد. شاید عبارت دقیق‌ترش این باشد که توان و اراده‌ی جدی

شور

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

طالبان، فراسوی پشتون‌ها

منبع : مرکز نوآوری‌های حکومت جهانی (CIGI)

نویسنده : دکتر انتونیو جیوستوزی

برگردان : اخگر رهنورد



اشاره‌ی مترجم: مقاله‌ی پیشرو، یکی از مقالات نادر و جامع در تحلیل مناسبات جنبش مذهبی طالبان یا اقوام و گروه‌های غیرپشتون در افغانستان است. این مقاله از آن جهت که ممکن ما را وا دارد در مورد پاره‌ای از پیش‌فرض‌های ما در مورد طالبان دوباره فکر کنیم، درخبر اهمیت بسنده هرچند مقاله، چند سال پیش (در ۲۰۱۰) نوشته و منتشر شده و اکنون شرایط و اوضاع تاحد زیادی عوض شده است، اما محتویات مقاله هم‌چنان جدید و جذاب به‌نظر می‌رسند. به‌خاطر طولانی‌بودن مقاله، توضیحات نویسنده در پاورقی‌ها و نیز منابعی که در پاورقی‌ها ذکر شده‌اند، نه برگردان فارسی‌نیامده‌اند. ترجمه‌ی این مقاله، لزوماً به‌معنای موافقت تام‌وتمام مترجم با کل محتویات آن نیست.

معرفی

به طالبان معمولاً به‌عنوان یک جنبش پشتون‌نگریسته می‌شود؛ هم در زمان ظهور و امارت‌شان در دهه‌ی ۱۹۹۰ و هم در ظهور دوباره‌ی‌شان پس از ۲۰۰۱. حتی امروزه اکثریت بزرگی از افراد رده‌های پایین طالبان، پشتون‌ها هستند؛ شاید بالای ۹۵ درصدشان. با این حال، آیا این ویژگی «ژنتیک» طالبان است یا نتیجه‌ی شرایط خاص؟ به‌عنوان مثال، چون طالبان از پناهگاه‌های پاکستان برای سازماندهی و حمایت از شورشیان خود در افغانستان استفاده می‌کنند، فعالیت و سربازگیری اولیه‌ی آنان در/از میان جوامع پشتون، اجتناب‌ناپذیر بود. در سال‌های نخستین شورش، چشم‌انداز استخدام غیرپشتون‌ها به‌تعداد قابل توجه، برای طالبان، در حد نادیده‌گرفتن آن بعید بود. لازم به ذکر است که حتی در همین دوره‌ی اولیه آن‌ها در میان اقلیت‌های پشه‌یی‌زبان و نورستانی در شرق افغانستان نفوذ، و از میان‌شان سربازگیری کرده بودند. روشن نیست که در چه مرحله‌ای، تغییری در نگرش طالبان رخ داد. یک تفسیر احتمالی این است که حضور آن‌ها در داخل افغانستان با نزدیک‌شدن به مناطق اصلی که اقلیت‌ها در آن زندگی می‌کنند، آغاز شد. این اتفاق در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ رخ داد، زمانی‌که طالبان شروع به گسترش حضور قوی‌شان در ولایت فراه کردند که زمین‌هی دسترسی آن‌ها به غرب افغانستان را فراهم می‌کرد؛ با این حال، طالبان قبل از تلاش برای نفوذ در بدخشان، سال‌ها در نورستان حضور داشتند. یک منبع ادعا کرده است که تصمیم نفوذ در شمال افغانستان در پایان ۲۰۰۷ گرفته شده بود (آذربایجانی-مقدم: ۲۰۰۹، ۲۵۷). زمان نفوذ طالبان به شمال و غرب افغانستان احتمالاً به‌دلیل تلفیقی از چندین فاکتور است. مطمئناً، رشد طالبان از لحاظ «کادر» و مبارزان در دسترس، تاحد زیادی آن‌ها را قادر به نفوذ در مناطق غیرپشتون ساخته است. در ۲۰۰۲، کادری‌های طالبان را می‌توان صدها، نه هزاران، نفر به‌شمار آورد، و تماماً مصروف تلاش برای استقرارشان در مناطق جنوب و شرق بودند. در ۲۰۰۶، چند هزار کادر وجود داشت و از آن زمان به‌طور پیوسته رشد کرده‌اند.

یکی دیگر از پرسش‌های کلیدی در ارتباط با علاقه‌ی طالبان به مناطق غیرپشتون‌نشین این است که آیا این را باید یک حرکت فرصت‌طلبانه‌ی محض در مورد طالبان در نظر گرفت. همان‌گونه که من در جای دیگر بحث کرده‌ام، رهبری طالبان این گروه را به‌عنوان یک جنبش پشتون نمی‌بیند (جیوستوزی، ۲۰۰۸: ۴۸). هدف آن‌ها این است که نه از همه‌ی افغانستان، بلکه یقیناً از شبکه‌های مختلف مذهبی و محافظه‌کار سنی کشور، بدون توجه به پس‌زمینه‌ی قومی‌شان، نمایندگی کنند. با این حال، با توجه به طول خطوط تأمین آذوقه و مخزن احساسات ضدطالبانی در میان بسیاری از غیرپشتون‌ها، ناگزیر این پرسش به‌میان می‌آید که طالبان فکر می‌کنند واقعاً چه چیزی را می‌توانند در شمال و غرب به‌دست آورند. پرسش دیگری که بلافاصله به‌میان می‌آید این است که پتانسیل شورشیان برای جذب حمایت تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و دیگران چیست؟ هدف این مقاله این است که به حل این پرسش‌ها، که هیچ‌کدام پرسش‌های محض علمی نیستند، کمک کند، زیرا ماهیت حملات طالبان در شمال افغانستان از اهمیت استراتژیک برخوردار است. مقاله بر سفرهای من به افغانستان در چند سال گذشته و نشست‌وبرخاست‌های من با افغان‌ها از ولایات مختلف، و نیز با سایر خارجی‌هایی که از مناطق آسیب‌دیده بازدید کرده‌اند، مبتنی است.

پیشینه تاریخی

در دهه ۱۹۹۰، هم‌زمان با گسترش طالبان در سراسر کشور، آنان سعی داشتند همکاری گروه‌ها و جوامع غیرپشتون را جلب کنند. جنگجویان در سراسر



کشور استخدام شده بودند، در حالی‌که ملیشه‌های محلی که از گروه‌های «جنگ‌سالار» پیشین می‌آمدند، پس از تسلیم‌دهی بسیاری از سلاح‌های‌شان و امضای توافق‌نامه‌های همکاری با رژیم طالبان، برای کنترل مناطق خاص اعزام می شدند. این ملیشه‌های محلی شامل گروه‌هایی از هزاره‌ها، ازبیک‌ها و تاجیک‌ها بودند. پس‌زمینه‌ی سیاسی پیشین آن‌ها نیز متنوع بود و شامل اعضای سابق اجزایی نظیر حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، جنبش ملی و(در میان شیعه‌ها) حزب وحدت و حرکت اسلامی می‌شد. به نظر می‌رسد که همکاری با ملیشه‌های محلی نسبتاً به‌آسانی و بی‌هیچ مشکلی عملی شده باشد؛ تنها نمونه‌ی شناخته‌شده‌ی شورش قابل توجه، به فرمانده سابق حزب اسلامی در بغلان، به نام «جدیده»، یک پشتون، برمی‌گردد. این تلاش، پیش از وقت خنثی و فرمانده زندانی شد.

در نتیجه، مناطق قابل توجه غیر پشتون‌نشین از سوی طالبان به صورت غیرمستقیم کنترل می شدند؛ آنها یک پایگاه کوچک (معمولاً چند صد نفری) را در مرکز ولایت نگه می‌داشتند و «مقامات» خودشان را تعیین می‌کردند، در حالی‌که کنترل روستاها به ملیشه‌ها سپرده می‌شدند. چنین مناطقی عمدتاً شامل فاریاب ازبیک‌نشین، تحت کنترل فرمانده پیشین جنبش، بخش‌هایی از ولایت‌های هزاره‌نشین مانند بامیان، دایکندی و غزنی، تحت کنترل فرماندهان پیشین حزب وحدت و حرکت، و بخش‌هایی از پروان و بغلان تاجیک‌نشین تحت کنترل فرماندهان پیشین جمعیت می‌شدند. در سال ۲۰۰۰، تعدادی از فرماندهان تاجیک و ازبیک از اتحاد اسلامی و حزب اسلامی نیز شورش‌ی را به طرفداری از طالبان در بخش‌هایی از ولایت بدخشان (عمدتاً راغ و آرگو) سازماندهی کردند که جزو قلمرو دولت به رهبری پروفسور برهان الدین ربانی و فرمانده مسعود از جمعیت اسلامی باقی مانده بود. شورش در مراحل ابتدایی‌اش از طریق تلاش‌های مذاکره‌ی ربانی، متوقف شد. طالبان همچنین تعداد قابل توجهی از دانش‌آموزان مدارس غیرپشتون در پاکستان را استخدام کردند، که به نظر می‌رسد در میان آن‌ها به طور خاص تعداد زیادی از تاجیک‌هایی از بهارک و جرم بدخشان بوده باشند. طالبان تا آنجا به آن‌ها اعتماد کردند که در دهه ۱۹۹۰ آنان را در ولایت پکتیا مستقر کردند (آذربایجانی-مقدم، ۲۰۰۹: ۲۵۱).

تنها زمانی چندین نفر از این ملیشه‌ها طالبان را ترک کردند که «عملیات آزادی بلندمدت» پیشرفت کرد؛ آنها باید آگاه بوده باشند که همکاری شان با طالبان، دشمنان بسیاری را برای شان خلق کرده بود و اینکه فروپاشی احتمالی رژیم طالبان به‌نفع آنها نبود. در واقع، همدستان سابق، اغلب با انتقام و تلافی تنظیم‌های ضدطالبانی که مجدداً ظهور کرده بودند، مواجه شدند. بعضی از آن‌ها کشته شدند و بسیاری شان پراکنده و از قدرت کنار گذاشته شدند، که اغلب دارای‌شان را نیز در این فرایند از دست دادند. استثناها کسانی بودند که در دقایق نود موفق به مذاکره و معامله با مخالفان‌شان شدند، کاری که هاشم حبیبی در فاریاب کرد. انگیزه‌های کسانی که به طالبان پیوستند، متفاوت بودند؛ از همنوایی ایدئولوژیک (در میان گروه‌های محافظه‌کارتر مجاهدین، به‌ویژه در مناطق دورافتاده‌ای مثل راغ بدخشان) گرفته تا فرصت‌طلبی محض و تمایل به حفظ قدرت و ایفای نقش سیاسی؛ برای مثال، در مورد هاشم حبیبی (آذربایجانی-مقدم، ۲۰۰۹: ۲۵۱).

همکاری گروه‌های انتخاب‌شده‌ی تاجیک، ازبک و هزاره جهت تأمین بخش‌هایی از مناطق روستایی تحت کنترل طالبان، چیزهای زیادی در مورد نگرش و رفتار رهبری طالبان نسبت به غیرپشتون‌ها به ما می‌گوید. گذشته از این‌ها، طالبان نیروی انسانی کافی برای مستقرکردن در هر منطقه و ولسوالی نداشتند و نیاز به همکاری محلی داشتند. در سطح بالاتر، نشانه‌هایی وجود دارند که هدف طالبان این بود که به تدریج مالهایی با پس‌زمینه‌های قومی غیرپشتون را در سیستم قدرت‌شان داخل کنند؛ مولوی سید غیاث الدین، از تاجیک‌های بدخشان، در دوران نسبتاً ابتدایی پس از شکل‌گیری جنبش، جزو رهبران طالبان به شمار می‌رفت؛ قاری الدین محمد، تاجیک و از بدخشان، چندین پست پایین‌رتبه‌ی وزارتی را در دوره رژیم طالبان به دست آورد؛ ملا سید غیاث آغا، از ازبیک‌های فاریاب، برای دوره‌ای، وزیر معارف بود. ملا عبدالرفیق، تاجیک دیگر، وزیر شهدا بود؛ و ملا عبدالسلام مخدوم، بازم تاجیک، وزیر کار و امور اجتماعی بود (مسعود، ۲۰۰۳: ۴۷). گرچه موقعیت‌هایی را که غیرپشتون‌ها اشغال کرده بودند، معدود و معمولاً پایین‌رتبه بودند، گرایش کلی این بود که ترکیب منطقه‌یی پایگاه مذهبی جنبش را در درون حکومت به نمایش بگذارند. همچنان‌که پایگاه غیرپشتون‌ها به آرامی از طریق درون‌گزینی شبکه‌های مذهبی محلی بیشتر، گسترش می‌یافت، نمایندگی آن‌ها نیز به نمایش گذاشته می‌شد. البته دشوار است بگوییم که اگر «عملیات آزادی بلندمدت» اتفاق نمی‌افتاد، چنین گسترش تا کجا می‌توانست پیش برود.

پس از ۲۰۰۱: فعال‌سازی شبکه‌های قدیمی

برای چند سال پس از سقوط رژیم طالبان، همدستان غیرپشتون پیشین طالبان باید از انتظار عمومی مخفی می‌شدند. صرفاً در حاشیه‌یی‌ترین و دورافتاده‌ترین مناطق کشور، برخی از آنها موفق به حفظ درجه‌ای از نفوذشان شدند. دو مورد شناخته‌شده‌ی آن، یکی مربوط به چند فرمانده محدود تاجیک در کهمرد است که بسته به حضور (گاوپیگه) نیروهای خارجی در منطقه، فعالیت‌های‌شان را به صورت متناوب حفظ کردند؛ و دیگری یک مرد قدرتمند شیعه هزاره در دایکندی. داستان مورد دوم از این جهت آموزنده است که چگونه گروه‌های جداگانه‌ی همکار سابق، به تدریج روابط شان با طالبان را دوباره برقرار کردند.

این مرد قدرتمند شیعه هزاره، به نام صداقت، از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱، مسئول اداره شهرستان برای طالبان بود. او فعالیت سیاسی‌اش را در سپاه پاسداران، یک گروه خمینی‌گرا، که در این منطقه بسیار نیرومند بود، آغاز کرده بود. بعد از ۲۰۰۱، صداقت با حدود ۱۰۰ مرد مسلح اش، بی‌سرنوشت و خانه‌نشین شدند. پس از سقوط طالبان، صداقت تلاش کرد تا تغییر جهت داده و به سیاست غالب بپیوندد. اکبری، رهبر قدیمی پاسداران، که خود با طالبان همکاری کرده بود، حزب خودش را ایجاد کرد اما در موقعیتی نبود که منصب مهمی را برای صداقت پیشنهاد کند. بنابراین، صداقت به یک شاخه جدید که از حزب وحدت بیرون آمده بود، حزب مصطفی کاملی، پیوست. کاملی، سیاستمدار جوان‌تر و پرنارژی، تا زمان ترورش در ۲۰۰۷، ستاره‌ای در حال ظهور در سیاست شیعیان در افغانستان بود. با مرگ وی، شانس های صداقت برای این که یک منصب رسمی به او پیشنهاد شود، یک‌شبه از دست رفت. صداقت تحت فشار شدید جمع‌آوری پشتوانه مالی برای حفظ ملیشه‌های خود بود. به نظر می‌رسد به‌دست‌آوردن یک منصب رسمی گزینه مرجح او بوده باشد، اما پس از مرگ کاملی، او شروع به برقراری ارتباط با طالبان کرد که در همان زمان حضورشان را در مرز با دایکندی (ارزگان) تحکیم کرده بودند و بنای حمله به بخش‌هایی از دایکندی را داشتند.

صداقت از تماس‌هایش با طالبان استفاده کرد تا با تهدید، از دولت اعطای یک پست ولسوالی را به او، به عنوان باج بخواهند. زمانی که طالبان در تابستان ۲۰۰۷ برای مدت محدودی ولسوالی کیتی (بخشی از دایکندی) را مورد حمله قرار داد، حکومت با انتصاب صداقت به عنوان ولسوال این ولسوالی واکنش نشان داد. احتمالاً کابل امیدوار بود که صداقت، با ملیشه‌های مسلح خود، بتواند مانع نفوذ طالبان شود، ولی باشندگان کیتی با شنیدن خبر انتصاب او، اعتراض کردند و حکم انتصاب لغو شد. صداقت پس از از دست دادن هر گونه امید برای رسیدن به منصب رسمی، در مسیر همکاری با طالبان مایل شد. در تابستان ۲۰۰۸، صداقت دو تبعه‌ی فرانسوی را که برای یک سازمان غیردولتی کار می‌کردند، ربود. آنها بعد از چندین هفته آزاد شدند، اما حکومت (مثل همیشه که وقتی پای خارجی‌ها در میان باشند)، مجبور شد که به این تهدید امنیتی واکنش نشان دهد و به دایکندی نیرو اعزام کرد؛ روشن نیست که آیا کدام درگیری مسلحانه هم رخ داد یا نه. به هر صورت، صداقت با این اقدام، پل‌های ارتباطی‌اش را با دولت آتش زد و هرگونه چشم‌انداز برای به دست آوردن منصب عالی‌رتبه را ناممکن ساخت. کاملاً برعکس، او اکنون یک فرد تحت تعقیب بود (رویترز، ۲۰۰۹).

با توجه به اینکه اکثر همکاران سابق طالبان گزینه‌های انگشت‌شماری داشتند، برخی از موفقیت‌های طالبان در برقراری ارتباط با آن‌ها شگفت‌انگیز نیست. در مناطقی که نسبت به دایکندی و کهمرد کمتر حاشیه‌یی‌اند، جابه‌جایی و تجهیز مجدد واحدهای حمایتی دشوارتر بود و تا ۲۰۰۶ دستاورد چندانی نداشت. در طی همین سال اطلاعات جسته‌گریخته‌ای مبنی بر تلاش‌های طالبان برای جذب شیعیان در غزنی، عمدتاً از خانواده‌هایی که قبلاً در دهه ۱۹۹۰ با آن‌ها همکاری کرده بودند، بیرون داده شد. شایان ذکر است که طالبان افغانستان هیچ‌گاهی، به ویژه پس از ۲۰۰۱، آشکارا به خود مذهب شیعه حمله نکرده‌اند و حتی در دهه ۱۹۹۰ قسمت عمده حملات آن‌ها به شیعیان، در تلافی تلاش‌های‌شان برای مقاومت در برابر رژیم بود، نه با انگیزه‌های ایدئولوژیک. ظاهراً دست‌کم نزدیک به دهها شیعه که به طالبان پیوسته بودند، با پیشنهاد میزان بالای دستمزد از سوی این گروه اغوا شده بودند (جیوستوزی، ۲۰۰۸: ۸۶). حضور جاسوسان طالبان در میان باشندگان شیعه شهر غزنی اخیراً گزارش شده است؛ وظیفه آن‌ها اطلاع رسانی به طالبان در مورد رفت و آمدها در بزرگراه‌ها است تا طالبان بتوانند افرادی را برای ربودن یا قتل، مورد هدف قرار دهند. در جای دیگر، برخی از گزارش‌ها، در ۲۰۰۹، از تحریکات طالبان در میان هزاره‌های سنی در غرب پروان (که اکثراً خود را به عنوان تاجیک می‌شناسند و در میان شان همدستان طالبان در دهه ۱۹۹۰ فراوان بوده اند)، و در میان ازبیک‌های آرگو در بدخشان، که در بالا در رابطه با شورش ۲۰۰۰ علیه ربانی و مسعود ذکرشان رفت، خبر داده بودند. هیچ نشانه‌ی واضحی وجود ندارد که همکاران پیشین طالبان در میان ازبیک‌های شمال غربی افغانستان با طالبان روابط دوباره برقرار کرده‌اند.

به طور کلی، موفقیت نسبی طالبان در میان همکاران سابق شان، اهمیت استراتژیک ناچیزی داشت، زیرا این‌ها عمدتاً گروه‌های حاشیه‌یی، و اغلب با پایگاه اجتماعی ضعیف و با بدون پایگاه اجتماعی، بودند. گروه‌های بزرگتر و یا تأثیرگذارتر همکاری سابق طالبان تمایل کمتری به سر گرفتن همکاری شان نشان دادند، به ویژه اگر آن‌ها در توافق و نظم سیاسی پس از ۲۰۰۱ کاملاً به حاشیه رانده نشده بودند. برای مثال، بسیاری از هواداران پیشین تاجیک‌تبار طالبان در ولسوالی راغ، از ۲۰۰۸ تاکنون، موضع ضدطالبانی را حفظ کرده اند؛ مولوی عزیز، یکی از رهبران آن‌ها، در ۲۰۰۵، نماینده پارلمان انتخاب شد. بنابراین، به نظر می‌رسید که از سال ۲۰۰۶، نفوذ طالبان در میان غیرپشتون‌ها محکوم به این بود که کاملاً ناچیز و بی‌اهمیت بماند؛ به‌جز برخی از جوامع نورستانی

شور



پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

طالبان در یک محفل گردهمایی در کابل، ۲۰۰۹

شد. اصرار را بر آدم ربایی‌ها به رغم کمک‌های که طالبان فراهم کرده بود (که شامل شش-هفت متخصص مواد انفجاری و احتمالاً پول نقد و تسلیحات می‌شد) ظاهراً نشان می‌دهد که وی قصد نداشت یکی از فرماندهان طالبان در این ولایت باقی بماند، بلکه می‌خواست تبدیل به بازیگر کلیدی منطقه شود (نگاه کنید به گیوستوسی، ۲۰۰۹: ۲۱۱). مرگ غلام یحیی هرچند بدون شک یک زیان کوتاه مدت برای طالبان بود، اما ممکن است راه را برای نفوذ سیستماتیک‌تر و عمیق‌تر طالبان به منطقه هموار کند، بویژه اگر بتوانند روی وفاداری دستکم تعداد کمی از کادरهای تاجیک حساب کنند. بعضی از پیروان غلام یحیی به بادغیس و کُشک (شمال هرات) نقل مکان کرده‌اند؛ واقعیتی که به نظر می‌رسد تعهد بسیار عمیق شان را به او نشان می‌دهد.

شواهدی از نفوذ طالبان و استخدام مستقیم محلی افراد، تا آنجا که به شمال افغانستان مربوط می‌شود، قوی تر است. در اینجا نفوذ کادرای طالبان از جهات مختلف، از جمله عمدتاً از پایگاه پشتون نشین طالبان در بادغیس (غورماچ و بالا مرغاب) صورت می‌گیرد. این گروه حمایتی برای نفوذ در ولسوالی‌های همجواریت فاریاب مورد استفاده قرار می‌گرفتند. ظاهراً دو گروه نفوذی وجود داشتند:

یکی پشتون و دیگری ترکیبی از ازیبک/ترکمن، که اغلب از مدرسه‌های پاکستان استخدام شده بودند. خطوط تدارکاتی به نظر از طریق ولایت غور، که جمعیت آن تقریباً به‌طور کامل ایماقی است، می‌گذشتند. در آغاز سال ۲۰۰۹، گروهی از جنگجویان ازیبک/ترکمن در ولسوالی‌های شمالی این ولایت پیاده شدند. در اوایل ۲۰۰۸، استخدام‌های محلی نیز گزارش شده بود، اما ممکن است زودتر از این آغاز شده باشند، که برخی از گروه‌های جوانان ازیبک که در مدارس پاکستان و یا در تعداد انگشت شماری از مدارس رادیکال در خود فاریاب آموزش دیده بودند، در آن دست داشتند. تعدادی از فعالیت‌های نظامی در دولت آباد (شمال فاریاب)، دستکم تاحدی، نتیجهٔ استفادهٔ محلی و احتمالاً نفوذ از طریق بادغیس بود.

طالبان در اوایل ۲۰۰۶، همچنین از غور و فاریاب، نفوذ در مقیاس کوچک و استخدام محلی از ولایت سرپل را، با استفاده از جنگ جویان تاجیک و ازیبک، آغاز کردند. تا سال ۲۰۰۹، نشانه‌هایی از دست کم حضور چندتا از شورشیان، احتمالاً مربوط به جنبش اسلامی ازبکستان (IMU) و گروه انشعابی آن، اتحاد جهاد اسلامی (IJU) در ولسوالی‌های قوش تپه و درزاب جوزجان، احتمالاً شولگره (ولسوالی ای در ولایت بلخ) و برخی از مناطق دور افتاده ولایت سمنگان نیز بروز کردند. در اواخر ۲۰۰۹، شورشیان ظاهراً از بیشترین میزان موفقیت شان در نفوذ به مناطق ازیبک و ترکمن نشین در ولایت فاریاب برخوردار بودند؛ هرچند دسترسی نسبی ناظران خارجی به برخی از مناطق آسیب دیده این ولایت، ممکن است منجر به تحریف برداشت‌های ما شوند. ولسوالی دولت آباد، که دستکم یک مدرسه رادیکال در آن واقع شده است، حداقل به لحاظ نفوذ طالبان/جنبش اسلام ازبکستان در روستاها، آسیب دیده‌ترین بخش به نظر می‌رسد. محققانی که سعی در دسترسی به روستاها در این منطقه داشتند، از سوی (نماینده طالبان) در روستاها گفته شده بودند که آنجا را ترک کنند، و این، میزانی از همکاری محلی با طالبان را نشان می‌دهد. اگرچه اطلاعات جسته گریخته است، به نظر می‌رسد که عوامل طالبان در تعدادی از روستاها موفقانه به «بزرگان مخالفین» نزدیک شدند و در ازای حمایت از طالبان، پول و سلاح به آن‌ها پیشکش کردند. به نظر نمی‌رسد که اعزام/استقرار نیروهای امنیتی آسیاف و افغانستان به ولسوالی غورماچ برای جلوگیری از نفوذ طالبان، در اواخر ۲۰۰۸، تأثیر زیادی داشته باشد.

این که آیا جنگجویان «طالب» ازیبک یا ترکمن واقعا متعلق به جنبش اسلامی ازبکستان هستند یا خیر، روشن نیست و این هم روشن نیست که آیا جنبش اسلامی ازبکستان به عنوان یک عنصر داخلی طالبان عمل می‌کند یا این که مدعی هویت کاملاً جداگانه اند. از جنگجویان شمال، اغلب به عنوان «افراد طاهر یولداشف» نام برده می‌شوند، اما ظاهراً خود را به عنوان یک سازمان جداگانه تبلیغ نمی‌کنند. شناسایی شواهدی که مشخصاً به جنبش اسلامی ازبکستان مرتبط باشد، بسیار دشوار است. در ۲۰۰۸، جریان کوچکی از ازیبک‌های جوان از شمال غرب افغانستان، که از طریق مزارشریف و کابل، بی‌هیچ محدودیتی به پاکستان سفر می‌کردند، گزارش شد؛ تایید شده است که جنبش اسلامی ازبکستان برای سال‌های یک کمپ‌های آموزشی را در مناطق شمالی و کوهستانی ولایت زابل اداره می‌کند. به نظر می‌رسد بخش‌هایی از مناطق اطراف آن را برای انجام «آموزش‌های عملی» استخدام شدگان استفاده کرده و به آن‌ها اجازه می‌دهد قبل از اعزام به شمال، تجربه‌های نظامی کسب کنند. ظاهراً جنبش اسلامی ازبکستان از ساختار نظامی و محلی جدا از طالبان در جنوب برخوردار است، و این نشان می‌دهد که هدف اصلی آن، تکمیل نیروی جنگی طالبان در آن جا نیست. در حال حاضر، آنها ممکن است تعداد کافی از کادرای افغان را در اختیار خود داشته باشند تا بتوانند، بدون اعزام تعداد زیاد کادرای اصلی شان از ازبکستان و تاجیکستان، در شمال افغانستان عملیات کنند.

خبرهایی از حضور جنبش اسلامی ازبکستان و اتحاد جهاد اسلامی در ولایات کندز و تخار نیز، با دستگیری یا قتل اعضایی که هرازگاهی از سوی سازمان های امنیتی گزارش شد، وجود دارد (Right Vision News, ۲۰۰۹). با این حال، همانگونه که قبلاً شرح داده شد، در شمال شرق، سربازان معمولی طالبان، فرماندهان ناراضی جمعیت اسلامی، حزب اصلی منطقه، هستند که از آنچه نادیده گرفته شدن در توزیع سودهای بادآورده پس از ۲۰۰۱ می‌خوانند، ناراحت اند. این فرماندهان، گروه‌های طرفدارشان را با خود به جبهه طالبان می‌برند. همچنین لازم به ذکر است که از ۲۰۰۶ به بعد، طالبان در استخدام تاجیک‌ها در مناطقی که باشندگان آن ترکیبی از پشتون‌ها و تاجیک‌ها اند، مانند مناطقی که در اطراف شهر غزنی و در ولایت لوگر قرار دارند، موفقیت‌هایی داشتند؛ با این حال، ماهیت این استفاده‌ها معلوم نیست. در لوگر، ظاهراً چندین فرد از میان جوانان به سربازی گرفته شده‌اند. گفتنی است که شبکه‌های نسبتاً قوی از مدارس در لوگر هستند که می‌توانستند پتانسیل سربازگیری برای طالبان را فراهم آورد.

واضح است که طالبان در استخدام تاجیک‌ها و ازیبک‌های شمالی با موانع عمده‌ای مواجه هستند. این به این دلیل نیست که این گروه‌ها لزوماً لیبرال تر از پشتون‌ها هستند(چون مخزن قابل توجهی از احساسات بسیار محافظه کارانه در جوامع تاجیک و ازیبک وجود دارد)، بلکه به دلیل تجربه منفی طالبان در این

در سراسر شمال و غرب افغانستان، تعیین زمانی که زور مندان محلی وابسته به احزاب ضد طالبان، عملاً از خط عبور کردند و به جنبش ملا عمر پیوستند، آسان نیست. بعضی از آن‌ها فعالیت‌های خشونت آمیزشان را پیش از ظهور طالبان در شمال افغانستان، مثلاً در ۲۰۰۴ در تخار، آغاز کردند. پس از ظهور نخستین عوامل طالبان در منطقه، این امکان برای تعدادی از این زور مندان رو به ازدیاد منزوی شده فراهم شد که آشکارا [حکومت را] به پیوستن شان به طالبان، در صورتی که به خواسته‌های شان برای اعطای مناصب و یا امتیازات واقعی گذاشته نمی‌شد، تهدید کنند. بسته به واکنش حکومت نسبت به این تهدیدها، آن وقت این زور مندان ممکن به سمت یک اتحاد واقعی با طالبان پیش می‌رفتند، آنگونه که گفته می‌شود در یک مورد در دهنه غوری بغلان اتفاق افتاد.

طالبان در شمال افغانستان،۲۰۰۹



طالبان در شمال افغانستان،۲۰۰۹

مناطق که طی آن «لشکریان» طالب مرتکب بدرفتاری‌هایی علیه چندین جامعه تاجیک و ازیبک در شمال می‌شوند. جالب است که در مناطقی که محافظه کار و به سختی قابل دسترس اند، زبان تبلیغاتی طالبان/جنبش اسلامی ازبکستان کاملاً متفاوت است و بستگی به این دارد که پشتون‌ها را هدف قرار می‌دهد، یا ازیبک‌ها را. در مورد چهار بولک (بلخ)، به‌طور مثال، «شب نامه‌ها»یی که به پشتو نوشته شده اند «فرض می‌کنند که مخاطبانشان از داعیه آنها حمایت می‌کنند و آن‌ها را نصیحت/ترغیب می‌کنند تا بر اساس آن احساسات عمل کنند»، در حالی که «آن‌هایی که به ازیبکی نوشته شده اند بخش زیادشان در ابتدا به توضیح فضایل جهاد می‌پردازند»، که می‌تواند به عنوان بازتاب هم‌نوابی ضعیف نسبت به داعیه جهاد در میان ازیبک‌ها تعبیر شود. این، خواه یک تقسیم کار با جنبش اسلامی ازبکستان باشد، خواه اقتباس خود طالبان، دستکم آگاهی را [در میان طالبان] نشان می‌دهد که با مناطق مختلف در شمال باید با یک روش انعطاف پذیر تعامل صورت گیرد.

تا اینجا ی کار، به استثنای تشکیل ملیشه‌های ضد طالبان در فاریاب، واکنش قابل ملاحظه‌ای نسبت به نفوذ طالبان از سوی احزاب قدیمی ضد طالب، که عمدتاً در میان ازیبک‌ها، تاجیک‌ها و هزاره‌ها مستقر اند، مشاهده نشده است. توجه آن‌ها عمدتاً بر ظهور دوباره طالبان در میان جوامع پشتون شمال متمرکز بوده است. طالبان و جنبش اسلامی ازبکستان، مانند تمامی شورشیان «حرفه یی»، در هر صورت احتمالاً تلاش می‌کنند که، اکنون که در فاز آسیب پذیرتر تثبیت حضورشان قرار دارند، کمتر مورد توجه عمومی قرار گیرند.

نقاط قوت و محدودیت‌های نفوذ طالبان در میان غیرپشتون‌ها

به نظر می‌رسد طرز‌العمل اصلی نفوذ طالبان از طریق شبکه‌های روحانیون بوده باشد؛ در میان روحانیون افغان، هم‌نوابی با طالبان گسترده است، اگر چه به هیچ وجه فراگیر نیست. معمولاً آمووران مخفی از پایگاه‌های شورشیان در پاکستان به هر گوشه‌ای از افغانستان سفر، و برای جلب حمایت‌ها تلاش می‌کنند. روحانیون تاجیک و ازیبک زیاد، پیش از اینکه طالبان به آن‌ها دست پیش کنند، علیه حضور خارجی‌ها و، در بعضی موارد، حتی به نفع جهاد، سخنرانی می‌کردند؛ این امر حتی در مناطقی اتفاق افتاد که سنگرهای ائتلاف ضد طالبان بودند: مانند جنوب تخار. نگرش و رفتار ملاحا تعجب آور نیست؛ به هر اندازه که افغانستان به روی جهان باز می‌شود، روحانیت، به ویژه عناصر محافظه کارترشان، نفوذشان را از دست می‌دهند. لازم به یادآوری است که رژیم طالبان لطف زیادی در حق ملاها کرد، واقعیتی که بسیاری از آن‌ها فراموش نخواهند کرد، و این، بستر مناسبی برای حضور طالبان فراهم می‌کند.

زمانی که طالبان پایگاه‌هایی را در شمال شرق ایجاد کردند، با انتصاب حاجی عبدالرحیم- وزیر پیشین پناهندگان در دوران طالبان و اکنون عضو شورای عالی- به عنوان فرمانده منطقه‌ای، نشان دادند که به منطقه و باشندگان عمدتاً غیر پشتون آن اهمیت قائل اند. عبدالرحیم با آن که یک ازیبک بود، ولی با مشکلات جدی در اداره نظامیاتی که ترکیبی از اقوام مختلف بود، مواجه شد. در تخار، چنین مشکلاتی مشهودتر از سایر جاها بود. طالبان تاجیک‌ها، ازیبک‌ها و پشتون‌ها را در این ولایت استخدام کرده بودند و درواقع فرمانده ولایتی آن‌ها در ۲۰۰۹، مولوی محسن، تاجیک و از ولسوالی فرخار بود. ملا وزیر، فرمانده پیشین حزب اسلامی، فرمانده اصلی پشتون تبار طالبان در تخار بود. ولی، ظاهراً مولوی محسن قادر نبود رهبری اش را بر ملا وزیر، که ارتباط مستقیم با برخی از اعضای کلیدی رهبری طالبان در پاکستان داشت، اعمال کند. (اکسفورد آتلانتیکا، ۲۰۰۹).

این تنش قومی، چیز تازه ای نیست و ممکن است در اتخاذ این تصمیم که- بر اساس یک توافق با طاهر یولداشف (اکنون گفته می‌شود در گذشته است)، رهبر جنبش اسلامی ازبکستان- با شورشیان ازیبک در این جنبش عمدتاً قرارداد استفاده فرعی بسته شود، تأثیرگذار بوده است. موقف اتحاد جهاد اسلامی در این موضوع روشن نیست. اتحاد جهاد اسلامی از جنبش اسلامی ازبکستان، بر سر رقابت های شخصی و اختلافات استراتژیک و عقیدتی انشعاب کرد، اما پس از آن به سرعت وجهه بین المللی کسب کرد و اکنون تنها ترک زبانانی را از خارج از ازبکستان استخدام می‌کند. اعتقاد بر این است که اتحاد جهاد اسلامی ارتباط ارگانیک‌تری با طالبان دارد و حضور آن دستکم در شمال شرق افغانستان گزارش شده است. به نظر می‌رسد این اتحاد تلاش دارد با حملات برجسته تر، جلب توجه کند، و برخلاف جنبش اسلامی ازبکستان، تمرکز خود را به حمله به نیروهای خارجی در افغانستان معطوف کند؛ روشن نیست که آیا در تلاش برای ایجاد یک پایگاه در میان باشندگان افغانستان دست دارد یا نه.

در حالی که گسترش طالبان به سمت غرب از راه‌های قاچاقی ایران تسهیل می‌شود، طالبان ممکن است با محدودیت‌های تدارکاتی در گسترش شان به سمت شمال روبرو باشند. در ۲۰۰۹، کمبود مهمات و تسلیحات در صفوف طالبان در شمال گزارش شد، در عین حالی که در بخش‌های جنوبی، تدارکات، بیش از هرزمان دیگر فراوان بود. کمبودها در شمال ممکن است به دلیل رشد سریع شورشیان در ۲۰۰۹، و نیز خطوط طولانی آذوقه باشد. بازار سیاه محلی برای اسلحه و مهمات نیز، اگرچه ظاهراً به طور کامل سقوط نکرده، اما کساد شده است. گزارش‌ها می‌رسانند که زورمندان شمال شرق با گروه های رقیب مانند جنبش و جمعیت اسلامی، جلساتی را برای بحث در مورد نفوذ رو به رشد طالبان راه اندازی کرده و تصمیم گرفته اند که فروش اسلحه از انبارهای خود در بازار سیاه متوقف کنند تا به سود طالبان عمل نکرده باشند. قاچاق اسلحه از تاجیکستان، از طریق تخار و مناطق تحت کنترل عناصر جرمی نیز احتمالاً به سود طالبان است. ظهور جنبش اسلامی ازبکستان و اتحاد جهاد اسلامی در مرز افغانستان با کشورهای آسیای میانه ممکن است مقامات تاجیکستان و ازبکستان را مجبور کند کنترل شان بر قاچاق اسلحه را شدیدتر کنند.

نتیجه گیری

از اوایل مارچ ۲۰۱۰، تردیدی باقی نمانده بود که رهبری طالبان به طور سنجیده سعی در بسیج غیر پشتون‌ها در تلاش‌های نظامی شان داشت. چنین جاه طلبی در مسیر درک طالبان از خود به عنوان یک جنبش مذهبی درگیر در جهاد ملی در سراسر افغانستان، قابل فهم است. حتی اگر دلایل این تلاش صرفاً فرصت طلبانه باشد(گسترش جنگ، بی ثبات کردن شمال)، در عمل ممکن است تفاوتی ایجاد نکند اگر طالبان مصمم باشند منابع کافی را برای جبهه‌های شمال و غرب اختصاص دهند. شواهدی وجود دارد که منابع انسانی متعهد شده‌اند و صدها نفر از کادرها به سمت شمال و غرب منتقل شده‌اند، در حالیکه منابع مالی و سلاح ممکن است در راه باشند. اگر تردیدی درباره اهداف طالبان وجود نداشته باشد، مسئله این که چه پتانسیلی وجود دارد تا شورشیان در میان غیر پشتون‌ها نفوذ کنند، همچنان حل نشده باقی می‌ماند. در اواخر ۲۰۰۹، بزرگترین کمک به شورشیان طالبان در شمال هندوکش، هنوز از جوامع پشتون در کندز و بغلان می‌آمد.

خود طالبان تاکنون فقط حملات ناچیزی را به خاطر استخدام مستقیم از میان تاجیک‌ها و ازیبک‌ها انجام داده‌اند(استثناهای اصلی، ایماق‌های بادغیس و تاجیک‌های لوگر بوده‌اند)، اما اطلاعات کافی برای تجزیه و تحلیل این دو مطالعه موردی به صورت جامع و عمیق، در دسترس نیست. موفقیت در حال ظهور طالبان در استخدام ازیبک‌های جوان و ایجاد یک پایگاه مهم ازیبک تبار در شمال شاید یا نشاید از وابستگی آن به جنبش اسلامی ازبکستان، که اغلب کادرای ازیبک آن برای نزدیک شدن به باشندگان محلی بهتر می‌بودند، ناشی شود. بسیاری از ازیبک‌ها در شمال افغانستان خاطرات تلخی از اشغال طالبان در سال‌های ۱۹۹۸-۲۰۰۱ دارند؛ همچنین واضح است که پشتوزبان‌ها در روستاها به اندازه ازیبکی زبان‌ها استقبال نمی‌شوند. با این حال، طالبان نیز چندین کادر ازیبک، برای آغاز کار با آنان، داشتند. با آنکه طالبان تعدادی از کادرای تاجیک را در اختیار دارند، تاکنون قادر به نفوذ در جوامع تاجیک تبار، به میزان قابل توجه، نبوده‌اند. تا زمانی که این اتفاق بیفتد، توانایی طالبان برای حضور باقدرت به ویژه در شمال شرق وابسته به حضور حامیان پشتون آن‌ها خواهد بود. در عین حال، نگرش غالب در ناتو، مبنی بر بی اهمیت جلوه دادن پتانسیل گسترش شورشیان در میان غیر پشتون‌ها، غیرعقلانه و ناشی از بی‌اطلاعی به نظر می‌رسد و احتمالاً می‌تواند به غافلگیری‌های ناگوار در آینده منجر شود. اولین نشانه‌های سربازگیری قابل توجه طالبان از میان ازیبک‌ها و ترکمن‌ها، ظاهراً نشان می‌دهد که تا زمانی که کادرای از لحاظ فرهنگی مناسب در دسترس باشد، پتانسیل برای شورشیان حتی در شمال افغانستان وجود دارد. همین حرف را شاید بتوان تاحدی نسبت به سمت غرب هم گفت: غلام یحیی تا زمانی که زنده بود، شمار قابل توجهی از جنگجویان را جذب می‌کرد. نشانه ها این است که مناطق محروم تر و دورافتاده تر شمال و غرب، که از روند بازسازی پساً ۲۰۰۱ و تقسیم سودهای بادآورده از سوی شرکای ائتلاف ضد طالبان، بهره ناچیز برده اند و یا هیچ بهره مند نشده اند، به اپوزیسیون (طالبان) می‌گریند. بدون شک مخزنی از نگرش های بسیار محافظه کارانه در مناطق دورافتاده تر افغانستان وجود دارد که احتمالاً در بعضی جوامع زمینره را برای دریافت پیام طالبان، با گوش باز، فراهم می‌کند. این جوامع در گذشته مورد توجه دولت قرار نگرفته‌اند؛ نگرش‌های فرهنگی و سیاسی آنها با تحمیل نگرش‌های «مدرن»تر، از سوی دولت، متلاشی نشده‌اند. در عین حال، اکثریت روحانیون، به رغم تلاش حکومت افغانستان برای تطمیع آن‌ها، به مخالفت شان با حضور خارجی‌ها در افغانستان ادامه داده اند. جوانانی که تازه ملا تربیه شده می‌شوند، همچنان از پاکستان به مساجد و مدرسه‌های شمال افغانستان به صورت گروهی انتقال داده می‌شوند. آنها احتمالاً بر نگرش‌های مردم محلی، به ویژه جوانان، تأثیر می‌گذارند.... در صفحه بعدی >>>>>

خونین‌ترین حملات طالبان در افغانستان

اشاره: طالبان بعد از ۲۰۰۱ حملات خود را در قالب انتحار و حملات چریکی ادامه دادند. در این حملات جدا از نیروهای امنیتی، مردم ملکی بیشترین تلفات را متحمل شده است. آنچه که در ذیل آمده بخش کوچک از سالها جنایت و کشتار طالبان است. طالبان به شکل بسیار فجیع و گسترده مردم را به بهانه‌های مختلف و با رویکردهای متفاوت قربانی کرده و هیچ توجهی به مسایل حقوق بشری نکرده اند. منابع این خبر از دویچله و بی بی سی فارسی می‌باشد.

سازمان ملل: ۲۰۰۹خونین ترین سال برای افغانستان

سازمان ملل متحد اعلام کرده که تلفات غیرنظامیان در افغانستان در سال ۲۰۰۹، در مقایسه به سال ۲۰۰۸، چهاره درصد افزایش داشته است.در یک گزارش نمایندگی سیاسی سازمان ملل متحد در افغانستان آمده است که «اکثریت قاطع» این تلفات، ناشی از حملات گروه طالبان بوده است.این تلفات، ۲۰۰۹ را به خونین ترین سال برای غیرنظامیان افغان از سال ۲۰۰۱ میلادی تبدیل کرد.این درحالی است که دو هفته پیش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان با انتشار گزارشی، اعلام کرد که تلفات غیر نظامیان در سال ۲۰۰۹ نسبت به سال ۲۰۰۸ هزده در صد کاهش یافته است.اما براساس آماری که سازمان ملل متحد منتشر کرده، در سال ۲۰۰۹، دو هزار و چهارصد و دوازده غیرنظامی کشته شده اند، در حالی که این آمار در سال ۲۰۰۸، دو هزار و یکصد و هجده نفر بود.

بیش از هزار کودک در میان قربانیان غیرنظامی افغان در ۲۰۱۸

سازمان ملل می‌یوناما گوید آمار غیرنظامیانی که در سال جاری میلادی در افغانستان کشته شده اند، بی‌سابقه بوده است. تازه‌ترین اطلاعات نشان داده که در شش ماه اول امسال ۱۶۹۲ غیرنظامی در خشونت‌های جاری کشته شده اند. این رقم از سال ۲۰۰۹ میلادی که سازمان ملل شروع به ثبت آمار تلفات افغانستان کرده، تا کنون سابقه نداشته است.در مدت یاد شده بیش از ۳ هزار غیرنظامی نیز زخمی شده‌اند.قربانیان کودکان نیز ۱۳۵۵ نفر اعلام شده که ۳۶۳ مورد کشته و ۹۹۲ کودک هم مجروح شده‌اند. سازمان ملل می گوید درگیری میان نیروهای امنیتی و جنگجویان مخالف و بمب‌گذاری‌های گروه موسوم به دولت اسلامی و شورشیان طالبان از علل اصلی بروز تلفات در میان غیرنظامیان است.

حمله طالبان به شهر کندز

از بهار سال گذشته خورشیدی گروه طالبان نیروی خود را برای تصرف شهر کندوز، مرکز ولایت قندوز متمرکز کردند. طالبان ۶ میزان۱۳۹۴ علی‌رغم برتری نیروهای دولتی، این شهر را گرفت و نیروهای دولتی به سوی فروردگاه در جنوب‌شرق شهر عقب‌نشینی کردند. شهر کندوز سه روز در تصرف طالبان بود و نیروهای افغان پس از دو روز عملیات، بخش‌های مهم شهر قندوز را پس گرفتند.

انفجار یک کامیون پر از مواد منجره در شاه شهید کابل

سحرگاه و شام جمعه ۱۶ اسد۱۳۹۴ کابل شاهد دو حمله خونین بود. در سحرگاه روز جمعه، یک کامیون پر از مواد منفجره، در بازاری در منطقه شاه شهید کابل منفجر شد که جان ۱۵ نفر را گرفت وبیش از ۴۰۰ نفر را زخمی کرد.این حادثه زمانی اتفاق افتاد که مردم در خواب بودند. طالبان مسئولیت این انفجار را نپذیرفت. دولت این گروه را مسئول این حمله قرار دادند. به دنبال آن حوالی ساعت ۷:۳۰دقیقه شام همان روز یک بمب گذار انتحاری در غرب شهر کابل در ورودی مرکزی آموزش پلیس افغانستان خود را منفجر کرد. در این حادثه حدود ۲۷ نفر کشته و دست کم ۳۰ سرباز این مرکز آموزشی پلیس نیز زخمی شدند.
مسوولیت آن را طالبان به عهده گرفت.

حمله برساختمان واحد محافظ رجال برجسته

۳۱ حمل ۱۳۹۵ امسال نیز در نزدیکی ساختمان واحد محافظت رجال برجسته مربوط اداره امنیت ملی افغانستان یک حمله انتحاری رخ داد که کامیون پر از مواد منفجره در نزدیکی شعبه اداره امنیت ملی منفجر شد. در این حادثه ۶۴ نفر کشته و شمار زخمی‌ها به ۳۴۷ نفر رسید.

حمله خونین پکتیکا

در ماه قوس سال ۱۳۹۳ بر اثر یک حمله انتحاری ولایت پکتیکا در شرق این کشور دست‌کم ۴۵ نفر کشته و ۶۰ تن دیگر مجروح شدند.

این حادثه ساعت چهارونیم عصر هنگامی رخداد که مردم برای دیدار یک مسابقه والیبال که در ولسوالی پکتیکا برگزار شده بود، تجمع کرده بودند. حمله کننده بمب همراه خود را در میان جمعیت تماشاچی مسابقه والیبال منفجر کرد.

حمله ۲۲ مهاجم انتحاری در قندهار

۱۸ سرطان ۱۳۹۳ حوالی ساعت ۱۱:۳۰ حمله کنندگان انتحاری به دفتر والی و مقر فرماندهی پلیس این ولایت حمله کردند. در این درگیری ۲۲مهاجم انتحاری، ۵ پلیس و ۴غیر نظامی کشته و ۱۶ نفر دیگر شامل ۷ پلیس و ۹ غیر نظامی زخمی شدند.

حمله به پاسگاه نیروهای امنیتی در میدان وردک

تیرماه ۱۳۹۴ نیز نیروهای وابسته به گروه طالبان به پاسگاه های نیروهای امنیتی افغانستان در ولسوالی جلوبزولایت میدان وردک حمله کردند که منجر به کشته شدن ۲۲ سرباز نیروهای امنیتی افغان شد. گزارش شده بود که نیروهای شورشی پس از کشتن و یا به اسارت گرفتن سربازان در جلریز، آنها را گردن زده یا مثله کرده اند.

این سربازان ۲۴ ساعت در محاصره گروه طالبان بودند.

حمله انتحاری در میان تظاهرکنندگان

حمل سال ۱۳۹۴ انفجار انتحاری حوالی ساعت ده صبح به وقت محلی در نزدیکی خانه سرپرست ولایت خوست در جنوب شرق افغانستان رخ داد. در نتیجه این رویداد ۱۸ نفر کشته و ۶۴ نفر به شمول همایون همایون نماینده خوست در مجلس نمایندگان زخمی شدند. طالبان مسئولیت این حادثه را نپذیرفت. ولی دولت افغانستان این گروه را مسئول این حمله می‌داند.

حمله بر کارمندان تلویزیون طلوع

در دی ماه سال ۱۳۹۵ گروه طالبان حمله انتحاری به مینی‌بوس حامل کارمندان گروه رسانه‌ای مویی را در کابل به عهده گرفت؛ حمله‌ای که هفت کشته و ۲۵ زخمی بجا گذاشت. ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان با انتشار خبرنگارمه‌ای گفت این حمله به انتقام اتهامات دروغ تلویزیون طلوع علیه طالبان» در جریان جنگ قندوز صورت گرفته است.

حمله بر پارلمان افغانستان

هفت نفر از اعضای گروه طالبان صبح روز دوشنبه ۲۲ جنوری ۲۰۱۶ به

مجموعه ساختمان‌های پارلمان افغانستان حمله کردند که پس از چند ساعت درگیری توسط نیروهای امنیتی افغان کشته شدند. سخنگوی وزارت صحت عامه افغانستان گفت که دست کم ۳۱ زخمی از جمله پنج زن و سه کودک به بیمارستان‌های نزیک محل انفجار منتقل شده‌اند.

حمله بر مراسم عزاداری عاشورا

روز سه شنبه، ۱۵ قوس ۱۳۹۰، مصادف با روز دهم محرم ، حوالی ساعت ۱۲ ظهر در مزار بابوالفضل واقع در مرکز کابل انفجاری رخ داد که بر اثر آن ده ها تن کشته و زخمی شدند. این درحالی است که غلام سخی کارگر نوراوغلی، سخنگوی وزارت صحت افغانستان گفته است که جمعاً در این حمله ۵۴ تن کشته شده و ۱۵۰ تن دیگر زخمی گردیده اند. در جمله کشته شدگان اطفال زیادی شامل بودند. این حمله را طالبان به عهده گرفت.

حمله بر مراسم عاشورا در شهر مزار

به گزارش رویترز، اندکی پس از حمله کابل، بمبی که در پایسکل جاسازی شده بود، نزدیک روضه سخی در شهر مزار شریف انفجار کرد که موجب کشته شدن چهار نفر و زخمی گردیدن ۱۷ تن دیگر گردید.

جاده های شهر پر از مردمی بودند که مراسم سوگواری عاشورا را برگزارمی کردند. این حمله را طالبان به عهده گرفت.

کشتار میرزا اولنگ؛ بیش از ۶۰ تن به قتل رسیدند.

طالبان در ۱۴ اسد ۱۳۹۶ به منطقه میرزا اولنگ حمله کرده و در این حمله بیش از ۶۰ نفر را به شکل فجیع تیرباران کرده و کشتند. این رویداد بسیار وحشتناک اتفاق افتاد و یک مقام محلی که نخواست نامش گرفته شود، به بی‌بی‌سی گفته بود که در ولسوالی صیاد، که میرزااولنگ بخشی از آن است، تنها ۲۵ نفر پلیس مستقر بود و نه در جریان جنگ و پس از آن هیچ نیروی کمکی به منطقه نرسید. بی توجهی و عدم نرساندن کمک نیز بر گستره فاجعه افزود.

حمله خونین کابل به وزارت فواید عامه و شهدا و معلولین

وحید مجروح، سخنگوی وزارت صحت عامه افغانستان روز سه‌شنبه چهارم جدی/۱۳۹۷ در یک نشست خبری اعلام کرد که غیرنظامیان کشته‌شده در این رویداد شامل ۱۱ زن و ۲۹ مرد هستند. هویت سه نفر دیگر اعلام نشده است. زخمی‌شدگان شامل ۱۸ مرد، دو کودک و هفت زن هستند. طالبان مسوولیت این حمله را به عهده گرفت

حمله به نیروهای امنیتی ملی

این نهاد افزوده که علاوه بر نعمان هفت نفر از اعضای دیگر گروه طالبان را نیز دراین حمله کشته‌اند.

۳۰ جدی ۱۳۹۷ طالبان به یک پاسگاه امنیت ملی در ولایت میدان وردک حمله کرده و نزدیک به ۴۳ نفر در این رویداد کشته شده است. به تعقیب آن ریاست ریاست امنیت ملی افغانستان اعلام کرده که طراح حمله انتحاری روز دوشنبه اول دلو۱۳۹۷ را در یک حمله هوایی در ولایت میدان وردک در همسایگی کابل کشته است .

حمله بر هوتل انترکانتیننتال کابل ۲۲ کشته بر جا گذاشت

از سال ۲۰۱۱ به این سو، دو بار این هوتل مجلل مورد حملهٔ مهاجمان مسلح قرار گرفته است. به گزارش مقام‌ها ۳۰ جدی ۱۳۹۶ در حملهٔ مهاجمان مسلح بر هوتل انترکانتیننتال کابل ۲۲ نفر کشته شده است که در میان آنان ۱۴ تن از شهروندان خارجی شامل اند. ده نفر دیگر به شمول شش پولیس افغان در این حمله زخمی شد. فرید پیکار، معاون شرکت هوایی کام ایر به صدای آمریکا گفت که بربنیاد معلومات آنان ۱۰ تا ۱۱ تن از کارمندان آنان که خارجیان اند، در این رویداد کشته شده اند.احمد فرزان، سخنگوی شورای عالی صلح افغانستان، در این رویداد کشته شده است. عبدالله وحید پویان، جنرال قسلس افغانستان در شهر کراچی پاکستان نیز در این رویداد کشته شد. در همین حال، پائولو کلمیकिन، وزیر خارجهٔ اوکراین، نیز اظهار کرده و گفت که شش شهروند آن کشور در حملهٔ شنبه شب بر هوتل انترکانتینتال کابل، کشته شده اند. بربنیاد معلومات وزارت امور داخلهٔ افغانستان، ۱۶۰ تن شامل ۴۱ شهروند خارجی نیز نجات داده شده اند. مسوولیت این حمله را طالبان به عهده گرفت.

در حمله طالبان در ارزگان ۴۴ نفر از نیروهای ارتش کشته شدند.

جنگجویان طالبان روز یک شنبه ۱۴ اسد ۱۳۹۷ به یک پایگاه نظامی ارتش در ولسوالی چنارتو ولایت ارزگان حمله کردند و کنترل پایگاه را به دست گرفتند. در این حمله ۴۴ نفر از نیروهای ارتش کشته شدند. فرمانده اختر محمد یکی از فرماندهان به رسانه‌ها می‌گوید تنها جسد سه سرباز و شماری از زخمیان در فرماندهی پلیس نزد آنهاست. آق‌ای اختر محمد می‌گوید طالبان حوالی ساعت یکی نیمه شب شنبه به این پایگاه حمله کرده و ساختمان آن را نیز نابود کرده‌اند.

حمله طالبان به قول اردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ

۱ ثور ۱۳۹۶ در حمله‌ی طالبان مسلح بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین در ولایت بلخ، سربازان زیادی همانند لاله‌های سرخی پرپر شدند. طالبان، به ربگار بستندِشان و گلوله‌های دشمن ناجوانمردانه بر آنان شلیک شدند. شمار زیادی از سربازان شاهین بلخ، سر دادند و برای اید خاموش گشتند.

محمد رادمنش معاون سخنگوی وزارت دفاع در این‌باره در گفت‌وگویی با جاده‌ی ابریشم گفته بود: «در مورد قول اردوی شاهین وضعیت متغیر است، ما به شما می‌گوییم، و قبلاً هم گفته‌ام که در قول اردوی شاهین اضافه از صد نفر کشته و زخمی شده‌اند. مهم این است که ما به تمام شهدا اکرامیه داده‌ایم، و تمام شهدا را به محلات شان رسانده‌ایم و با تمام احترام، تشییع و تدفین شده‌اند.»

اما در تازه‌ترین مورد، وزارت دفاع در خبرنگارمه‌ای گفته است که ۱۳۵ تن در این رویداد کشته شده‌اند که از این میان، ۳۶ تن آن‌ها درجه‌دار، ۹۶ سرباز و ۵ غیر نظامی نیز شامل کشته‌شده‌ها بوده‌اند. بر اساس اعلامیه‌ی وزارت دفاع، ۶۴ تن دیگر زخمی شده‌اند. بیشترِ این کشته‌شده‌ها از ولایت‌های بدخشان، بغلان و تخار هستند.

در همین حال، گزارش‌هایی هم به نشر رسیده بود که تنها شمارِ کشته‌شده‌های این رویداد را بیشتر از ۲۰۰ نظامی گفته‌اند. عده‌ای هم به نقول از منابع غیر رسمی در رسانه‌های جمعی، به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی، تعداد شهدای این حادثه‌ی خونین را نزدیک به ۳۰۰ تا ۴۰۰ سرباز ارتش می‌گویند.

● سال سوم ● شماره ۱۳۲ ● شنبه ۱۷ حمل ۱۳۹۸ *جاده بر شیب*

● ۱۶ اپریل ۲۰۱۹ ● قیمت:۲۰ افغانی

شور

۲۱

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

از صفحه ۲۰ ◄ به استفتای گروه‌های حمایتی در حال ظهور ازبیک‌ها در برخی از مناطق، می‌توان گفت که گروه‌های متعهدتر شورشیان در شمال هنوزم عمدتاً پشتون هستند. حتی درست تر این است که نفوذ در مناطق پرجمعیت و نسبتاً ثروتمند هنوز محدود به شورشیان پشتون است، در حالی که مشارکت غیر پشتون‌ها تقریباً به طور انحصاری در مناطق دورافتاده و توسعه نیافته صورت گرفته می‌گیرد. به نظر می‌رسد که در حالی که توزیع فراوان کمک‌ها تأثیر کمی بر پویایی شورشیان در میان پشتون‌ها داشته است، نشانه‌هایی وجود دارند که این کار، در مناطق غیرپشتون نشین، جایی که تمایل «ایدئولوژیک» به سمت شورشی‌ها ضعیف تر است، تأثیر گذار باشد. به عنوان مثال، منطقه اغلب پشتون نشین چهاردره (کندز) در مرکز فعالیت‌های شورشی در شمال است، در حالیکه کمک‌های هنگفتی که به مناطق تاجیک و ازبیک نشین جرم و بهارک (بدخشان) واریز می‌شوند، ممکن در جلوگیری از آغاز جنگ، حتی با میزان بالایی از وجود مدارس مذهبی، نقش داشته باشد.

در کل، پایگاه مردمی بالقوه طالبان در میان غیر پشتون‌ها هنوز در اقلیت است، اما، اگر روند گسترش ادامه یابد، یک نفر کافی است که وضعیت شمال و غرب افغانستان را آشفته کند. جدول ۱ نشان می‌دهد که وضعیت امنیتی در بسیاری از مناطق شمال، در حال بدتر شدن است. اکثر افراد و گروه‌های طالبان در شمال هنوز خود را بروز نمی‌دهند و به ندرت به فعالیت‌های خشونت آمیز دست می‌زنند، به جای آن شبکه‌ها و پایگاه‌هایشان را مستحکم می‌کنند؛ بنابراین کاملاً محتمل است که خشونت در سال های آینده در تعدادی از ولایت‌ها افزایش یابد. پیکار ضد-سیچ، به حمایت کابل یا ایساف یا به صورت خودانگیخته، از سوی جوامع محلی، در حال شکل گیری است و در میان صفوف زورمندان محلی که از ظهور طالبان احساس تهدید می‌کنند، ادامه خواهد یافت. این امر به خوبی می‌تواند به یک وضعیت «پوست پلنگ» منتج شود: مناطقی تحت کنترل گروه‌های مسلح با وابستگی‌های مختلف، که هرکدام آجندای خودش را دارد، گاهی آشکارا با دولت مرکزی مخالفت می‌کنند و گاهی به گونه‌ای مهمم از آن پشتیبانی می‌کنند. ضربه روانشناختی و سیاسی حتی یک بی ثباتی جزئی در شمال افغانستان، بیش از هر چیز، از نظر اهمیت واقعی نظامی جبران ناپذیر خواهد بود.

پانوشفت: «دکتر انتونیو جیوستوزی»، پژوهشگر و نویسنده معروف انگلیسی است و نویسنده مقالات متعدد در مورد افغانستان. کتاب هایی چون «جنگ، سیاست و جامعه در افغانستان، ۱۹۷۸-۱۹۹۲» (۲۰۰۰)، و «قرآن، کلاشینکوف و لپ‌تاپ: شورش نئو-طالبان، ۲۰۰۲-۲۰۰۷» را نیز نگاشته است.

منابع:

Quarterly Data Report, (Afghan NGO Safety Office (ANSO (۲۰۰۹). Q. ۴. Available at: http://www.afgnso.org. %۲۰٪۴.۲۰Q/ANSO/۲۰۰۹/Available at: http://www.afgnso.org.pdf.۲۰۰۹.

Northern Exposure for the“ Azerbaijani-Moghaddam, S (۲۰۰۹). London: “Taliban” in Decoding the New Taliban, edited by A. Giustozzi. Hurst

“The Islamic Movement of Uzbekistan and” (۲۰۰۸). De Cordier, Bruno the Islamic Jihad Union: A Jihadi Nebulous in Central Asia and the EU” ۲. Caucaz. July

Koran, Kalashnikov and Laptop: The Neo- (۲۰۰۸). Giustozzi, A London: Hurst .-۲۰۰۲ Taliban Insurgency in Afghanistan

“The Taliban’s western marches,” in Decoding the New” (۲۰۰۹)————— Taliban, edited by A. Giustozzi. London: Hurst

—————. The Politics of Education in Afghanistan) (forthcoming).

Giustozzi A. and D. Orsini (۲۰۰۹). “Centre-periphery Relations” in Afghanistan: Badakhshan between Patrimonialism and Institution- .No. ۲۸, “building,” Central Asian Survey. Vol ۱: ۱-۱۶.

Islamic Emirate of Afghanistan (۲۰۰۸). News Dispatch. February

Massud, Sayyid (۲۰۰۳). “Posht-e pardeh kasy hast! Kabul” Oxford Analytica

(۲۰۰۹). “The insurgency in the north-east,” Afghanisthan Profile. May

Pajhwok Afghan News (۲۰۰۸). “Taliban, edited by A. Giustozzi. London: Protestors Release District Chief,” February

Commander.” February

.Partlow, J (۲۰۱۰). “Taliban Defectors Accept U.S. Approach but Wait” for Promises to be Kept,” Washington Post. February

Reuters (۲۰۰۸). “Two Frenh Aid Workers Freed in Afghanistan.” February

Right Vision News (۲۰۰۹). “Two US Soldiers Killed; Militants” November

Detained.” November

Sahak, Abdul Latif (۲۰۱۰). “Taliban Buying Guns from Former” ۳۵۰. Warlords,” Afghan Recovery Report No

Foundation. October (۲۰۰۸). “The NEFA” The Islamic Jihad Union (IJU).”

October

Sherzai, Habib Rahman (۲۰۰۹). “More Militants Join Government ۵۰” December

Pajhwok Afghan News. December

Steinberg, Guido (۲۰۰۸). “A Turkish Al-Qaida: The Islamic Jihad” Union and the Internationalization of Uzbek Jihadism,” Strategic Insights.

July

University of Texas (۲۰۱۰). “Afghanistan’s Ethnoguistic Groups.” Available at: http://www.lib.utexas.edu/maps/middle_east_and_ asia/jpg.afghanistan_ethno۲۲

News. January (۲۰۱۰). “Commander Surrenders.” January

Pajhwok Afghan News. January

شور

پروندهٔ در مورد جنایت و

خشونت طالبان

در افغانستان

ارکستر بانوان زهره: مردم افغانستان نباید دوباره ساکت شوند



برگردان؛ مجید رها

اکسفورډ، لندن ۱۴ مارچ (بنیاد تامسن رویترز)- احمدناصر سرمست که خطر مرگ، ارباب و بمب حمله انتحاری را به جان خریده است تا برای زنان افغان ارکستر (آزمایشگاه موسیقی) فراهم آورد، اینجا در بریتانیا در حال اجرا برای جهانیان است.

اکنون آهنگسازان نگران این‌اند که گفتگوی حکومت ایالات متحده و گروه اسلامگرایی که افغانستان را تا سال ۲۰۰۱ در کنترل داشت، یکبار دیگر کشورشان را از موسیقی محروم کند. او به نمایندگی از ارکستر زهره – وام گرفته شده از نام خدای موسیقی ایرانی- هنگام برگزاری کانسرتی در کلیسای اکسفورډ، همین هفته به بنیاد تامسن رویترز گفت:«برای خودم شخصا، در هر گفتگویی صلحی، زهره یک خط قرمز است.» و«مردم افغانستان نباید از حقوق موسیقی شان دوباره محروم گردند، نباید دوباره ساکت شوند».

طالبان در طول حکومت وحشیانه پنج ساله شان که در سال ۲۰۰۱ توسط اقدام نظامی ایالات متحده به پایان رسید، موسیقی را ممنوع و از رفتن دختران به مکتب نیز جلوگیری کردند. خبر خروج ۵۰۰۰ سرباز امریکایی از کشور، با آن خاطراتی تلخی که از دوره‌ی بسیار سخت طالبان جا مانده است، یک بار دیگر برای افغان‌ها زنگ خطر را به صدا درآورده است.

سرمست گفت:«در سال ۲۰۰۱ یک فرد دختر شامل مکتب نبود، اما امروز بیش از ۳۰ درصد از مجموع بچه‌های شامل مکاتب افغانستان را دختران تشکیل می‌دهند».

«زنان اجازه نداشتند که از خانه‌های شان برآیند، اما امروز، زنان افغانستان در عرصه هنر، فرهنگ، زندگی اجتماعی، تحصیلات، سیاست در هرچای حضور دارند.» نگیِن اخیلواک مسوول ارکستر زهره در نه سالگی به کابل منتقل شد؛ چون برای دختران در ولایت زادگاه شان کنر، مکتبی وجود نداشت.

آن زمان در بیست و سه سالگی برای اولین بار وقتی صدای پیانو را در آزمایشگاه مکتب موسیقی در کابل که توسط سرمست پیش برده میشد شنید، عاشق صدای این آله شد.

او در حالی که تبسم داشت، گفت: «درست مثل این بود که پرنده‌ای آواز می‌خواند. من فکر کردم که بسیار خوب، پس از این، من می‌خواهم یک نوازنده باشم.»

نگیِن اخیلواک مسوول ارکستر زهره یک نمایش را رهبری می‌کند که در Wesley Memorial Chapel اکسفورډ به تاریخ ۱۴ مارچ ۲۰۱۹ کانسرتی داشته باشد. بنیاد تامسن رویترز/ اینا لازاریوا

ارکستر زهره به عنوان شعبه‌ای از انستیتوت ملی موسیقی افغانستان -که سرمست در سال ۲۰۱۰ آن را تاسیس کرده بود- در سال ۲۰۱۴ آغاز به کار کرد. در سال ۲۰۱۴ وقتی پنجا و شش سالش بود از یک حمله انتحاری که توسط طالبان بالای یک مرکز فرهنگی در کابل شده بود، جان سالم بدر برد؛ او در این حمله موقتا شنوایی خود را از دست داد، اما پس از اینکه جراحی گردید و چره از جملمه‌اش کشیده شد، دوباره بهبود یافت.

او گفت: «ما وقتی به عنوان شعبه‌ای از آموزش می‌دهد و دختران و پسران را با سوابق متنوع جذب می‌کند. بعضی‌های شان از همان دختران و پسرانی‌اند که قبلا در جاده های کابل ساجق می فروخته‌اند تا خرج خانواده شان را تأمین کنند.

اخیلواک یک تن از اولین دخترانی که شامل این انستیتوت موسیقی گشت، یاد آوری می‌کند که چگونه بسیار زود تعداد شان زیاد شد.

او گفت: «ما وقتی به مردم افغانستان اجرا می‌داشتیم و کنسرت می‌دادیم، آنها ذهنیت شان به موسیقی را تغییر می‌دادند... تا جایی که بعد از آن، دختران و پسران شان را به مکتب موسیقی می‌سپردند. اکنون ما ۷۵ دختر هستیم.» نوازندگان ارکستر زهره در نمایشی برای یک کنسرت با ارکستر اس. تی. جان در Wesley Memorial Chapel اکسفورډ به تاریخ ۱۴ مارچ ۲۰۱۹. بنیاد تامسن رویترز/ کورماک اوبراین.

زنان در ارکستر زهره که موسیقی غربی را به خوویت موسیقی کلاسیک افغانی اجرا می‌کنند، برای اولین بار در سال ۲۰۱۷ افغانستان را برای اجرا در World Economic Forum داووس ترک کردند. روز جمعه آنان در موزیم بریتانیا در لندن به عنوان شعبه‌ای از ماه تاریخ زنان (Womens History Month) اجرا خواهند داشت.

اخیلواک گفت که همه زنان و دختران در ارکستر زهره با مقاومت [از جوانی] برخوردارند و بیشتر از سوی فامیل‌های محافظه کار. اما او همچنان مثبت نگر مانده است و زنان افغان را به این صفت توصیف می‌کند: «واقعا شجاع».

او گفت: «آنان می‌توانند آلات و ابزار موسیقی ما را بشکنند، آنان می‌توانند هر کاری کنند، اما نمی‌توانند موسیقی را از قلب و مغز ما بیرون کنند.»

منبع: رویترز

در امتداد قتل عامها

(روایت قتل عام مردم یکه ولنګ توسط طالبان)



کس اسحاق جویا



زَمستان سرد سال ۱۳۷۹ خَرسیدِی را به یاد می‌آورم. سال‌های حکومت سپاه طالبانی همراه با وحشت و تاریکی همه جا را فرا گرفته بود. همه جا قصه از جنگ و کشتار انسان توسط طالبان بود. هنوز خون انسان‌های سلاخی شده در مزار شریف و شهر بامیان نخشکیده بود که قتل عام مردم یکه ولنګ توسط طالبان بر سر زبان‌ها جاری شد. طالبان در ۱۹ جدی سال ۱۳۷۹ خَرسیدی بازار ولسوالی یکه ولنګ ولایت بامیان را تصرف کردند. پس از تصرف یکه ولنګ، نیروهای مسلح طالبان به سراغ غیر نظامیان رفتند. تعداد زیادی از ساکنان مرکز ولسوالی یکه ولنګ به دست طالبان اسیر شدند. یک تعداد از مردم در هنگام جنگ کشته شدند و یک تعداد که نتوانستند در هنگام جنگ فرار کنند به دسیت طالبان اسیر شدند. طالبان غیر نظامیان اسیر شده را با دستان بسته به رگبار بستند. اجساد ده‌ها تن از کشته شدگان، روزها و شب‌ها در اطراف بازار نیک باقی ماندند و کُسی جرأت نمی‌کرد آنان را دفن خاک کنند. در قتل عام طالبان در ولسوالی یکه ولنګ بیشتر از ۳۵۰ نفر که اکثریت قاطع آنان‌را غیر نظامیان تشکیل میداد کشته شدند. اجساد قربانیان ۱۴ روز در محل باقی ماندند. به گفته شاهدان عینی بعضی از جسد‌های کشته شدگان یخ بسته بود و در هنگام دفن خاک مردم آنان را با بیِل و کلنگ از زمین پخزده جدا کردند. کشتار طالبان در این ولسوالی جنایت بشری و نسل‌کشی آشکار بود. حمله بر غیر نظامیان و کشتار بی رحمانه طالبان در هیچ دین و آیینی قابل توجیه نیست. اما طالبان از این قاعده استثنا است. این گروه تنها در یکه ولنګ دست به کشتار غیر نظامیان زد؛ بلکه در مرکز بامیان، مزار شریف و چند شهر و ولایت دیگر افغانستان نیز قتل عام‌های گسترده راه اندازی کرد. حقوق بشری انسان‌های بی‌شمار در زمان طالبان نقض شد. جنایت‌های زیادی در دوران حکومت طالبان در افغانستان رقم خورد. انسان‌کشی قابل توجیه و قابل دفاع برای تحکیم پایه‌های حکومت امارت اسلامی طالبان بود. در واقع سنگ بنای امارت اسلامی با خون و اجساد هزاران انسان بی‌گناه گذشته شد.

به نقل از منابع، فردی به نام ملا شهزاده قوماندان نیروی ضربتی طالبان بود که ولسوالی یکه ولنګ را تصرف کردند. افراد مسلح گروه طالبان در یکه ولنګ خانه به خانه دنبال مردم گشتند و با هرکسی که روبرو شدند اسیر کردند و در نهایت به رگبار گلوله بستند. روایت شاهدان عینی از جریان قتل عام یکه ولنګ تکان‌دهنده است. طالبان خانه به خانه در اطراف بازار نیک رفتند و تعداد زیادی از مردم را با خود شان به مرکز ولسوالی آوردند. بعضی‌ها را نیز در هنگام تلاشی در خانه‌های شان کشتند. بعضی‌ها را نیز پس از اسارت به صورت دسته جمعی و با دستان بسته به رگبار بستند. به هیچ‌کسی رحم نکردند و همه را سلاخی کردند. شاهدان عینی می‌گویند که طالبان در یکه ولنګ به کس اجازه نمیداد کشته شدگان را دفن خاک کنند.

در سرمای طاقت فرسایی زمستان سال ۱۳۷۹ مردم ولسوالی یکه ولنګ شرایط سخت و غیر انسانی را تجربه کردند. صدها فامیل خانه به دوش در میان برف و سرمای زمستان از یکه ولنګ به ولسوالی‌های همجوار مهاجرت کردند. در جریان مهاجرت، زنان و اطفال زیاد آسیب دیدند. بخش عمده از مردم یکه ولنګ در آن زمستان به ولسوالی پنجاب مهاجر شدند. نویسنده شاهد عبور کاروان‌های زیادی از ساکنان یکه ولنګ از دره فرغری در آن زمان است. برف و سردی زمستان از یک طرف، از دست دادن عزیزان و اعضای فامیل از طرف دیگر فشارهای سنگین روانی بر مهاجران وارد می‌کرد. زنان و کودکان زیادی را میدیدم که از میان آبوهی از برف‌ها عبور می‌کرد تا از شر قتل عام طالبان در امان باشند.

نقض حقوق بشر

قتل عام غیر نظامیان در ولسوالی یکه ولنګ توسط گروه طالبان یک جنایت بشری آشکار بود. طالبان به حقوق بشری باور ندارند. این گروه زیر چتر شریعت اسلامی هرنوع کشتار را برای خود شان مجاز میدانند. جاری کردن شریعت اسلامی توسط طالبان بود که به قتل عام ها و ویرانی های منجر شد. هزاران انسان در جریان حکومت طالبان به بدترین شکل ممکن کشته شدند. هزاران انسان دیگر خانه به دوش به کشورهای خارجی پناهنده شدند. خانه‌های مردم ویران شدند. بر زنان و کودکان ظلم‌های زیادی روا داشته شد. کشتار و قتل عام غیر نظامیان برای طالبان حقی بود که شریعت اسلامی برای شان تفویض کرده بود. جنایت در سایه نظام اسلامی برای طالبان یک امر عادی بود. اما اکنون که بحث گفت و مصالحه با طالبان مطرح است این گروه در برابر این همه کشتارهای بی رحمانه‌ای که در جریان حکومت شان واقع شد هیچ‌گونه واکنش نشان نمیدهند. گویا هیچ اتفاقی نیافتاده است. هیچ انسانی کشته نشده است. روایت‌های قتل عام‌ها و ویرانی‌ها همه دروغ است. ریختنِ خون هزاران انسان بیگناه اصلاً در زمان طالبان واقع نشده است که آنان شرمسار آن همه رویدادهای انسان ستیزانه در زمان حاکمیت شان باشند. بارها سازمان ملل و سایر نهادهای بین المللی جنایت‌های طالبان را محکوم کرده و آنان را جنایت علیه بشریت و نقض حقوق بشری انسان‌ها عنوان کرده است. قتل عام مردم بیگناه در شهر مزار شریف، بامیان و یکه ولنګ جنایت بشری و کشتار سیستماتیک یک گروه انسانی خاص بود. طالبان تنها غیر مسلمانان را نکشتند و حکم نابودی آثار هنری و فرهنگی غیر اسلامی را ندادند؛ بلکه آنان با داعیه برپایی امارت اسلامی و جاری کردن شریعت اسلامی، خون هزاران مسلمان را نیز ریختند.

اسناد، شواهد و مدارک زیادی در دسترس است که نشان میدهد کشتار مردم بیگناه در ولسوالی یکه ولنګ جنایت بشری و قتل عام تمام عیار بود. جنایت انجام شده توسط طالبان در یکه ولنګ قابل انکار نیست و هیچگاهی نیز فراموش نمی‌شود. دیدبان حقوق بشر طی گزارشی مفصلی از قتل ساکنان ولسوالی یکه ولنګ همچون جنایت بشری یاد می‌کند و آنرا محکوم می‌کند. به تاریخ ۱۹ جنوری سال ۲۰۰۱ میلادی کوفی عنان، سرمنشی سازمان ملل متحد بیانیه‌ای را صادر کرد که در آن آمده است: براساس گزارش‌های ثقه، کشتار مردمان ملکی یکه ولنګ عمدی بوده است. قتل عمد در دین اسلام نیز به معنای کشتن تمام انسان‌ها عنوان شده است. طالبان با راه اندازی قتل عام در ولسوالی یکه ولنګ صرف ساکنان این ولسوالی را نکشت؛ بلکه مرتکب جنایت عمدی علیه بشریت شد. گزارش‌ها و تحقیق‌های انجام شده در مورد قتل مردم یکه ولنګ نشان میدهد که چگونه غیر نظامیان در خانه‌های شان مورد کشتار بی رحمانه قرار گرفتند و چگونه گروه گروه مردم با دستان بسته به گلوله بسته شدند. گناه آنان این بود که انسان بود و انسانی زندگی می‌کرد. به کسی آسیب نمی رسانید و با کسی جنگ نمی‌کرد. حق داشت زندگی کند و زنده بماند. اما طالبان آنان را کشت و اجساد شان مظلومانه ۱۴ شبانه روز در محل بدون دفن خاک باقی ماند. روایت‌های شاهدان عینی از قتل عام یکه ولنګ سخت تکانه‌دهنده است. افراد زیادی آن رویداد سپاه را به یاد دارند و با یادآوری آن رنج می‌کشند و هنوزهم از آن رویداد وحشتناک ترس دارند.

در گفت‌وگوی‌های صلح با طالبان باید از قتل عام مردم بیگناه یکه ولنګ هم‌چون «قتل عمد» غیر نظامیان و نقض صریح حقوق بشر یاد شود. بازماندگان قربانیان قتل عام یکه ولنګ حق دارند بدانند که حکومت و جامعه جهانی با چه میکانیزمی در پی تحقق عدالت در مورد کسانی که توسط طالبان به فجیع ترین شکل ممکن سلاخی شدند، می‌باشند. عدالت در رابطه به نسل‌کشی مزار شریف، قتل مردم در شهر بامیان و یکه ولنګ باید تحقق یابد. گذشتن از کنار این همه رویدادهای نقض حقوق بشری و قتل عام‌های گسترده غیر نظامیان که زنان و کودکان نیز شامل آن می‌باشد، به معنایی نادیده گرفتن حق انسانی یک گروه اجتماعی خاص و خیانت علیه بشر و حق بشری تعریف شده در اسناد بین المللی حقوق بشر است.

شور

صلحعت

۲۳

پرونده در مورد جنایت و
خشونت طالبان
در افغانستان

حمله طالبان به قول اردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ



در حمله طالبان مسلح بر قول اردوی ۲۰۹ شاهین در ولایت بلخ، سربازان زیادی همانند لاله‌های سرخی پرپر شدند. طالبان، به رگبار بستندشان و گلوله‌های دشمن ناجوانمردانه بر آنان شلیک شدند. شمار زیادی از سربازان شاهین بلخ، سر دادند و برای ابد خاموش گشتند. اکنون گزارش‌ها و روایت‌های متفاوتی در مورد چه گونگی این رویداد تکان‌دهنده و خونین، و تعداد کشته‌شده‌ها و زخمیان در رسانه‌های افغانستان دست‌به‌دست می‌شوند. بانکچه از حمله به قول اردوی ۲۰۹ شاهین ۸ روز می‌گذرد، تاکنون آمار دقیق و واقعی کشته‌شده‌ها و زخمیان این فاجعه‌ی بزرگ به گونه‌ی مشخص در دست نیست. مسئولان وزارت دفاع ملی در مورد تلفات برخاسته از این حادثه می‌گویند، ارقام تلفات این حمله‌ی طالبان بر پایگاه ارتش ملی در شاهین بلخ، هر لحظه در حال تغییر است و آمار مشخصی در دست نیست. محمد رادمنش معاون سخنگوی وزارت دفاع در این باره در گفت‌وگویی با جاده‌ی ابریشم گفت: «در مورد قول اردوی شاهین وضعیت متغیر است، ما به شما می‌گوییم، و قبلاً هم گفته‌ام که در قول اردوی شاهین اضافه از صد نفر کشته و زخمی شده‌اند. مهم این است که ما به تمام شهدا اکرامیه داده‌ایم، و تمام شهدا را به محلات شان رسانده‌ایم و با تمام احترام، تشییع و تدفین شده‌اند.»

اما در تازه‌ترین مورد، وزارت دفاع در خبرنامه‌ای گفته است که ۱۳۵ تن در این رویداد کشته شده‌اند که از این میان، ۳۶ تن آن‌ها درجه‌دار، ۹۶ سرباز و ۵ غیر نظامی نیز شامل کشته‌شده‌ها بوده‌اند. بر اساس اعلامیه‌ی وزارت دفاع، ۶۴ تن دیگر زخمی شده‌اند. بیشتر این کشته‌شده‌ها از ولایت‌های بدخشان، بغلان و تخار هستند.

در همین حال، گزارش‌هایی هم به نشر رسیده‌اند که تنها شمار کشته‌شده‌های این رویداد را بیشتر از ۲۰۰ نظامی گفته‌اند. عده‌ای هم به نقول از منابع غیر رسمی در رسانه‌های جمعی، به‌ویژه در شبکه‌های اجتماعی، تعداد شهدای این حادثه‌ی خونین را نزدیک به ۳۰۰ تا ۴۰۰ سرباز ارتش می‌گویند.



چشم به صحنه حادثه دوخته و با اشک منتظر معجزه بودم

محسن راسخ- خبرنگار در مزار شریف
روز جمعه اول ماه ثور در وقت نماز جمعه شروع شد، لحظه‌ها و دقیق
چشمی برای ده‌ها خانواده؛ خانواده‌هایی که بعضی‌هایشان با یک
تلفن و بعضی‌هایشان هم با دیدن خبرهای فیس‌بوکی و رسانه‌ها
در یک لحظه از شنیدن خبر ده نفر از مهاجمان گروه تروریستی
طالبان توسط رنجرهای اردوی ملی و لباس نظامی بر قول اردوی
۲۰۹ شاهین شوکه شدند.

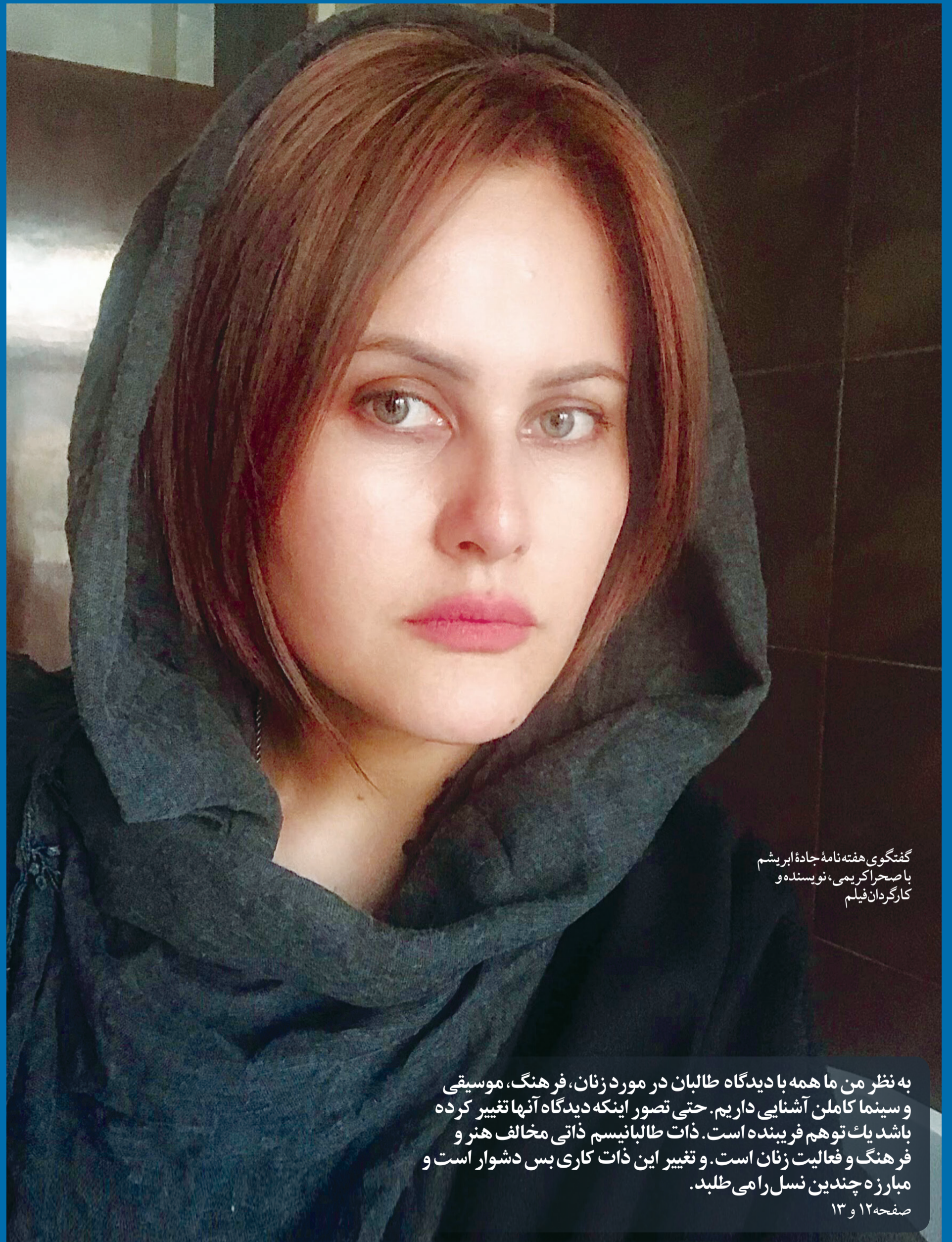
حمله بر ساختمان قول اردوی ۲۰۹ شاهین و وارد شدن ده نفر مهاجم،
خبر این بود. خانواده‌ها به هر شیوه‌ی که شده تلاش کردند با عزیزان
شان در ارتباط شوند، اما نمی‌توانستند خودشان را به محل حادثه
برسانند. خدا می‌داند که در آن ثانیه‌ها چه عذابی کشیدند. چقدر
نگران شدند. چقدر ترسیدند. همه‌شان یک عزیز در محل حادثه
داشتند. بر اساس اعلامیه‌ای که از سوی وزارت دفاع ملی افغانستان
به نشر رسیده قربانیان این رویداد شامل سربازان، بریدملان و افسران
هستند. و قربانیان این حادثه از ۱۹ ولایت افغانستان می‌باشد.

نصیر احمد یکی از شهدای ۲۲ ساله قول اردوی ۲۰۹ شاهین
می‌باشد. خان زمان برادر نصیر احمد به خبرنگار هفته‌نامه جاده
ابریشم می‌گوید: چشم به صحنه حادثه دوخته و با اشک منتظر
معجزه بودم. نصیر احمد از چهار ماه به این طرف شامل این نیروها
شده و در مرکز تعلیمی قول اردوی ۲۰۹ شاهین مشغول فراگیری
تعلیمات نظامی بود.

خان زمان می‌افزاید، وقت این خبر را شنیدم به نصیر احمد تماس
گرفتم، تماسم را جواب نداد، خانه ما در قریه عرب‌های ولسوالی
دهدای ولایت بلخ است، فاصله زیاد نداشتیم سعی کردم خودم را به
قول اردو برسانم اما برای ما اجازه داده نمی‌شد.

ما همه دست به دعا شده بودیم و منتظر یک معجزه بودیم، به مادرم
لحظه‌لحظه دروغ می‌گفتم: که نصیر خوب است و برایش تماس
گرفتم جایش امن است، مادرم دست به دعا خدایش را شکر می‌کرد.
پدر نصیر احمد به هفته‌نامه جاده ابریشم گفت: برای زنده ماندن،
نفس کشیدن فرزندم دعا کردم، کاش پایش قطع می‌شد ولی زنده
می‌بود و پیش چشم ما حداقل بود و ابراز ناراضی خود را از حکومت
اعلام کرده گفت: ما از این حکومت و دولت هیچ امید نداریم و
دولت هم نمی‌تواند عاملین این فاجعه را دستگیر کند.

دوستان و اقارب نصیر احمد از دولت می‌خواهند تا عاملین این حادثه
شناسایی شده و به پنجه قانون سپرده شوند و آنان تاکید کردند که
اگر از داخل قول اردو کسی با تروریستان دست نداشته باشند، آنان
توانایی چنین کاری را ندارند. (گزارش از آشیف هفته نامه)



گفتگوی هفته نامه جاده ابریشم
با صحرا کریمی، نویسنده و
کارگردان فیلم

به نظر من ما همه با دیدگاه طالبان در مورد زنان، فرهنگ، موسیقی و سینما کاملن آشنایی داریم. حتی تصور اینکه دیدگاه آنها تغییر کرده باشد یک توهم فریبنده است. ذات طالبانسیسم ذاتی مخالف هنر و فرهنگ و فعالیت زنان است. و تغییر این ذات کاری بس دشوار است و مبارزه چندین نسل را می طلبد.

صفحه ۱۲ و ۱۳

سردبیر ویژه نامه: رضا لعلی
دبیر بخش زن: بی نظیر طاهریان
صفحه آرا: موسی آتبین
توزیع: کابل، بامیان، دایکندی، غور، هرات و مزار

مدیر مسول: محمد احمدی
شماره تماس: ۰۷۹۳۴۴۲۹۵۷
ایمیل: mahmady888@gmail.com
ویراستار: عصمت الطاف

یادنامه یادرفتنگان
جاده ابریشم
هفت نامه
سال سوم • شماره ۱۳۲ • شنبه ۱۷ حمل ۱۳۹۸ • ۶ اپریل ۲۰۱۹ • قیمت: ۲۰ افغانی